

۲۲۵۵۱



جوانا بود کبریا نا بود

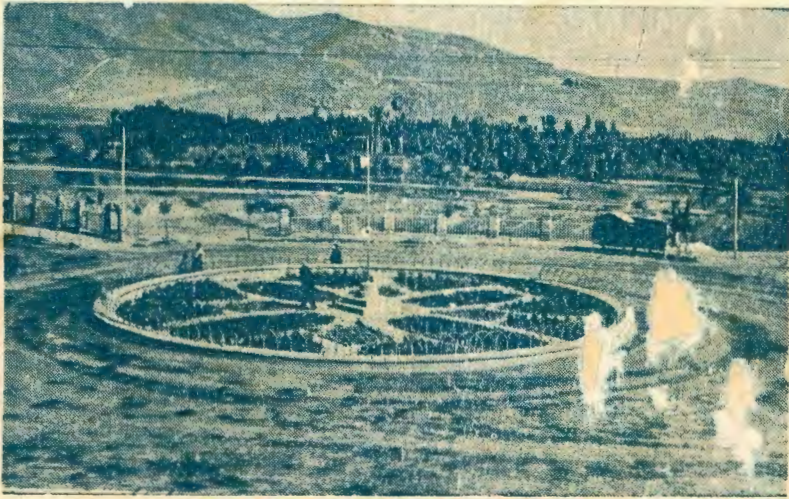


سالنامه فرهنگ
مهاباد



سال ۱۳۳۳

چاپخانه شفق



«منظرهٔ یکی از چهار راه‌ها و قسمتی از شهر مهاباد»

بها ۴۰ ریال

فهرست مطالب و نویسندگان سالنامه فرهنگ مهاباد

شماره ردیف	عنوان	بقلم - اثر طبع	صفحه	شماره ردیف	عنوان	بقلم - اثر طبع	صفحه
۱	طلبه سال نو	آقای محمد محسن	۱۷	۱۸	کم گشته	آقای محمد مجدی	۹۷
۲	تاریخچه فرهنگ مهاباد	محمد مجدی	۱۹	۱۹	۲۱ آذر	< <	۹۹
۳	اوضاع جغرافیایی مهاباد	< <	۲۵	۲۰	کتاب عمر	مولوی	۱۰۵
۴	موارد استعمال امواج	غلامعلی بهگزین	۴۱	۲۱	قصیده خیر مقدم	محمد مجدی	۱۰۶
۵	الکتر و مناطیس	< <	۴۸	۲۲	عشق پاک	< <	۱۰۸
۶	هزاره بوعلی آقای	محمد مجدی	۵۸	۲۳	نظمیس غزل حافظ	< <	۱۱۰
۷	اشار خیر مقدم	< <	۵۵	۲۴	گل	< <	۱۱۳
۸	ارزش تاریخ در اجتماع	حسن حزمی	۵۸	۲۵	شکوه شاعر	< <	۱۱۴
۹	صلای مهاباد	محمد مجدی	۶۱	۲۶	صلح	< <	۱۱۵
۱۰	شعر او هنرمندان مهاباد	< <	۶۳	۲۷	زکوة حسن	< <	۱۱۷
۱۱	غزل کردی	< <	۶۸	۲۸	چشم جاوید	< <	۱۲۱
۱۲	ادبیات و زبان فارسی	عبدالرزق مولوی	۶۹	۲۹	چاره فقر	< <	۱۲۵
۱۳	اشار خیر مقدم	محمد مجدی	۷۳	۳۰	خاطره تلخ	< <	۱۳۱
۱۴	کهنه کتاب	عبدالرزق مولوی	۸۰	۳۱	۱۵ بهمن	< <	۱۳۴
۱۵	اشاره تائیه	محمد مجدی	۸۱	۳۲	سنگتراش زابولی	< <	۱۳۸
۱۶	فرهنگ و هدف آن	حسین مدرسی	۸۳	۳۳	پوش آدم	< <	۱۴۳
۱۷	معام	محمد مجدی	۸۹				
۱۸	تسدین قصیده آقای محمد مجدی	< <	۹۲				
	خاقانی						

ہونا بود کز دانا بود



سال ۱۳۳۳

بیرز - چاپخانہ شفق



جناب آقای رضا نوری فرماندار محترم شهرستان مهاباد
بپاس مراتب فرهنگدوستی و همکاریهای صمیمانه‌ایکه در تهیه ۵۰۰ دست لباس
جهته دانش آموزان بی بضاعت آموزشگاههای مهاباد مبذول فرموده‌اند تصویر معظم له
را زینت بخش سالنامه فرهنگ مهاباد نمودیم .



جناب آقاي محمد محسن رئيس محبوب ادارة فرهنگ
شهرستان مهاباد

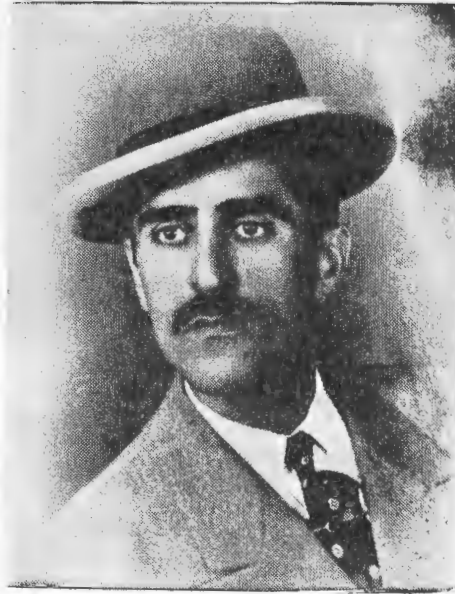
هیئت تحریریه سالنامه فرهنگی



۳- آقای عبدالعزیز مواسوی
دیر ادبیات دبیرستانهای
مهاباد



۴- آقای غلامعلی بهکزین
لیسانس به علوم فیزیک دیر
دبیرستانهای مهاباد



۱- آقای محمد مجیدی رئیس دبیرستان
محمد رضا شاه پهلوی مهاباد

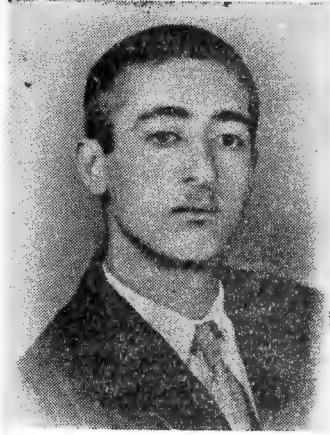


۵- آقای حسن مدرسی مدیر دبیرستان
ودبستان خیام مهاباد



۴- آقای حسن حزمی دبیر تاریخ
وجغرافی دبیرستانهای مهاباد

تصاویر شاگردان اول و دوم دبیرستان محمد رضا شاه پهلوی



آقای حسن مجدی با معدل ۱۳٫۲۹
در امتحانات شهریور ۳۳ پنجم
متوسطه شاگرد دوم شده است



آقای سلیمان شاطریان با معدل
۱۵٫۱۸ در امتحانات نهائی پنجم
متوسطه خرداد ۳۲ شاگرد اول
و بدریافت یکقطعهٔ مدال درجه
دوم علمی نایل شده است



آقای محمد صادق شرفکندی با
معدل ۱۷٫۳۵ در امتحانات سالیانه
کلاس چهارم در سال تحصیلی
۳۲-۳۳ شاگرد اول شده است



آقای عبدالرحمن خرازی
با معدل ۱۲٫۳۵ در امتحانات
نهائی پنجم متوسطه خرداد
۳۳ شاگرد دوم شده است



آقای ابراهیم صمیمی با معدل
۱۳٫۳۳ در امتحانات نهائی
پنجم متوسطه شهریور ۳۳
شاگرد اول شده است

تصاویر شاگردان اول و دوم دبیرستان محمد رضا شاه پهلوی



آقای عبدالخالق کابری با
معدل ۱۴٫۳۳ در سال
تحصیلی ۳۲-۳۳ شاگرد
اول کلاس سوم بوده است



آقای تقی بلوریان با معدل
۱۵٫۷۴ در سال تحصیلی
گذشته شاگرد دوم کلاس
دوم بوده است



آقای فتاح خلیل پور آذری با
معدل ۱۶٫۸۵ در امتحانات
سالانه کلاس چهارم در سال
تحصیلی ۳۲-۳۳ شاگرد
دوم شده است



آقای فتاح قلابی با معدل
۱۳٫۳۱ در سال تحصیلی
گذشته شاگرد دوم کلاس
اول بوده است



آقای قاسم حاجی خوشی با
معدل ۱۳٫۴۷ در سال گذشته
شاگرد اول کلاس اول بوده
است



آقای عبدالقادر مولوی با
معدل ۱۷٫۹۲ در سال
تحصیلی گذشته شاگرد اول
کلاس دوم گردیده است

طبیعهٔ سال نو

صفحهٔ دیگری با دست طبیعت از کتاب عمر محدود و ناچیز ما ورق زده شد صفحه‌ای که قسمتی از افتخارات و فداکاریها و یا سرافکنندگیهای هر فردی را تشکیل داده است از اجتماع اینگونه اوزاق جریدهٔ اعمال ما ایجاد و توشهٔ راه پر مخالفت دیار نیستی ما خواهد شد.

سال ماضی خوب یا بد گذشت سالیکه در آن خدمات ذیقیمتی انجام شده و احیاناً اشتباهات و سهل انگاریهایی نیز بعمل آورده‌ایم سپری شد بر ما است در اینموقع از سال نو که طبیعهٔ آن با تجدید حیات طبیعت و سرسبزی درختان و خرمنی باغ و بوستان و چهچه بلبلان خوش‌الحان و شار- شار آبشار و نکست مرغزار آغاز شده حساب اعمال سال ماضی خود را جلو چشمان بصیرت خود گذارده و با ترازوی عقل و قیاس حسنات و میرات و خدماتی را که در این سال انجام داده‌ایم نسبت به اشتباهات و مزلات خود مقایسه نموده در صورتیکه کفه خویهایمان بر جانب مساوی رجحان و برتری قابل اعتنائی داشته باشد از وجدان و اعمال خود خشنود گردیده و با قلبی پراز سرور جشن سال نو را بر گزار نمائیم و اگر چنانچه خدای نخواستہ کفه سیاهکاری و نسیان و اشتباهات ما را در مقابل حسنات ناچیز س-ر افکنده و شرمنده سازد آنگاه باید بجای عید عزا گرفته و نفس طانگی و روح سرکش خود را ملامت و آنرا تحقیر و تخفیف نموده و کاری کنیم که در سال نو با اقدامات مفید عامه بسند با اجرای احساسات نوع پروری و بذل مجهود در راه کمک بهمنوعان لکهای سیاه سال گذشته خود را فرو شسته وجدان خود را التیام و مام وطن را از خود شادان سازیم.

عید یعنی بازگشت ، بازگشت سال ، تجدید حیات طبیعت کسانی باید در سر

سال نو خرم و خندان و با نشاط و انبساط باشند که در سال گذشته کارهای مفیدی انجام داده و ظایف محوله خود را با نظارت وجدان پاك و خداوند افلاك بنحو احسن ایفاء نموده سرفراز و سر بلند زیسته و روح پر فتوح خود را از آلودگیها و پلیدیها مبرا داشته باشند .

اینك مادر آستانه سال نو قرار گرفته و مواهب طبیعت با جلوه و نشاط خاصی که حاکی از قدرت بی مثال خداوند لایزال است خود نمائی نموده غمان گذشته را از دل مامی زداید و ما را بزندگی سراسر امید و فعالیت خستگی ناپذیر و کوشش در راه تجلی و روح و تهذیب نفس تحریر می کند .

جهان آراسته و طبیعت پیراسته بار دیگر چون چتر بوقلمون زیبا و دلپذیر گشته و خاکیان بلند پرواز را از اثرات و نغمات و نفیحات خود بر خور دار نموده روح را جلا و جان را صیقل می بخشد زنگار و شنگرف طبیعت زنگار غم از دلها زدوده و جان تازه تری در کالبدهای افسرده و پژمرده دمیده و سرمایه کار و جنبش ما را دو چندان می کند .

در سال نو باید با فکر نو و روح پاك و برنامه نو شروع بکار نمود و سعی نمائیم که پس از پایان سال و بررسی بیلان کار کرد خود در پیش وجدان و خداوند شرمسار نگردیم .

این عید، یادگار گرامی نسلهای پر افتخار گذشته ما است که از فکر بلند و نظر ارجمند ایرانی حکایت میکند جشن نوروز که فیروزترین جشنهای ملی ما است هزاران سال است با شکوه و جلال خاصی برگزار میشود و وظیفه ملی ما است که این رسم کهن و این یادگار گرانبه نیاکان خود را تقویم و تعظیم نموده و هر سال بر ارج و شکوه آن بیفزائیم .

محمد محسن رئیس اداره فرهنگ شهرستان مهاباد

تاریخچه فرهنگ شهرستان مهاباد

تاریخچه فرهنگ شهرستان مهاباد مانند سایر شهرستانها بدو دوره باید تقسیم شود. اول: دوره مدارس قدیمه که هنوز از مدارس جدید و برنامه‌های مترقی خبری نبوده دوم: دوره افتتاح مدارس بطرز نوین و اجرای تعلیمات عمومی. اول: مدارس قدیمه.

اطلاعاتیکه راجع بمدارس قدیمه جمع آوری شده تا سال ۱۰۸۹ قمری پیش میرود که در مسجد جامع مهاباد مدرسه دایر و مدرس آن مرحوم ملا جامی بوده که مقبره‌اش امروز در مهاباد زیارتگاه عامه مردم است. پس از فوت او چند نفر از اسباط (ملاذکی) عهده‌دار تدریس شدند که مشهورترین آنان (ملا محمد ملا رسول) بوده که یکی از علمای مشهور کرد (مفتی برهانی) شاگرد او بوده است نیز چند نفر از طایفه‌ای بنام گولوانی تدریس میکردند که مشهورترین آنان ملامحمد یائی بوده است در این ضمن در مساجد دیگر نیز مانند مسجد عباس آقا و رستم بیگ وقاضی حوزه‌های علمی تشکیل یافته علمائی مانند ملاحکیم مفتی وملاعبدالرحمن مدرسی مشغول تدریس بوده‌اند مدرس مسجد عباس آقا شخصی بنام ملاعبدالله مشهور به پیره باب که در ۱۳۰۹ قمری وفات کرده از اجله علمای این شهرستان بوده است آن ایامیکه از لحاظ سیاسی اغتشاشاتی در این مناطق رخ داده و امنیت را از مردم سلب کرده بودند مدارس قدیمه رونق زیادی پیدا کرده و مدرسین دیگری نیز در مساجد مشغول تدریس بودند که از چند نفرشان نام میبریم: حاجی ملا حسن برهانی در مسجد قاضی که در سال ۱۳۱۱ قمری فوت کرده. ملامحمد مؤذن در مسجد بازار وفات در سال ۱۲۸۰ قمری. ملاوسیم در مسجد رستم بیگ وفات سال ۱۳۲۶ قمری. ملا عبدالکریم وملا محمد باقی و سپس ملا محمد کیانی و ملاحسین کانی کبودی تا ۱۳۳۶ قمری مشغول بوده‌اند.

دوم: آغاز سازمان فرهنگ جدید

اولین دبستانیکه در این شهر افتتاح شده دبستان سعادت میباشد که توسط

آقای مکرم الملك قائم مقام طباطبائی فرماندار تبریز تاسیس گردیده شخصی بنام آقای ادیب تبریزی را بسمت مدیریت و آقایان میرزا عبدالله گورگ و میرزا ابراهیم قاضی و میرزا ابراهیم لاهوتی را بسمت آموزگاری تعیین می نماید این دبستان ملی بوده ، توسط اعانات مردم اداره میشد و اگر از لحاظ هزینه کمبود پیدا میکرد توسط عوارضی که تجار شهر میدادند جبران میشد این ترتیب دو سال ادامه داشت تا اینکه آقای ادیب جای خود را با آقای شجاعی دادند و این شخص تا سال ۱۳۰۰ شمسی دبستان را اداره میکرد در این سال شكك ها بمهاباد حمله کرده بعد از کشتن عدة زیادی از زاندارهای منطقه و غارت شهر امنیت این شهر را بهم زدند و دبستان نیز بحال تعطیل افتاد و بعد از ختم این غائله دوباره آقای شجاعی بمهاباد اعزام و مدیریت دبستان از نو بعهده ایشان واگذار شد و مرحوم سیف القضاة نیز بریاست فرهنگ و میرزا احمد قادری بمعاونت ایشان منصوب شدند و چند نفر از جمله آقای میرزا جلیل فاروقی و آقای ترجائی زاده (استاد فعلی دانشگاه تبریز) سمت آموزگاری پیدا کردند و آقای شیخ علی نظامت دبستان را عهده دار شد پس از دو سال مرحوم سیف القضاة استعفا کرده و مرحوم قاضی محمد جانشین ایشان گشت در دوره ریاست نامبرده دبستان پهلوی (در سال ۱۳۰۵) و دبستان دخترانه (پرماس) که بعداً بنام پروانه نامیده شد افتتاح یافتند و ضمناً آقایان علی محمودی و عبدالله فاضلی و عبدالعزیز مولوی که فعلاً نیز مشغول تدریس میباشند استخدام شدند در سال ۱۳۱۰ آقای قاضی محمد جای خود را موقتاً بمرحوم میرزا ابراهیم قاضی و ایشان نیز پس از شش ماه اداره را به آقای شجاعی فوق الذکر تحویل داد و ریاست ایشان تا سال ۱۳۱۲ شمسی طول کشید پس از رفتن شكك ها بودجه فرهنگ تا سال ۱۳۰۵ از ۲۵٪ عواید گمرک اداره میشد و از این تاریخ بیحد از بودجه دولتی استفاده میکرد و تا این سال کلیه امور فرهنگی تحت نظر فرهنگ تبریز اداره میشد در این سال آقای حسن فیروزیان بریاست فرهنگ منصوب و از آن بیحد فرهنگ مهاباد تابع فرهنگ رضائیه گردید در سال ۱۳۱۵ يك کلاس دبیرستان نیز ضمیمه همان دبستان سعادت شد که آقای سیف الله حسامی دبیر فعلی دبیرستانهای رضائیه آنرا اداره میکرد در سال ۱۳۱۶

مرحوم نصرالله پژوهش رئیس فرهنگ مهاباد شدند و در دوره ایشان فرهنگ مهاباد پیشرفتهای شایانی کرد چنانکه دبیرستان سه کلاسه و بنام ایرانشهر نامیده شد. بعد از آقای پژوهش آقای ابراهیم تربیت که فعلاً در دبیرخانه دانشگاه تبریز مشغول کار میباشند ریاست فرهنگ منصوب شد و تا شهریور ۱۳۲۰ مشغول کار بودند در این دوره يك باب دبستان پسرانه بنام پروین که اکنون بنام فردوسی نامیده میشود افتتاح یافت پس از شهریور ۱۳۲۰ اداره امور فرهنگ را آقای رحیم لشگری بنام کفیل عهده دار بودند این وضع تا سال ۱۳۲۳ ادامه داشت در این سال آقای کیوان پور (دکتر محمد مگری) بسمت ریاست فرهنگ منصوب شد و اداره مستقیماً از مرکز کسب دستور میکرد در این سال دبیرستان چهار کلاسه شد و آقای سربع القلم رئیس دبیرستان شدند و دبستان خیام نیز از دهات اطراف بخود شهر منتقل و ۶ کلاسه شد آقای دکتر مگری بیش از یکسال در اینجا مانده و جای خود را با آقای علی خسروی و ایشان نیز با آقای رشید عزیزی دبیر ریاضی فعلی دبیرستان دادند تا واقعه دموکراتها رخ داد و بار دیگر اوضاع دگرگون گشت از دوره دمکراتها مطلب قابل ذکر نمیتوان نوشت زیرا کلاس چهارم دبیرستان را منحل کرده و در عوض چهارم و پنجم دیگری تشکیل دادند که با برنامه مخصوصی کار میکرد که چون رسمی نبود بعد از رفتن آنها منحل شد پس از ورود نیرو مرحوم کاظم تهرانچیان از طرف فرهنگ رضائیه عازم مهاباد شده و بسمت ریاست فرهنگ شروع بکار کرد آن مرحوم نیز بیش از ۶ ماه در اینجا کار نکرد سپس آقای سید محمد شفیع زاده بجانشینی ایشان که از طرف فرهنگ آذربایجان تعیین شده بودند وارد و کم کم وضع فرهنگ سرو صورتی بخود گرفت البته باید یاد آور شد که بعد از ورود نیرو دوباره فرهنگ مهاباد تابع رضائیه شده بود ولی این عمل بیش از دو ماه طول نکشید که فرهنگ آذربایجان سرپرستی فرهنگ مهاباد را عهده دار شده تا اینکه سال ۱۳۲۸ برای بار سوم تابع رضائیه شد در بین همین سالها چند دبستان در دهات اطراف نیز تأسیس یافت و در سال ۱۳۲۸ اجازه تأسیس دوره دوم دبیرستان نیز صادر شد و ضمناً کلاس اول دبیرستان دخترانه ضمیمه دبستان پروانه گردید در آبان ماه ۱۳۲۸ آقای شفیع زاده به تبریز انتقال

یافت و آقای جلال سمیعی حسابدار فرهنگ تاشهریور ۱۳۲۹ بنام کفیل فرهنگ عهده دار اداره امور بودند در این تاریخ آقای حسن مظلومی بریاست فرهنگ منصوب شده و شروع بکار نمود در این سال عدد دبستانهای دهات تامیزان ۳۰ باب بالا رفته و دبستان شاهدخت تکمیل گشت در مردادماه ۱۳۳۰ آقای سلیمان خامسی از طرف وزارت فرهنگ بسمت ریاست فرهنگ مهاباد تعیین گردیدند و فرهنگ مهاباد از بدو ورود ایشان تا پایان سال ۱۳۳۰ تابع مرکز بوده از اول سال ۱۳۳۱ فرهنگ مهاباد مجدداً تابع رضائیه شد و آقای خامسی در مردادماه ۱۳۳۱ بتهران عزیمت نمودند و باردوم آقای مظلومی را از طرف اداره فرهنگ استان ۴ (رضائیه) بسمت ریاست فرهنگ اعزام نمودند و تا اوایل شهریورماه ۱۳۳۳ در این سمت باقی بودند سپس برائسفر میمنت اثر شاهنشاه و استدعای اهالی این منطقه و جدیت جناب آقای ایلخانیزاده نماینده محترم مجلس فرهنگ مهاباد از فرهنگ استان ۴ منفق و مستقل شد و آقای محمد محسن که از صاحبمنصبان باشخصیت وزارت فرهنگ میباشد بریاست فرهنگ مستقل مهاباد منصوب و اعزام گردیدند که در نتیجه اقدامات مجدانه ایشان فرهنگ این شهر توسعه و نضجی تمام یافت و اکنون با سرعت هر چه تمامتر راه ترقی و اعتلاء را سیرمینماید طلیعه این ترقی و پیشرفت که مرهون حسن نیت و مجاهدت این عنصر خدمتگزار است با ازدیاد کلاس چهارم دبیرستان شاهدخت و تأسیس دبیرستان دربخش سردشت ظاهر شده و تعالی و ترقیات شگرفی را در کلیه شئون فرهنگی نوید میدهد.



سازمان اداری فرهنگ شهرستان مهاباد

الف - سازمان اداری :

- ۱- آقای محمد محسن رئیس اداره :
- ۲- « محمد حبیبی متصدی بازرسی
- ۳- « ابوالفضل دانشجو متصدی بازرسی
- ۴- « محمد صدقی متصدی کارگزینی
- ۵- « رحمن مدرسی متصدی امتحانات و برنامه‌ها و تعلیمات اجباری
- ۶- « سلیمان امیری متصدی دبیرخانه
- ۷- « عزیز جبلی متصدی دایره تربیت بدنی
- ۸- « حسن بزرگ منش متصدی بایگانی

ب - سازمان اداری دبیرستان محمد رضا شاه پهلوی

- ۱- آقای محمد مجدی رئیس دبیرستان
- ۲- « حسن باباطاهری ناظم عملی دبیرستان
- ۳- « طاهر ملا زادگان متصدی دفتر
- ۴- « قاسم اله ویسی متصدی لابوراتوار و کتابخانه

ج - سازمان اداری دبیرستان شاهدخت و دبستان عفت

- ۱ آقای محمد مبلغی کفیل دبیرستان شاهدخت و مدیر دبستان عفت
- ۲ - دوشیزه مهرانگیز عتیقی ناظمه عملی دبیرستان و دبستان
- ۳ - آقای محمد امین دانش پژوه متصدی دفتر

د - سازمان اداری دبیرستان و دبستان خیام

- ۱ - آقای حسن مدرسی کفیل دبیرستان و مدیر دبستان خیام
- ۲ - « اسدالله کاکا آقازاده ناظم عملی دبیرستان و دبستان
- ۳ - « رحمت‌الله شاطریان متصدی دفتر

۵ - سازمان اداری دبستان فردوسی

۱ - آقای احمد مظلومی مدیر دبستان

۲ - « رحیم سیدی ناظم عملی دبستان

۳ - حسین حیدر زاده متصدی دفتر

و - سازمان اداری دبستان سعادت

۱ - آقای طه ابوییان مدیر دبستان

۲ - « عزت امیری ناظم عملی دبستان

۳ - « قادر ریحانی متصدی دفتر

ز - سازمان اداری دبستان پهلوی

۱ - آقای قاسم حجازی کفیل دبستان

۲ - « حیدر روزه خواه ناظم عملی دبستان

۳ - « سلیمان شافعی متصدی دفتر

ح - سازمان اداری دبستان پروانه

۱ - بانو وجیهه شجاعی مدیره دبستان

۲ - دوشیزه عدالت رضوی ناظمه عملی دبستان

۳ - آقای صدیق توت آغاچی متصدی دفتر

ط - سازمان اداری دبستان سعدی

۱ - آقای غلامحسین نوری مدیر دبستان

۲ - « کریم مقتدر ناظم عملی دبستان

۳ - « رحیم صمیمی متصدی دفتر

سازمان اداری فرهنگ بخش بوکان

۱ - آقای محمد صدقی نماینده فرهنگ و مدیر دبستان سعدی

۲ - « عبدالله کاظمی مدیر دبستان شاپور

۳ - « قادر حمیدی مدیر دبستان ایلخانی

- ۴ - بانو کبری عظیمی مدیره دبستان ایران دخت
 ۵ - آقای حسن کاظمی مگری ناظم عملی دبیرستان سعدی و دبستان ایلخانی
 ۶ - آقای قادر افتخاری ناظم دبستان ایران دخت
 ۷ - بانو محبوبه رجب نژاد ناظمه عملی دبستان ایران دخت

سازمان اداری فرهنگ بخش سردشت

- ۱ - آقای علی گلجینی نماینده فرهنگ
 ۲ - آقای عبدالله قاسمیانی مدیر دبیرستان پهلوی و دبستان منوچهری و متصدی اوقاف
 ۳ - آقای خالد قاضی زاده مدیر دبستان دخترانه گلچین

سازمان اداری بخش خانه

- ۱ - آقای حسن کاا آقا زاده نماینده فرهنگ و مدیر دبستان وفائی
 ۲ - آقای ابراهیم صمیمی ناظم عملی دبستان وفائی

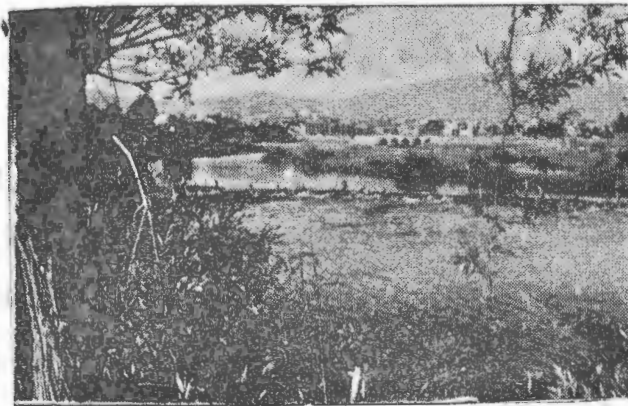
اوضاع جغرافیائی شهرستان مهاباد

۱- جغرافیای طبیعی

منطقه ای که امروز بنام شهرستان مهاباد نامیده میشود قسمتی است از مناطق کرد نشین غرب ایران که از شمال بدریاچه رضائیه و جلگه‌های مجال سلدوز، از مشرق بجلگه‌های میان دو آب و تکاب و از جنوب به سرحد عراق و خاک‌پشت در و کردستان ایران، از مغرب بامتداد سرحدات ایران و عراق محدود است. ناحیه ایست کوهستانی که زمستانهای سرد و تابستانهای گرم دارد، این کوهها امتداد و شعباتی از کوههای زاگرس میباشند.

مساحت کل این شهرستان ۱۳۰۰۰ کیلو متر مربع و در حدود ۱۶۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. بعلت خوشی آب و هوا بعضی از ارتفاعات آنرا جنگلهائی احاطه کرده

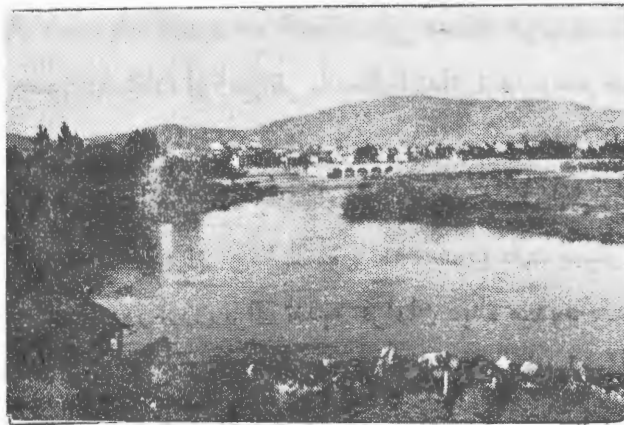
که بنوبه خود یکی از ثروتهای ملی بشمار میآیند، چون اغلب این کوهها دارای شیب ملایم بوده و ارتفاع زیادی ندارند در دامنه آنها محصولات دیمی کاشته میشود و دره‌های زیبا و حاصلخیزی را تشکیل دادند. بلندترین ارتفاعات این منطقه رشته‌های سرحدی میباشند که اغلب اوقات سال پر از برف میباشند و تابستانها بصورت بیلاقیهای پر مرتع در آمده و مورد استفاده عشایر عراقی و ایرانی واقع میگرددند کوههای مزبور اغلب رسوبی بوده آثار سنگهای خزوجی در آنها کمتر دیده میشود طبقات سنگهای آهکی قسمت مهمی از رسوبات این منطقه را اشغال کرده چشمه‌ها و یا چاهها واجد کربنات کلسیم میباشند، در این کوهها سنگهای سیلیسی کمتر دیده میشود فسیلهای فراوانی نظیر آثاری که از دره‌های اطراف رضایه پیدا شده در این رشته‌ها یافت میشود این فسیلها بیشتر مربوط بخانوران دریایی خیلی کوچک میباشند که تغییرات معرفه الارضی دوران ۳ یعنی دریا بودن تمام ایران را بلا دیگر تأیید مینمایند.



منظره‌ای از شهر مهاباد که در کنار رودخانه و باغات زیبایی بنا شده است

رودخانه‌ها - رودخانه مهمی در این منطقه وجود ندارد و بطور کلی رودخانه‌ها بعلت واقع شدن در منطقه گوهستانی زهستانها و بهارها سیلابی بوده و تابستانها

آبشان خیلی کم و بعضاً بنکلی خشک میشوند و گذشته از این بعلمت جریان در کوهستانها برهی زراعت کمتر قابل استفاده میباشد. یکی از رودخانههای قابل ذکر رودخانه مهلباد است که از کنار شهر جاری میشود، تا حدود شهر در دره ها و از شهر بعد وارد جلگه شهر ویران شده بالاخره بدریاچه رضائیه میریزد و چنانچه شاید و باید مورد استفاده قرار نمیگیرد آب آن بعلمت عبور از کنار شهر بی نهایت آلوده و کثیف و با وجود این مهمترین قسمت آب مشروب شهر از این رودخانه تأمین میشود



منظره دیگری از شهر مهلباد که در کنار رودخانه و باغات زیبایی بنا شده است

دوم - رودخانه سیمینه رود (تاناوچای) میباشد و اغلب دهات بخش بوکیان از این رود مشروب میشوند و رویه گرفته بیشتر از رودخانه مهلباد مورد استفاده است و مسیر آن نولجی جلگه و مزارع بسیار خوبی نمیباشد، این رود نیز بدریاچه رضائیه میریزد. سوم - رودخانه سر دشت است که سرچشمه آن درخاک عراق بوده پس از اینکه مقدار زیادی در خاک ایران جاری شد دوباره بخاک عراق بر میگردد آب این رودخانه زیاد بوده و در مسیر خود دره های زیبایی تشکیل داده است نکته قابل ملاحظه این است که در این سه رودخانه ماهی بطور فراوان و انواع مختلف آن یافت میشود.

دریاچه ای در این شهرستان وجود ندارد ولسی چشمه های فراوانی در این

شهرستان وجود دارد که نظیر آن در جاهای دیگر کمتر دیده میشود از جمله چشمه بوکان میباشد که بشکل استخری تقریباً بابعاد 30×30 و بعمق $3/5$ متر بنا شده و دائماً در حدود شش یا هفت سنگ آب از اطراف آن جاری بوده و چندین ده را مشروب میسازد، نظیر همین چشمه کمی کوچکتر در سردشت وجود دارد، چشمه‌های آب معدنی در اطراف مهاباد وجود دارد این چشمه‌ها غیر از محلولهای آهنی شامل املاح معدنی دیگری مانند سلفورهای محلول فلزی و غیره نیز میباشند

۴- جغرافیای اقتصادی

باکمال تأسف باید گفت وضع اقتصادی این منطقه خوب نیست و کشت و زرع و برداشت محصول و استفاده از زمین تقریباً بحال ابتدائی‌ترین وضع خود باقی است، مهمترین و بهترین محصول این شهرستان غلات میباشد کود دادن بزمین و اصلاح طرز آبیاری مزارع و تعویض تخم محصول ابدأ معمول نیست اغلب غلات دیمی بوده بطور عموم گندم پنج شش برابر بیشتر از جو کاشته میشود، ذرت بسیار کم کاشته میشود در منطقه عشایری منگور ارزن برای تغذیه فراوان دیده میشود. محصول دیگری که کمال اهمیت را دارد توتون میباشد که متأسفانه رفته رفته اهمیت سابق خود را از دست میدهد این توتون همان توتون چپق میباشد که در سالهای اخیر مبدل به توتون برگ گردیده است. توتون در محال منگور و گورگ که کاملاً کوهستانی میباشد بیشتر و در بخش لاهیجان نیز زیاد کاشته میشود. پس از توتون کشت چغندر اهمیت شایانی دارد بطوریکه قسمت بسیار مهم چغندر کارخانه قند میاندو آب از مهاباد تأمین میشود، چغندر در محال شهر ویران و آختاچی که بیشتر جلگه بوده و زمین‌های آن استعداد زیادی دارند کاشته میشود چون اهالی این محال استفاده فراوانی از کشت چغندر میبرند بدین جهت برای آبیاری آن در مواقع بی آبی بوسایل موتوری نیز متوسل میشوند بدین ترتیب کم کم استفاده از تراکتور و تلمبه‌های آبی و غیره در کشاورزی این منطقه شیوع پیدا میکند. در این منطقه باغات میوه بطور وفور وجود ندارد؛ باغات انگور حتی برای استفاده خود اهالی مهاباد کافی نیست و کمبود میوه و انگور اهالی مهاباد را از رضائیه وارد میکنند در اطراف

شهر چند باغ زیبا و با صفا دیده میشوند که البته بهیچ وجه برای تامین میوه این شهر کافی نمیباشند در دهات غیر از چند ده معدود آنهم در شهر ویران درخت میوه بسیار کمیاب است ولی در بخش سر دشت که در قسمت جنگلی واقع شده میوه جات زیاد دیده میشود که اغلب بمهاباد و دهات اطراف صادر میشود و قسمت اعظم آن «انگور - گلابی - سیب انجیر و انار» میباشد جنگلهای سردشت از گردنه «زمیران» شروع شده پس از گذشتن از سردشت و بانه در حوالی سقز و دهات گورک خاتمه مییابد متأسفانه این جنگلهای چند سال دیگر بکلی از بین میروند و نه تنها برای نگهداری و مراقبت آن دقت نمی نمایند بلکه اهالی بترتیب نادرستی مشغول قطع اشجار آن میباشند و هر سال زمین های بایر جانشین جنگل میشود جا دارد اداره جنگلبانی توجه مخصوصی باین قسمت مبذول داشته و مانع استفاده های نامشروع و بی ترتیب از آن شود. هر سال مقدار زیادی برای ذغال از چوب این جنگلهای استفاده مینمایند، چوبهای آن برای نجاری نیز بسیار خوب است زیرا دوام و استحکام آن ها خیلی مناسب است علاوه بر این در قسمت کوچکی از کوه «بیتوش» بین سوسنی و آلان درختهایی وجود دارد که سالیانه مقداری پنبه میدهد که فقط اهل محل و دهات اطراف از آن استفاده مینمایند. از این جنگلهای محصول (مازوح و گلوان) نیز بدست آمده و صادرات مهمی را تشکیل میدهد؛ در دهات اطراف هر سال عده زیادی بجمع آوری کتیرا مشغول میشوند بطوریکه کتیرا یکی از صادرات قابل ملاحظه این منطقه است کتیرای این منطقه سه نوع است اول کتیرای «جباری» که خیلی سفید و نازک و جنس مرغوبی است. دوم کتیرای «شفره» که رنگش مایل بزردی بوده و متوسط میباشد. سوم «گنده» که رنگش زرد تند بوده و نسبت به نوع قبلی نامرغوب است. علت اختلاف انواع کتیرا بعلمت متنوع بودن جنس گونی است که از آن بدست میآید. گونهای نوع اول روی زمین خوابیده و رنگشان سبز کم رنگ بوده و گونهای نوع دوم قدری بلندتر و رنگ زردی دارند گون نوع سوم درختی است و دارای شاخه های کلفت میباشد.

معادن - بطور حتم معادن فراوان در زیر خاک این شهرستان نهفته است که

تا حال نه تنها استخراج نشده بلکه مطالعه سطحی نیز درباره آنها بعمل نیامده، در بخش لاهیجان معدن ذغال سنک و رگه‌های مهمی از آن دیده شده بطور کلی لازم است درباره آنها مطالعات کافی بشود والا نمیتوان بسادگی نوع و جنس و مقدار آن را تخمین زد در ده « آغلان » که از دهات عشایر منگور میباشد معدن طلا وجود دارد بطوریکه در بستر رودخانه‌های آنحوالی ریزه‌های طلا بنظر میرسد در « کانی اشکوت » واقع در محال « بری میرگان » منگور رگه‌های زیادی از ذغال سنک دیده میشود.

صنایع - در این شهرستان کارخانه بطور کلی وجود ندارد و صنایع بیشتر دستی میباشد صنایع نساجی این منطقه عبارتست از بافتن سجاده و جاجیم و ملافه‌های پشمی بنام « پویشمین » و یا پارچه پشمی کم عرضی بنام « بوزو » در زمانهای قدیم فرش بافی نیز رواج داشته ولی امروزه رونقی ندارد اهمیت این صنایع قابل ملاحظه نیست.

دام‌پروری - دام‌پروری مخصوصاً نگهداری گوسفند یکی از عادات قدیمی اکراد میباشد در زمانهای قدیم اغلب شهرستانها احتیاجات خود را از این منطقه تامین میکردند متأسفانه باید گفت که دام‌پروری نیز بهمان وضع قدیمی باقی مانده است شاید اشخاصی پیدا شوند که در حدود هزار راس گوسفند دارند ولی هنوز نمیدانند که برای حفظ و تکثیر حیوانات نیز دکتري بنام دامپزشک وجود دارد و امراض آنها را معالجه مینماید و چه بسا دامپزشکان دچار مخطوبات زیادی در این منطقه میشوند گوسفندان عموماً تابستانها در کوه‌های سرحدی و زمستانها در جلگه‌های این شهرستان زندگی مینمایند در بخش سر دشت بنگهداری بز بیشتر علاقه دارند تعداد گوسفندان این منطقه بطور تقریب بالغ بر هفتصد هزار راس میباشد.

پشم در بین صادرات این شهرستان مقام شاه‌چی دارد ولی بعلت نبودن وسایل صنایع جدید از مهاباد گوشت صادر نمیشود بلکه گوسفند را بشهرستانهای دیگر حتی تهران صادر مینمایند. مهاباد ممکن است با بذل توجه کمی بهترین منطقه دام‌پروری ایران گردد. غیر از گوسفند گاو و گاو میش و ماده گاو نیز بطور فراوان

در این منطقه دیده میشود ولی این دامپایبشتر در «شهر ویران و مجال بهی و آختاچی» پرورش می‌یابند. منطقه مهاباد از قدیم بداشتن اسبهای بسیار خوب مشهور بوده تربیت و نگهداری اسب یکی از افتخارات اهالی محسوب میشود متأسفانه این قسمت نیز در این اواخر رونق خود را از دست داده است ولی مع الوصف اهالی رغبت فراوانی بسواری و تربیت اسب نشان میدهند زیرا هنوز ارتباط ایلات منگور و گورک و مامش و پیران و غیره هم فقط بوسیله اسب برقرار میگردد.

آبشار - با وجود کوهستانی بودن منطقه آبشار قابل ملاحظه‌ای دیده نمیشود جز چند آبشار کوچک در منطقه ایل منگور که آنها نیز بعلت دوری از شهر و مناطق پرجمعیت اصلاً قابل استفاده بنظر نمی‌رسند ولی مسیر رودخانه مهاباد در کوهستان استعداد زیادی برای بستن سد و تامین آب و برق شهر دارد.

راهها - خطوط آهنی مطلقاً وجود ندارد رودخانه‌ها نیز بعلت کوهستانی بودن بستر آن و شیب زیاد و آب کم اصلاً قابل کشتیرانی نبوده از لحاظ ارتباط اهمیتی ندارند، راههای شوسه آن بقرار زیر است:

۱- راه مهاباد برضائیه که از کنار دریاچه گذشته وارد جلگه رضائیه میگردد طول آن در حدود ۱۳۰ کیلومتر میباشد. ۲- راه مهاباد میان دو آب که در حدود ۱۰ کیلومتر به موازات راه رضائیه از ساحل جنوبی رودخانه مهاباد گذشته سپس وارد جلگه پهن میان دو آب «حاجی حسن» میگردد طول این راه تقریباً ۵۲ کیلومتر است. ۳- راه مهاباد بسردشت که از منطقه بسیار سخت کوهستانی میگذرد این راه گردنه‌های فراوان و خطرناکی دارد که متأسفانه عرض کم راه نیز کمک زیادی بخترناک بودن آنها نمینماید این راه پس از گردنه معروف «زعزیران» وارد منطقه جنگلی بسیار زیبائی میگردد که نظیر آن در کمتر جاهای ایران دیده میشود.

۴- راه مهم دیگر این منطقه جاده ایست که از میان دو آب شروع شده پس از گذشتن از بوکان وارد کردستان میگردد این راه تنها راه ارتباطی آذربایجان با مناطق غرب ایران بوده و ممکن است در آینده رل مهمی در اقتصادیات مملکت بازی کند، راه دیگری نیز بین بوکان و مهاباد وجود دارد که کاملاً در منطقه کوهستانی واقع شده

و فقط در تابستانها قابل عبور و مرور است این راه بنام « راه برهان » مشهور است و بمراتب از راه میان‌دو آب نزدیکتر بوده و در صورت تعمیر ارتباط مهاباد و بوکان را سریعتر خواهد کرد، ضمناً راه دیگری نیز وجود داشته که از قرار معلوم در جنگ بین‌الملل اول توسط روسها کشیده شده و ارتباط مهاباد به خانه را تأمین میکرده این راه که بنام را « میدان » و راه « شرگه » نامیده میشود در صورت مرمت اهمیت زیادی خواهد داشت زیرا خانه قصبه سرحدی بوده با در گرفتن فاصله آنجا تا ساحل دریای مدیترانه معلوم میشود که از هر راه ترانزیتی دیگری با اروپا نزدیکتر بوده و شاید از راه بازرگانی ترکیه نیز مناسب تر باشد و از این راه بهتر بتوان ارتباط تبریز و سایر شهرستانهای آذربایجان را با اروپا برقرار کرد .

۳ - جغرافیای سیاسی

مهاباد « ساوجبلاغ مگری سابق » شهری است قدیم که در ازمنه پیشین مرکز نواحی کردنشین بوده بطلمیوس آنرا بنام داروشاه و راوولی سن بنام دارایاس نامیده است و امروزه در سه فرسخی شهر فعلی قریه‌ای بنام دریاس مشهود است که از قرار معلوم شهر دارایاس آنجا بوده و پس از خرابی آن را در محل فعلی که از قرار معلوم چشمه‌ای داشته تجدید ساختمان مینمایند و از اینرو سابق بنام ساوجبلاغ که بترکی یعنی چشمه سرد است نامیده میشده است . مهاباد و بخش بنام بوکان و سردشت دارد که بوکان در قسمت جنوب شرقی و سردشت در جنوب آن واقع شده است از دهستانهای مهم آن شهر ویران است که در شمال مهاباد قرار گرفته و تقریباً آبادترین و حاصلخیزترین دهات مهاباد در این مجال واقع شده و علت تسمیه آن نیز از قرار معلوم این بوده که شهر مهاباد اصلی در این دهستان قرار گرفته بوده و امروزه که ویران شده محل شهر و کلیه دهات حوالی آن « شهر ویران » نامیده میشود .

از دهستانهای مهم دیگر :

- ۱- دهستان آختاچی که شامل دهات واقع میان مهاباد و بوکان میباشد .
- ۲- دهستان لاهیجان که در شمال غربی مهاباد واقع و مرکز سکونت ایلات مامش و پیران بوده شامل دهات بسیار حاصلخیزی میباشد و قسمتی از نوار مرزی

ایران و همسایه‌های عراق و ترکیه را تشکیل میدهد

۳- دهستان بهی در قسمت مشرق و شمال بوکان

۴- در جنوب بوکان بین سقز و بوکان دهات ایل گورك قرار گرفته و همچنین در شمال سردشت در امتداد سرحدات دهات ایل منگور و پیران واقع شده‌اند. تمام اهالی این منطقه بزبان کردی حرف میزنند، این زبان در محلهای مختلف تغییرات کمی پیدا میکند و نکته قابل ذکر این است که لهجه کردی را نمیشود زبان مستقل و جداگانه فرض نمود زیرا مطابق تحقیقات زبان شناسان شعبه مخصوصی است از زبان فرس قدیم و شاید از بعضی لهجه‌های نقاط دیگر ایران بفارسی نزدیکتر باشد بطور مثال چند کلمه از لهجه کردی ذکر میگردد بطوریکه میدانیم مسجد را در زبان پهلوی « مزگت » میگفته‌اند در زبان کردی نیز مسجد را « مزگوت » می‌نامند، هزاران لغت فارسی با کمی تغییر صورت در لهجه کردی متداول است جمع بندی لغات با افزودن پسوند « کن » صورت میگیرد مثلا جمع دست « دستکان » جمع چاو « چاوکان » و امثال آنها بعلمت نزدیکی بانواحی ترك زبان لغتهائی از زبان ترکی نیز داخل آن شده است مثلا « چتون » یعنی «مشكل» «توك» یعنی «مو» خلاصه نصف بیشتر لغات کردی همان لغات فارسی و مقداری نیز لغات تغییر شکل یافته فارسی میباشد.

جمعیت - مساحت کل شهرستان مهاباد بالغ بر ۱۳۰۰۰ کیلو متر مربع بوده و کلیه نفوس آن در حدود ۱۶۰۰۰۰ نفر میباشد بطوریکه معلوم میشود جمعیت نسبی آن خیلی کم است این عده بطوایف و قبایل تقسیم میشوند که بترتیب زیر میباشد.

اول عشیره «باباس» که طوایف «منگور- mangour» «مامش mamach» «پیران - piran» «گورك gavrck» «سوسنی - sesnie» «ملکری- malkarie» «بریاجی baryadjie» در ایران و سه طایفه «پشت دری pgedari» و «مرگه margai» و قسمتی از پیران در خاک عراق سکنی دارند عده نفوس آنها کاملا سرشماری نشده ولی بطور تقریب منگورها ۷۰۰۰ و مامشها ۱۱۳۵۰ و

پیران ها ۶۷۰۰ گورك ۱۳۶۰۰ و سوسنی و ملگری و بریاجی ها جمعاً ۲۵۵۶۰ نفر
میباشند .

دوم - عشایر دهبکری که تقریباً قبیله اصلی مهاباد محسوب شده و بدین جهت
از قدیم این شهر را « ساوجبلاغ مگری » میگویند، در محال شهر ویران و بهی و
آختاجی سکنی دارند و جمعیت آنها بالغ بر ۶۲۰۰۰ نفر است
سوم - طوایف بیگزاده و خانزاده که آنها نیز تقریباً ۱۳۷۰۰ نفر جمعیت دارند
چهارم - جمعیت خود شهر مهاباد و دو بخش بوکان و سر دشت ، طبق
آمار جدید مهاباد بالغ بر ۲۰۰۰۰ نفر، سر دشت ۲۵۰۰ و بوکان ۴۰۰۰ نفر
جمعیت دارد .

اکراد عموماً دارای بینه قوی و قامت رشید بوده اغلب خواص عشایری و
ایلیاتی خود را نگاه داشته اند، بعلمت زندگی در مناطق صعب العبور کوهستانی و دور
بودن از خطوط ارتباطی خصایل نژادی خود را حفظ نموده اند بدین جهت میتوان
گفت از لحاظ نژادی خالص تر از سایر شعبه های آریائی میباشند، استعداد فراوانی
برای ترقی و پیشرفت دارند متأسفانه اهالی این منطقه بعللی امروزه غیر از کشت و
زرع شغل مهم دیگری ندارند و آثار تمدن جدید را به سختی قبول مینمایند، برای
حفظ آداب و رسوم خود علاقه و تعصب شدیدی از خود نشان میدهند بطوریکه
مردان اغلب و زنان عموماً بهمان لباس قدیمی که شاید از لحاظ بهداشتی و اقتصادی
نیز امروزه چندان مورد پسند نباشد ملبس میباشند. روح سلحشوری در مردم این منطقه بطور
وفور وجود دارد در مقابل شایده استقامت عجیبی از خود نشان میدهند، افراد ایلات
مناطق کوهستانی بمثابة بهترین سربازان مبارز میهن خود میباشند، بزنگی در منطقه
خود علاقمند بوده و کمتر جلای وطن میکنند عموم مردم این منطقه پیرو مذهب
شافعی از شعب مذهب تسنن میباشند و نسبت بشعائر دینی بی اندازه احترام میگذارند،
مردان اغلب نماز خود را در مسجد و بصورت اجتماع میگزاردند و خطابه دره ساجد چندان
معمول نیست. دستجاتی بنام درویش وجود دارند که برای عبادت بخانقاه میروند و با
صدای دایره های مخصوصی بذکر و اوراد اشتغال میورزند عید قربان و عید مولود

حضرت رسول را با جلال و شکوه هر چه تمامتر بر گزار می نمایند در عید نوروز مراسم دید و باز دید معمول نیست ولی در سایر مراسم عید نوروز با هم میهنان خود فرقی ندارند تعدد زوجات در این مناطق بسیار معمول بوده و زنان از آزادی امروزه محرومند - مرد نه تنها میتواند زن را طلاق دهد بلکه میتواند مدتی او را



نمونه لباس مردانه اکراد مهاباد



نمونه لباسهای زنانه آکراد مهاباد

بلاتکلیف نکهت دارد بدین معنی که شرطی برای طلاق دادن زن گذاشته و از او دوری میگزیند بدین ترتیب زن اگر خواست شوهر دیگری اختیار کند باید شرط شوهر اولی را که اغلب پرداخت مبلغی میباشد بجا آورده بعقد نکاح دومی درآید صیغه کردن معمول نیست ، تناسب سنی در ازدواج اصلا در نظر گرفته نمیشود چه بسا دختر دوازده ساله را با مرد شصت ساله عقد مینمایند رای دخترها نیز کوچکترین تاثیری در ازدواج ندارد ، اغلب از زیادی اولاد باکی ندارند اولاد ذکور را بیشتر از انث دوست دارند ، برای زنان خود زینت آلات زیادی میخرند ، اگراد در مراسم عروسی تشریفات مفصلی دارند عموما رقصهای اجتماعی را که بنام « چتویی » نامیده میشود دوست دارند در بین ایلات و اطراف شهر زنان و مردان با هم در رقص شرکت مینمایند اغلب این جشنها یک هفته طول میکشند و افراد زیادی در آنها شرکت میکنند عروس را سواره حرکت میدهند مگر در بعضی قسمتها که بتازگی از ماشین استفاده میشود در موقع حرکت عروس جلو و عقب او جوانان اسب تازی نموده و قدیم تیر نیز شلیک میکردند مجالس عزای ملی ندارند و در موقع مرگ خویشان و اقربای خود نیز بهمان ترتیب عروسی چند روز مشغول دیدن باز دید میشوند البته این مراسم در خود شهر فقط يك شب انجام میگردد. بمساجد احترام زیادی قائلند و مساجد تمیز و آبادی دارند .

وقایع - ۱ - واقعه تاریخی قابل ذکر همان خرابی شهر قدیمی میباشد که از قرار معلوم در دوران صفویه بوقوع پیوسته است، روزگاری که پادشاهان صفوی مذهب تشیع را بعنوان مذهب رسمی ایران اعلام نمودند بین فرق تشیع و تسنن جنگهای مذهبی بوقوع می پیوندد که یکی از آنها در همین مهاباد رخ داده و در نتیجه دفاع سخت اهالی شهر، بر اثر حملات متجاوزین خراب و اهالی قتل عام میگردد پس از این قتل و نهب، بقیه ساکنین شهر فعلی را در محل فعلی بنا مینمایند.

۲ - واقعه جنگ بین الملل اول است - بطوریکه میدانیم در جنگ بین الملل اول دولت آلمان با دول عثمانی و اطیش متحد و انگلیس و فرانسه و روسیه نیز

با یکدیگر متفق شده بودند دولت عثمانی در آن دوره مهم‌ترین قسمت شرق میانه و شمال آفریقا را در اختیار داشت، اگراد بعلت اشترک مذهبی نسبت به عثمانیها علاقه زیادی نشان میدادند، روسها نیز که در آن موقع آذربایجان را اشغال کرده بودند از این ارتباط معنوی و اشترک مذهبی بی‌خبر بودند و ناگهان مورد تهاجم دسته‌های پارتیزان اگراد واقع میشوند و پس از یک سلسله نبردهای محلی اگراد را عقب رانده و شهر را محاصره مینمایند، دستجات جنگنده کرد بارشادت هر چه تمامتر مدت ۴۸ ساعت در مقابل قوای بی‌شمار و نیرومند روس دفاع مینمایند، سرانجام شهر گشوده شده و سپاهیان روس بیرحمانه دست بکشتار اهالی زده و ننگین‌ترین و تلخترین خاطره تاریخی برای ساکنین این مرز بوم بیادگار گذاشتند. حمله سه‌میتقو نیز از حوادث تاریخی این شهرستان میباشد.

آثار تاریخی - این شهرستان آثار تاریخی مهمی ندارد در کوه‌ها سنگتراشیهای دیده میشود ولی از نظر باستان‌شناسی اهمیت چندانی ندارد فقط در حوالی قریه « اگرقاش » اطاق سنگی که بعضی‌ها گمان میکنند مقبره یکی از سرداران (ماد) بوده قرار دارد و بلهجه محلی « فقره‌قا » نامیده میشود این کلمه شاید محرف



فرهادگاه که بلهجه محلی « فقره‌قا » نامیده میشود و گویا مقبره یکی از شاهان ماد میباشد



غار > کونه کوتر « که دریاچه زیرزمینی آن به عمق ۴۰ متر می باشد و چندی قبل توسط کوهنوردان مورد تفحص قرار گرفت

فرهادگاه یا فراگاه « جایگاه ابدی فراآرتس » باشد که هر دوت می نویسد: مقبره او در جنوب دریاچه رضائیه واقع شده است این اطاق از سنک تراشیده شده و ستونهای سنگی و حوضچه ای در وسط آن قرار دارند. دخمه هائی بنام « کونه کوتر » و « کونه مالان » در محال آختاچی بین بوکان و مهاباد در قریه « سهولان » وجود دارند که در « کونه کوتر » دریاچه زیر زمینی که عمق آن بطور متوسط ۲۰ متر است وجود دارد. « کونه مالان » نیز پس از چندین خم و پیچ وطی دالانهای مخوف و تاریک در آخرین نقطه خود به « کونه کوتر » مرتبط میگردد، از دهانه « کونه مالان » بخارهای گوگردی که دهانه غار را سیاه نموده است خارج میشود. دیگر آثار تاریخی این شهرستان مسجد جامع شهر است که بسال ۱۰۸۹ هجری در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی توسط یکی از مردان خیر و محسن این منطقه بنام بذاق سلطان بنا گردیده شخص اخیر الذکر پل قدیمی مهاباد را که سابقا وسیله ارتباط رضائیه و مهاباد بود نیز بنا نموده است و فعلا این پل پس از ایجاد پل جدید و مدرن شهر متروک مانده است.



موارد استعمال امواج الکترو

مغناطیس

مقدمه

در یکی از ماههای ۱۹۱۲ میلادی، کشتی «غول اوقیانوس» سینه امواج را شکافته و با دوهزار نفر مسافر بسوی مقصد روان بود، مسافرین با خوشحالی زائد الوصفی در جشنهای این مسافرت دریائی شرکت جستند و از تماشای مناظر مختلف طبیعت سیر نمیشدند، غافل از آنکه هنوز مبارزه علم علیه طبیعت و بسود بشر پایان نیافته و بشریت محتاج سعی و کوشش بیشتری است؛ با اعلام خطر از طرف دیده بان کشتی، وحشت و سکوت جای فریادهای شادی را گرفت، کوه یخ!! قطعه عظیم یخ که از اوقیانوس منجمد شمالی بسوی کشتی میآمد، موقعی مشاهده گردید که فرصت چاره جوئی از دست رفته بود صدای مهیب تصادم سکوت را درهم شکست، آرزوهای دوهزار نفر انسان با خود آنان در سینه امواج مدفون گردید.

اینگونه وقایع اسف انگیز امروز کمتر اتفاق میافتد، زیرا با وجود امواج بی سیم وجود موانع از دور تشخیص داده شده و کشتی از مسیر خطر ناک دوری میجوید. امواج الکترو مغناطیس ارتباط بین شهرها و کشورهای مختلف را بسهولت میسر ساخته و بعد مسافت را از میان برده و در نشر و اشاعه علوم مختلف رل مهمی را بعهد داده، علاوه بر این کشتی رانسی و هواپیمائی بدون استفاده از این امواج خطر ناک و در بعضی مواقع غیر ممکن است.

بنابراین همانطور که شناختن کامل امواج الکترو مغناطیس برای متخصصین ضروری است، آشنائی بالفبای امواج مغناطیسی و موارد استعمال آن برای افراد غیر فنی بدون فایده نخواهد بود، پی بردن باساس امواج الکترو مغناطیس محتاج بکار بردن فرمولها و ذکر تئوریهای مختلف میباشد، بنابراین از بکار بردن فرمولها و

مطرح نمودن مباحث مشکل دوری جسته تا با ذکر چند مثال ساده موضوع برای عموم قابل استفاده گردد، امید است این نوشته در جلب محبت عامه بسوی علم یا مشعل تمدن جهان مؤثر واقع شود.

امواج الکترو مغناطیس

یکی از آرزوهای دیرینه بشر ایجاد ارتباط صوتی ما بین دو نقطه دور از هم بود، متأسفانه صوت حاصل از حنجره قوی ترین مردان نیز نمیتواند بیش از صد متر بطور واضح بگوش طرف مقابل برسد، در حقیقت انرژی صوتی در هوا بتدریج از بین میرود و برد آن خیلی کم است، پس از نشر تئوری ماکسول (Maxvel) دانشمندان در صدد بر آمدند که امواج صوتی را سوار امواج مغناطیسی نمایند، زیرا انرژی امواج مغناطیسی قدرت آنرا دارد که مسافت زیادی را بپیماید.

وقتی موج حامل که بوسیله امواج صوتی تغییراتی در آن داده شده و یا با اصطلاح سوار آن گردیده بمقصد رسید، گیرنده این دو موج را از یکدیگر جدا مینماید، و موج صوتی را بوسیله بلندگو تقویت نموده و بگوش شنونده خواهد رسانید ساده ترین گیرنده با یکقسم سولفور سرب یا گالن میباشد، ولی انرژی که گالن دریافت مینماید خیلی ضعیف بوده و بدینجهت گیرنده های گالن دار باید دارای آنتنهای خیلی بزرگ و گوشی حساس باشند، با وجود این فقط امواج قوی که از مسافتات نزدیک آمده باشند قابل دریافت است، پس از قرن نوزدهم گیرنده های حساس تری ساخته شد که رادیو معمولی یکی از آنها است رادیو امواج مغناطیسی دلخواه را از فضا دریافت کرده و پس از تقویت و جدا نمودن امواج صوتی از مغناطیسی، بوسیله بلندگوی داخل دستگاه، امواج صوتی تقویت شده را بگوش مستمعین میرساند. شناختن حامل یا امواج الکترو مغناطیس یکی از افتخارات بزرگ علم است. با اجازه خوانندگان گرامی از چند آزمایش ساده شروع نموده و بطرف اصل موضوع پیش میرویم:

اگر یکی از انگشتان دست را متناوباً در داخل ظرف آبی فرو بریم، امواجی

در سطح آب بشکل دایره متحدالمرکز پدیدار خواهد گشت. با کمی دقت مشاهده میشود که موجها با سرعت معین یکی پس از دیگری حرکت کرده و پس از بر خورد بجدار ظرف محو میشوند

بنابراین با ایجاد انرژی متناوب میتوانیم امواجی در سطح آب تولید نماییم ولی بتدریج که پیش میروند از انرژی آنها کاسته شده و از بین میروند، قدری بموضوع اصلی نزدیکتر شویم:

میدانیم که جریان برق اغلب شهرها متناوب است، یعنی در يك ثانيه چندین بار خاموش و روشن میشود، منتهی چون این پدیده سریع انجام میگردد چشم ما قدرت احساس تاریکی ما بین دو روشنایی را ندارد، و وقتی که گوئیم تواتر یا فرکانس برقی پنجاه می باشد اینطور باید استنباط شود که جریان در يك ثانيه پنجاه بار تغییر جهت میدهد، جریانی با این مشخصات علاوه بر آنکه چراغها را روشن و یا بخاریهای برقی را بکار میاندازد، میتواند، انرژی در فضای اطراف خود پخش نماید انرژی نامبرده بوسیله امواج مغناطیسی با سرعت سیصد هزار کیلومتر یا سیصد میلیون متر در فضا منتشر شده و از هوا و حتی از خلأ نیز عبور مینماید، سرعت این امواج بحدی زیاد است که میتوانند دور کره زمین را در مدت کمتر از دو دهم ثانيه $(\frac{2}{10})$ بپیمایند و امواج نامبرده بشکل کرات متحدالمرکز « مانند دایره متحدالمرکز در آزمایش ظرف آب » در فضا پخش میشوند، فاصله دو کره متوالی را طول موج نامند، برای پیدا کردن مقدار طول موج باید سرعت انتشار امواج مغناطیسی را بر فرکانس یا تواتر آن تقسیم نماییم مثلاً کیلومتر $6000 = \frac{3 \times 10^8}{0.05}$ نماینده طول موج

حاصله از امواج مغناطیسی جریان برق شهر است.

چنانکه دیدیم طول موج حاصل از جریان برق شهر خیلی بزرگ و برای پخش آن انرژی فوق العاده لازم است، برای رفع این عیب فرکانس زیادتری تولید مینمایند مثلاً فرکانس منتشره از رادیو تهران چهار میلیون سیکل و بنا بر این طول موج آن متر $75 = \frac{3 \times 10^8}{4 \times 10^6}$ است، از امثال ذکر شده پیداست که هر چه طول موج

زیادتر باشد فرکانس حاصله کمتر خواهد بود و بالعکس در تقسیمات بین‌المللی که بعمل آمده طول موج هشت تا صد متر را بنام امواج کوتاه و صد تا سیصد بنام امواج متوسط و از سیصد متر بی‌بالا بنام امواج بلند نامیده شده است.

موارد استعمال امواج الکترو مغناطیس

همانطور که در ابتدای مقاله ذکر شد در دنیای صنعتی حاضر، احتیاج ارتباط سریع زیاد احساس میشود، دورانی که ارسال خبر برای فاصله هزار کیلومتر چندی روز طول میکشید سپری شد، بیسیم که یکی از پدیده‌های امواج الکترو مغناطیس است این آرزو را عملی میسازد، با انتخاب فرستنده‌های قوی میتوان بادورترین نقاط زمین ارتباط برقرار نمود، در حقیقت بیسیم فاصله زمان و مکان را تا حدی از میان برده و در نشر و اشاعه تمدن بی اندازه مؤثر است.

بیسیم مبادله اخبار را با ایستگاههای متحرك مانند هواپیما و کشتی و اتومبیل و غیره عملی میسازد، اگر خطری متوجه هواپیما شود با در نظر گرفتن سرعت زیاد و عدم امکان توقف، انهدام آن قطعی است بنا بر این باید هواپیما با بیسیم قوی مجهز شده تا بتواند در هر لحظه با فرودگاه مربوطه و یا با کشتی و هواپیما دیگری تماس حاصل نماید، هر هواپیما در طول پرواز از ایستگاههای بیسیم فرودگاهها دستور دریافت میدارد، در مواقع خطر این ایستگاهها دستورات صریحی صادر مینمایند.

پیش از بکار بردن امواج الکترو مغناطیس در هوای طوفانی و ابرومه نشستن هواپیما بر روی بانده فرودگاه کاری بس مشکل بود ولی امروزه بکمک طریقه رادیو الکترونیک خلبان بدون اینکه جلو خود را ببیند هواپیما را بر روی بانده مربوطه هدایت مینماید.

کار برد امواج بیسیم کمک فراوانی بتهیه نقشه های هواشناسی و اطلاع از انقلابات جوی در ساعات مختلف شبانه روز مینماید، در يك لحظه معین چندی

پست فرستنده و دیده بانی ، اطلاعات هواشناسی را با یکدیگر مبادله نموده و بر روی نقشه ثبت مینمایند ، مسلماً کمک ذقیمت نقشه های هوا شناسی بامر هواپیمائی واضحتتر از آنستکه محتاج شرح بیشتری باشد .

علاوه بر این بتوسط بیسیم میتوان از اوضاع جوی نقاط دیگر مطلع شد و این امر خطرات احتمالی هوائی را بحد اقل ممکنه میرساند .

تنها هوا پیمائی نیست که از این اطلاعات استفاده مینماید : دریانوردی ، کشاورزی ، صنایع گوناگون و حمل و نقل نیز محتاج اطلاعات هواشناسی میباشد . اغلب دانشمندان احتیاج باندازه گیریهای فیزیکی جو و بخصوص اشعه کیهانی دارند بوسیله « رادیوسونداژ » که در آنهم بیسیم رل مهمی بعهده دارد این منظوربر آورده میشود :

اولین بار بورت « Bort » فرانسوی بوسیله بالن کوچکی دستگاههای ثبات فشار و درجه حرارت و رطوبت را که بآن آویخته شده بود بطبقات جوعلیا روانه کرد ، این بالون غالباً در اوضاع ۲۰ - ۱۵ کیلومتری زمین منفجرشده وپاراشوتی بلافاصله بازگردیده و اسبابهای اندازه گیری بزمین میآمدند ، از روی علاماتیکه این اسبابها نشان میدادندبورت توانست تا اندازه ای بوضعیت جوی «فشار ودرجه حرارت» در ارتفاعات مختلف آگاهی حاصل نماید ، چون اینعمل دو سه روز طول میکشید بنا بر این دیگر برای کشتی ها و هواپیماها مفید واقع نمیشد ، زیرا در اینموارد باید بدون تأخیر از وضعیت جوی اطلاع حاصل نمود . بکار بردن بیسیم در داخل بالونها این مشکل را هم بر طرف نمود ، زیرا در هر لحظه اعداد دستگاههای ثبات بوسیله بیسیم بطور خودکار بزمین فرستاده میشود و دستگاه گیرنده آنرا دریافت میدارد . با اطلاع از درجات حرارت در ارتفاعات مختلف میتوان نقاط هم حرارت را یکدیگر وصل کرده و سطح متحدالحراره بدست آورد ، با هدایت هواپیما بر روی سطوح مختلف نامبرده میتوان هواپیما را از خطر یخبندان محفوظ نگاهداشت .

رادار

چنانکه ذکر شد امواج منتشره از فرستنده بیسیم با سرعت سیصد هزار کیلو

متر در ثانیه بشکل کرات متحدالمرکز منتشر میشوند، پس از برخورد بموانع، مقداری از آنها بازگشت مینمایند ولی انرژی امواج منعکسه بسیار ناچیز است، زیرا بیشتر آن بوسیله مانع جذب میشود، اگر توانستیم دستگاهی بسازیم که امواج بازگشته را روی صفحه نشان دهد در اینصورت نام دستگاه رادار خواهد بود.

بنا بر این رادار مانند دستگاه فرستنده معمولی است با این تفاوت که :
 اولاً - طول موج منتشره بوسیله رادار بسیار کوچک و در حدود سانتیمتر است.
 ثانیاً - رادار مدت رفت و آمد امواج را بخوبی و با دقت اندازه میگیرد.
 پست فرستنده رادار این امواج را بتمام فضا میفرستد، بر اثر برخورد بموانع « مثلاً هواپیما » منعکس گردیده و گیرنده رادار که در همان محل پست فرستنده کار گذارده شده امواج بازگشته را دریافت میدارد، چون زمان این رفت و برگشت بوسیله « اسیلوگراف کاتودیک » معین میشود بنا بر این فاصله هواپیما تا پست فرستنده اندازه گرفته خواهد شد.

از خواص رادار داشتن آنتن دوار است که با سرعت بیست دور در دقیقه بدور خود میچرخد و بدین طریق امواج را با انرژی صدها کیلووات در مدت بسیار کوتاهی بفضای اطراف می پراکند.

اهمیت رادار در جنگ بسیار زیاد است بطوریکه سران نظامی بزرگ درباره آن گفته اند: برد با آن کشوری است که شبکه رادار قوی داشته باشد، رادار دورتر از چشم طبیعی و یا چشمی که مجهز بدوربین های قوی میباشد می بیند و بعلاوه وجود شب و یا ابر و مه و طوفان و دود و غیره مانع دید نیست، در حال حاضر که غافلگیر کردن دشمن مهمترین اصل و عاملی است که طرفین ممکن است بدان مبادرت ورزند، با ایجاد یک شبکه قوی رادار در نقاط حساس مرزی دیگر تاکتیک غافلگیری برای مدافع و مهاجم چیز مهمی شمرده نمیشود.

بوسیله رادار میتوان عمق اوقیانوسها را که پای بشر بدانجا نرسیده اندازه گرفت: امواج رادار بدون دریا فرستاده میشوند پس از برخورد بکف اوقیانوس دوباره بازگشت خواهند نمود، با دانستن زمان رفت و برگشت عمق اوقیانوس بدست خواهد

آمد و بدین ترتیب مسئله تعیین عمق دریاها حل میشود .

میدان عمل رادار منحصراً بجهان ما نیست ، در تاریخ دهم ژانویه ۱۹۴۶ میلادی شعاع رادار بوسیله آرتش امریکا بسوی کره ماه روانه گردید و در مدت کمتر از یک ثانیه صفحه رادار بازگشت آنرا ثبت نمود ، بدین ترتیب فاصله حقیقی زمین تا ماه بدست آمد .

ولی موضوعی که در آینده نزدیک بوقوع خواهد پیوست و موجب افتخار جامعه بشری و سر بلندی دانشمندان خواهد شد مسئله مسافرت بکرات آسمانی است ، هدایت موشک اتمی و یا هر موشک دیگری باید بوسیله امواج مغناطیسی بعمل آید و اگر مسئله سوخت آن حل شود بر افتخارات دانشمندان افزوده شده و یکبار دیگر پیروزی علم بشبوت خواهد رسید .

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است



بقلم: آقای محمد مجدی رئیس دبیرستان محمد رضا شاه پهلوی

هزاره بوعلی

شیخ‌الرئیس شرف‌الملک حجة‌الحق ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا .

هزار واندی سال پیش در یکی از قراء بلخ کودکی سر بر دامان مادر خود ستاره نهاد که چند سال بعد نه تنها مایه شگفتی موطن خود بلکه موجب اعجاب جهانیان را فراهم ساخت .

آفتاب زرفشانی که از برج ستاره تاییدن گرفت و آفاق مظلم جهان آن روز را با پرتو انوار با هر علم خداداد و دانش و فضل و بصیرت و نبوغ خود روشن ساخت شیخ‌الرئیس لقب و بوعلی کنیه و حسین نام داشت و بمناسبت جد پنجمش سینا به ابوعلی سینا مشهور گردید .

بوعلی در سنین اول طفولیت کلیه دانشها و معارف متداول عصر خود را بساتقه هوش سرشار و خداداد خود فراگرفت و در اندک مدتی در تمام علوم سرآمدان و مشار بالبنان گردید .

بوعلی با سرمایه علم و دانشی که در مدت کوتاهی فراهم آورد نه تنها موجبات تفاخر ملت خود بلکه وسائل سربلندی و ترصیح جهان علم و ادب و حکمت را نیز مهیا نموده و مانند گوهر آبداری بر پیشانی عروس حکمت و معارف دنیای آن روز تلؤلؤ آغاز کرد و تا امروز که بر اثر تبعات و تفحصات و مجاهدات خادمان بشر دنیا رو بسوی تکامل در پیشرفت است انوار پرتو افکن علم و دانش بوعلی زوایای تاریک مجهولات و معضلات بشری را شکافته و حلال مشکلات ایمان لجه دریای بی انتهای علم و دانش و حکمت است .

گر چه مام وطن ما همواره بداشتن فرزندان خلف و برومندی مباهی و متفاخر بوده و در طی اعصار گذشته هادیان اجتماع و خدمتگزاران حقیقی بعالم بشریت تقدیم نموده و دین خود را نسبت بجامعه خانواده بشری بنحواحسن ادا نموده و نیت نوع پرورانه

و بشر دوستانه ما را جهانیان دریافته‌اند ؟

هر چند گردنبند افتخارات ما بداشتن لالی پر فروغ و گرانبهائی چون سعدی و خیام و فردوسی و حافظ و رازی و فارابی و هزاران گوهر متنوع دیگر زینده و ارجمند گردیده و پیکر تاریخ ملت ما را آذین جاویدان بخشیده و در میان ملل عالم سرافراز و بی نیازمان ساخته است ولی شاهگوهریکه چون آفتاب در میان کرات درخشان و یا نظیر ماه در بین کواکب نور افشان مشخص و همیز است و سر سلسله این عقد جهان آرا میباشد بیش از همه آنها معرف عظمت و خردمندی و تمدن و دانائی و معارف و حکمت بی نظیر ما میباشد .

این شاهگوهر ارجمند ارزنده بوعلی است که ایران و ملت شرافتمند آنرا بارشحات قلم و اثرات بیان سحر خود بر کرسی عزت و اقتدار و تجلیل نشانده و همگانرا در برابر روح فتوت و عزت و شرافت و علم و حکمت و نبوع و بصیرت او بتکریم و تعظیم واداشته و زادگاه ما را بعنوان مظهر تمدن و علم و هدایت بدنای گذشته و آینده معرفی نموده است، تا دنیا دنیا است ملت و سرزمین بوعلی و سعدی و خیام و رازی در پرتو فداکاریهای این بزرگمردان معزز و محترم و بزرگ بوده و خواهد ماند :

جشنهای هزاره برای تکریم و تجلیل اینگونه دانشمندان که عمر خود را صرف ترفیه حال بشر و تنویر افکار عامه نموده‌اند فکر بجا و پسندیده‌ایست که قدر و ارزش دانش و حکمت و مردمان معارف‌پرور را در این جهان مادی بالا برده و نامی آنرا مردان چشم از حطام دینوی پوشیده را مخلد و جاوید و نامور میسازد . ابداع این شیوه مرضیه که در عالم علم و معنی بمنزله نشانیست که پیکر فلاسفه و دانشمندان فقید فداکار را زینت میدهد و در کلیه نقاط عالم مرسوم و معمول است در حقیقت خدمتی است که نسبت به علم و دانش و فضیلت بعمل آمده و روان فدائیان صراط علم و معارف را خرم و خشنود میسازد در اینموقع که جشن هزاره بوعلی و افتتاح آرامگاه آن دانشمند نامی بر اثر توجهات فرهنگ‌پژوهانه شاهنشاه باشکوه و جلال بی مانندی برگزار گردیده و از مقام علمی و معنوی آن

مفجر علم و فلسفه و طب و حکمت جهان تجلیل و تبجیل بعمل آمده و مستشرقین و فلاسفه بزرگ از اقصی نقاط عالم برای شرکت در این مراسم که مربوط بیکمی از لالی آبدار تاج علم و معارف جهانست بایران آمده و با تعظیم و تکریم آن استاد یگانه ارزش علم و معارف و حکمت را بدنیا اثبات کرده اند ما نیز از طرفی بعنوان هم میهن آن بزرگمرد فداکاریکه نام ایرانرا در کفه ترازوی عالم بالا برده و شئون ملی و علمی ما را زبازند اساطیر عالم ساخته و از طرف دیگر بعنوان يك فرد دانش اندوز معارف دوست در برابر مقام عظیم و مفخم ابوعلی سینا سر تعظیم فرود آورده و اخلاص درونی و تهانی بی شائبه خود را نثار روح بزرگوار او نموده و امیدواریم روح آمرزیده بوعلی از این تجلیل سزاوار خرسند و شادمان گردد .

علو مقام و مرتبت و غایت درجت علم و حکمت بوعلی از اینجا معلوم میگردد که قریب هفتصد سال مؤلفات حکمی و طبیبی او در بزرگترین دانشگاههای غربی تدریس میشده و مورد تتبع حکمای قرون اخیر بوده است .

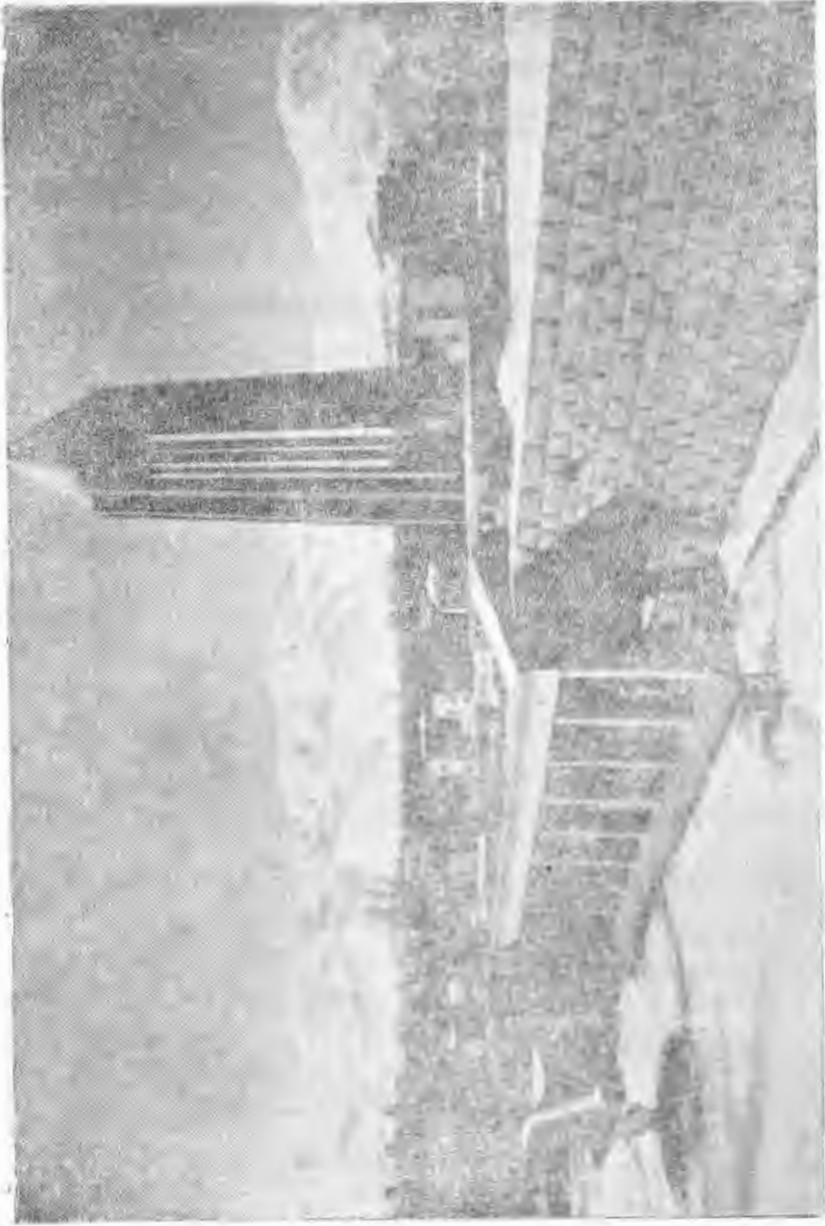
بوعلی در عرفان و خداشناسی و صفای قلب و پاکی روح نیز بدرجه ممتازی رسیده و در حقیقت معجوننی از علم و حکمت و دانش و فضیلت و عرفان بود که معارف بشری را در آن دنیای منحط باج عظمت و اشتها رسانید و دریائی از حکمت و فلسفه روان ساخت که تا ابد قطرات فیضبخش آن تشنگان وادی حقیقتجو پیرا سیراب و شاداب خواهد ساخت .

راجع بتاریخ تولد و اوج اقتدار علمی و بروز نبوغ ذاتی و وفات بوعلی رباعی ذیل را ساخته اند که ذیلا مینگاریم :

در شمع آمد از عدم بوجود	حجة الحق ابوعلی سینا
در تکر کرد این جهان بدرود	در شصا کسب کرد کل علوم

بوعلی در ادب و شعر و شاعری نیز قریحه سرشار و طبعی وقاد داشته و رباعیات شیرین و عذیبی سروده است :

تا باده عشق در قدح ریخته اند	واندر پی عشق عاشق انگیخته اند
با جان و روان بوعلی مهر علی	چون شیروشکر بهم بر آمیخته اند



نمای آرامگاه ابوعلی سینا در همدان

رباعی فوق که منسوب باو است مراتب مسلمانی و ایمان و اخلاص و ارادتی را که بوعلی نسبت بشعائر اسلامی داشته است می‌رساند. گویند شیخ‌الرئیس با بوسعید ابی‌الخیر بمذاکره و بحث پرداخت و پس از اینکه فارغ شدند تلامذۀ بوعلی از استاد خود پرسیدند بوسعید را چگونه یافتی بوعلی در جواب آنان گفت هر چه من بدل دادم او بچشم بیند و هم در آن موقع شاگردان بوسعید از مرشد خود استفسار کرده بودند که مولانا بوعلی را چگونه فیلسوفی یافتی او در پاسخشان بر زبان رانده بود که هر چه من بچشم دل بینم او بزبان گوید. آورده‌اند که شیخ‌الرئیس در مجلس بوسعید می‌بود و این رباعی بالبدیهه سرود که مؤید لطف و مرحمت و آمرزش خدای بر بندگان است.

مائیم بعفو تو تولا کرده
از طاعت و معصیت تبرا کرده
آنجا که عنایت تو باشد، باشد
ناکرده‌چو کرده، کرده چون نا کرده
ابوسعید در جواب او ارتجالا گفت :

ای نیک نکرده و بدیها کرده
وانگه بخلاص خود تمنا کرده
بر عفو ممکن تکیه، که هرگز نبود
ناکرده‌چو کرده، کرده چون نا کرده
مشهورترین رباعی بوعلی رباعی ذیل است که آنرا در موقعی که مخالفین و معاندین استاد که جرأت مقابله با او را نداشتند و میخواستند از راه نیرنگ و خدعه و شیادی آبروی از دست رفته خود را با تخطئه و انتساب اتهامات نابجا با استاد باز یابند سروده است :

کفر چومنی گزاف و آسان نبود
محکمتر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و او کافر؟
پس در همه دهر یک مسلمان نبود
راجع بوفاات بوعلی روایات مختلفی ذکر کرده‌اند بعضی وفات او را بر اثر قولنج و بعضی بر اثر ماندن در زندان و ابتلاء بامراض ناشیه از آن دانسته‌اند.
ابن خلکان از کمال الدین یونس روایت کرده که او را علاءالدوله مغلول و بزندان انداخت و هم در آنجا مرد اشعار ذیل در این باره سروده شده :

رأیت ابن سینا یعادى الرجال

و فی الحبس مات احسن الممات

فلم يشف مانابه بالشفاء

ولم ينج من موته بالنجات:

(ابن سینا را دیدم که با مردان معادات داشت، در حبس وزندان به بدترین وجهی مرد نه کتاب شفایش او را شفا داد و نه تألیف نجاتش او را رهائی بخشید).

آورده اند که در حال احتضار این شعر را میسرود

نموت و لیس لنا حاصل سوی علمنا انه ما علم:

(میمیریم و حاصلی از زندگی برنگرفته ایم جز اینکه پس از این همه تکاپو

دریافته ایم که دانشی نیاموخته و حکمتی نیندوخته ایم).

مقاله فوق درجشمنی که بمناسبت هزاره بوعالی در سالن فرهنگ برگزار گردیده

قرائت شده است .



اثر طبع آقای محمد مجدی



به مناسبت بازگشت موکب

مسمود اعلیٰ حضرت همایونی

در جشن باشکوهی که باین مناسبت در سالن فرهنگ برگزار شد انشاد گردیده است

مژده ایدل که دامن کهسار	سبز و سرخ و سفید و زیبا شد
رایت گل رسید تا در باغ	بهزیمت سپاه سرما شد
زنده شد ز آب و باد و آتش و خاک	دشت و سرسبز، همچو دیبا شد
بدشگون زاع رفت و صحن چمن	از نفیر بدش هب را شد
بلبل آمد سخنسرا گردید	از صفیرش قلوب احیا شد
گونه گونه ز نعمت یزدان	در جهان آشکار و پیدا شد
گریه شوق کرد ابرو از آن	گریه ها شسته سطح غبرا شد
شانه زد باد گلبنان چمن	دهن گل بغنچ زان وا شد
در جهان پنخش گشت بوی شمال	دل عاشق ز بوش شیدا شد
اینهمه لطف و صنع رنگارنگ	اثر کردگار یکتا شد
از اثر پی برد موثر را	هر که هادیش عقل برنا شد
موکب دولت ربیع رسید	مقدمش را جهان پذیرا شد
پادشاه چمن فراز آمد	در جهان جنب و جوش برپا شد
بهر تعظیم مقدمش هر جا	گستریده فروش خضرا شد
طاقها بسته اند از اشجار	طاق نصرت چنین بکم جاشد
بلبل اندر رکاب شاه چمن	به زاران نوا صف آرا شد

اندر این شوق و شادی بی حد مشتمه پای و سر، سرو باشد
 خبیری داد باد صیجدمی عقده دل از آن خبر و اش
 که بیآمد با سمان وطن مهر، کافاق ز او محلی شد
 آنسفر کرده ای که قلب عموم در پیش شهر و قاره پیما شد

بسلامت چو جان بجسم آمد چشم ملت بروش بینا شد
 موکب پادشاه و موکب گل و چه حسن تصادف اینجاشد
 گل نمودم پپای شاه نثار دولت گل سعادت افزا شد
 یارب این یادکار کسری را که بر اورنگ و تخت دارا شد

یارب این مظهر شکوه و جلال که وطن ز او غریق نعما
 یارب این پادشاه عادل را که مقرش میان دلها شد

تا بهاران چمن شود پدram شادمان دارو باشکوه، مدام

گلبنی رفته بد ز باغ وطن کا ز فراقش قلوب نالان بود
 بلبلای رفته بود از بستان باغ بی قامتش چو زندان بود
 ماهی از آسمان نمود سفر غرق ظلمت ز هجرش ایران بود
 دور شد شهریاری از اورنگ که بدو تخت و تاج رخشان بود

مظهر شوکت و جلال وطن خلف پاك شیر مردان بود
 در فراق شهمنشه اینمدت چشم مویه کنان و گریان بود
 دست های عموم خرد و کلان گاه و بیگه بسوی یزدان بود
 کای خداوند مهربان و رؤوف شاه ما کاو پناه ایمان بود

سالم و کامگار باز آید جان بشادی در اهتزاز آید

از دعا و نیایش مردم شاه برگشت خوشدل و خندان
 دیده بس کشور هنر پرور انگلستان و آمریکا، آلمان
 همه جا مورد ستایش خلق همه جا ارجمند همچون جان
 وطن ما عزیز و والا شد زاین شهمنشاه پر دل و ایمان

با بیانات بس حکیمانه در جهان کرد قدرها تبیان
 بتمام جهان شناسانید پهنه زال و مهد نوشروان
 جان زشوق زیارتش الان همچو پروانه میکنم قربان
 اینزمان اشك شوق و مسروری در میان دو چشم غلطانست
 گونه از عشق و شوق دیدارش سرخگون همچو لعل رخشانست
 همه جاهلهله است از شادی خلق رقصان و پای کوبانست
 جمله ذرات مردمان از شوق در تگ و پوچو گوی میدانست
 اینهمه شور و شوق و احساسات یادگار قرون و دورانست
 گو بدشمن که آید و بیند سیل مردم چسان خروشانست
 اینهمه شه پرستی هاست مشت بر پشت یاره گویانست
 شصت قرنست ملت ایران زنده در طول روزگار انست
 آفتاب علوم و دانائی از دل قولها فروزانست
 غرب را نورش روشن کرد این حقیقت چه جای برهانست
 شرق را راهبر بود ایران منشأ این تمدن ایرانست
 پور سینا و فاریابیها خطوه ای زاین بزرگ میدانست
 کورش و داریوش و نوشروان نامشان زنده است و ذیشانست
 پهنه زال و رستم دستان جایگاه بزرگ جولانست
 نشود خیره پایمال عدو کاین وطن را خدا نگهبانست
 بارها بر جهان شده ثابت ملک مالایزال و حیوانست
 یا رب این پادشاه ملتخواه که قدمش فراز چشمانست
 مقدمش خیر باد کا زقدمش دولت گل نگر گل افشانست
 بهر تجلیل مقدمش ز بهار گستریده فروش الوانست
 دولت گل بیای دولت شاه پای کوبان و دست افشانست
 مقدم شاه و مقدم نوروز فر خجسته برای ایرانست
 یارب این شهریار پاینده شوکت ملک او فزاینده
 تا جهان راست رسم نوروزی بهره شاه باد پیروزی

(ارزش تاریخ در اجتماع)

زمانیکه افراد بشر در نتیجه غریزه اجتماعی دور هم مجتمع گشتند، ناچار برای ادامه حیات و رفع احتیاجات همدیگر تشریک مساعی نموده، و اجتماع بدوی را بوجود آوردند، رفته رفته از بین اجتماعات متشکله راهنمایانی ظهور کردند که مسئولیت هدایت افراد جامعه را از لحاظ دینی و سیاسی به عهده گرفتند، روی این اصل زعمای قوم مدتهای متمادی افراد را تربیت و اجتماع را بطرف تکامل سوق داده و رشته اتحاد را روز بروز در بین آنان استوارتر ساختند. وقتیکه راهبران اجتماع در نتیجه سوانح و حوادث و یا امر طبیعی بدرود حیات میگفتند نواب آنان فضیلت و خدمات راهنمایان سلف خود را در محافل و مساجد و حتی در زیر سایه درختان تشریح و توضیح میکردند و با این نظرز افراد اجتماع را نسبت بر اهبران خود علاقهمند مینمودند، در ضمن افراد جامعه در نتیجه استماع این قبیل روایات و حکایات از آداب و رسوم و از طرز زندگانی اجداد خود مطلع میگشتند و خود را در برابر اقوام و ملل دیگر متجدد نموده و موجودیت خود را در برابر تعرضات بیگانه محفوظ میداشتند پس اولین درس اجتماعی در بین افراد متشکله بدوی که توانست رشته اتحاد و اتفاق را استوارتر سازد، و ضمناً آنان را از بلیات و تعدیات بیگانگان مصون بداردهمانا «درس تاریخ» بود رفته رفته در نتیجه تکامل اجتماع دامنه این تبلیغات وسیعتر شده و یک قوم را از حالت تدافعی بحالت تعرض در برابر اقوام ضعیفتر از خود قرارداد زیرا مطالعه تاریخ اجداد و گذشتگان باعث افتخار و مباهات اخلاف شده و حس غرور و مناعت طبع را در آنان ایجاد و روح خمودی و سستی را از بین میبرد و بجای آن کار و، فعالیت و شجاعت را که ناشی از خصوصیات یک ملت زنده است تزریق مینماید و با این سیر تکامل ارزش تاریخ بیش از پیش در جامعه نمایان شده

و صفحات تاریخ از حالت قصه و حکایات خارج گردیده است .
 زیرا قسمت اعظمی از تاریخ معقول و تابع علت است . مثلاً اگر انقلاب
 مشروطیت ایران را که يك تحول اجتماعیست از لحاظ قضاوت تاریخی مورد بحث قرار
 دهیم بخوبی ملاحظه خواهد شد که این تحول اجتماعی از چند علت بوجود آمده و
 باعث ایجاد انقلاب مشروطیت گردیده است . در اینصورت است که «علم تاریخ» بوجود
 میآید و تابع علت و معلول میگردد . پس امروزه درس تاریخ غیر از دوره قرون
 وسطی است که در مکاتب قدیم برای طلاب تدریس میشد و اثرات آن در يك عده
 طلاب که در محیط کوچک متناسب با فهم و شعور آنان بود تأثیر می بخشید . و امروز
 در نتیجه تکامل اجتماع و اقتباس دبستانها و دبیرستانها و دانشکدهها سطح معلومات
 و افکار مردم بالا رفته و مطلقاً با دوران گذشته قابل قیاس نمیشد زیرا ارزش تاریخ
 بر حسب درجه تمدن و فهم جامعه و ملل فرق میکند . ملت زنده و جامعه حساس
 همیشه برای خود اعمال و خدمات گذشتگان را آئینه عبرت قرار میدهد و از تجربیات
 آنان نکات ضعف را تقویت میکند چنانکه ملت آلمان پس از شکست ازدول متفقین
 در جنگ بین الملل اول و بعد از بدست آوردن استقلال بیشتر برشته تاریخ
 در دبستانها و دبیرستانها و دانشکدهها اهمیت داد و جوانان آلمانی را در برابر
 قرارداد تحمیلی از دول متفق مخصوصاً فرانسه متنفذ ساخت و ملت را برای تجدید
 حیات و استقلال و عظمت آلمان تحریض کرد . روی همین تعلیم و تربیت ، انتقام
 قرارداد تحمیلی بصورت جنگ بین الملل دوم نمایان شد و چرخ محورسیاسی واجتماعی
 آلمان و جهان را تغییر داد پس تاریخ برای ملت زنده نه تنها لازم و ضروریست بلکه
 عامل نمو وحدت و ملیت بین اقوام مختلف میباشد . متأسفانه در کشور ایران تا
 حال به « تاریخ » اهمیت نداده اند و حتی تواریخ سلف را طوری تنظیم و جمع آوری
 کرده اند که اغلب به بیوگرافی شباهت دارد تا درس تاریخ . زیرا هیچگونه بحث و
 قضاوت تاریخی درباره اعمال و خدمات گذشتگان بعمل نیامده و يك سلسله وقایع را
 بدون بحث و قضاوت برشته تحریر در آورده ، بدینجهت دانش آموزان برای فرا
 گرفتن مطالب تاریخی در دبیرستانها از خود رغبت نشان نمیدهند و تاریخ را درس

زائد و بدون بهره تلقی میکنند. بطوریکه اگر تاریخ با بحث و قضاوت، و بدون اغراض و تعصب شخصی نوشته شود در هر زمان شایسته مطالعه و تدریس خواهد بود چه دبیرستانهای ما در نتیجه داشتن چنین تاریخ آنطوریکه شایسته است نمیتوانند احساسات دانش آموزان و بطور کلی ملت ایرانرا نسبت بمفاخر کشور و سنن و آداب ملی خود علاقمند سازند و آنانرا از حالت خمودی و سستی و بی علاقهگی که ناشی از مطالعه تاریخ شبیه به «نقل و حکایات» است رهائی بخشند.

زیرا این سستی و بی علاقهگی نسبت بآداب و رسوم و سنن ملی نه تنها يك فرد را نابود میکند بلکه مانند امراض مسری اجتماع و بلکه ملتی را بنابودی و فنا سوق داده، و روح سلحشوری و ایمان بمیهن را از بین برده و در برابر تعرضات بیگانگان زبون و ناتوانش میسازد.

پس برای رفع نقایص فوق الذکر باید اصلاحاتی توأم با قضاوت تاریخی در کتب تواریخ سلف بعمل آید و نیز در نتیجه بحث و قضاوت قدرت استدلال دانش آموزان را تقویت کرده تا بتوانند در برابر هر پدیده و حوادث اجتماعی قضاوت کنند و این نیز از وظائف مقدس «علم تاریخ» است و بس.



صلای مهاباد

انوشه شد طنین انداز در گیتی صدای تو
 پیکرهای بیجان جان دمد شیرین نوای تو
 بخون خاک وطن شستی جهان باشد گوای تو
 بتیغت ریخت خون دشمنان پر دغای تو
 بقای پیکر ایران بود اندر بقای تو
 چه غم گر بیشتر باشد غم و رنج و عنای تو
 گلستان وطن را فخر زان شاخ رسای تو
 شبستان وطن روشن بگردید از ضیای تو
 فروزان گشت روزی کشور از نور و سنای تو
 که در تقدیر صرافان نمیآید بهای تو
 بخاک و خون نشاندی دشمنان ارتقای تو
 چه هایشانی شاهان بسوده خاک پای تو
 ابایک لشکر جرار افزون از حصای تو
 نمیدانست زور بازوی قدرت نمای تو
 بنام ایزد و شاهنشه کشور گشای تو
 برای دفع خیل دشمنان تیره رای تو
 شد آواره گزنفون دشمن هرزه درای تو
 مصون بنمایدت ازهر بلایشک خدای تو
 جهان شد با خبر از غیرت عزت فزای تو

مهابادا بزی شادان خوشی باشد برای تو
 صدایت دلنشین آمد همانند دم عیسی
 تو ای مهرد دلیران پهنه مردان شیراوژن
 مرایران را تو در روز بلاسینه سپر گردی
 تو ایران را سری و بر سر ایران یکی تاجی
 میان جمله اعضا بلا سر بیشتر بیند
 تو در باغ وطن مانده یک بارور شاخی
 تو چون رخشنده شمعی در شبستان وطن بیشک
 تو اندر آسمان ملک جم رخشان چو ناهیدی
 تو اندر گوش این ملک گرانمایه یکی دری
 مهابادا اساس قدرت ایران بدی روزی
 تو ای بیشانی عز و جلال و شوکت دارا
 بیادت هست گزنفون همان سردار یونانی
 پیامد تا وطن، ایران مارا بفکنند نالان
 در این کهسارها میهنپرستان مهابادی
 چنان با عزت و حمیت و مردانگی ایستاد
 که از هم گشت پاشیده نظام لشکر یونان
 تو ای ایران مکان شیر مردان ملک جاویدی
 مهاباد ابنازا کنون طنینت در جهان پیچید

ترادل هست از عشق و وطن سرشار و مالا مال
 تر از چیست بر ایرانکه نتوان کرد جبرانش
 تو ایران رایگی فرزند دلبندی وای ایران
 تنش بیسر هر آنکس در سر آرد جز سرت سرتی
 تو ای سیمینه کردستان پر از نعمای یزدانی
 سراسر سبز و خرم همچو گلزارم رنگین
 کنون ای مردم خوشذوق و حساس و صفا گستر
 صدایت در فضا پیچید چون صیت جوانمردیت
 سز دز این پس نگر دی ایچ زار و خوار و بزمرد
 کنون میهن بود محتاج جنب و جوش مردانه
 همه باید پی تعظیم ملک و خانه و میهن

پر از خون شهیدانست قلب با صفای تو
 همه جسم شهیدانست اندر لابلای تو
 چسان فرزند دیرینت نمیدار و لای تو
 دو چشمش کور بادا هر که را نبود هوای تو
 پر از جلوه است دشت و کوهسار و جاگه های تو
 ندارد خاطر فردوس هر کس دید جای تو
 بر آمد از تلافیهای شاهی مدعای تو
 بگیتی شد روان آهننگ بس محنت زدای تو
 که طی شد دوره نکبت زمان ابتلای تو
 مبادا دشمن بدخواه بر باید نوای تو
 فداکاری کنیم از جان و دل همچون نیای تو

که تا خاک وطن ایمن شود از هر بلیاتی
 بیابد عزت و جاه و شکوه هر تجای تو



شعرا و هنرمندان و علماء و مؤلفین قرون سیزده و چهارده هجری مهاباد



الف : علماء و مؤلفین

- ۱ - مرحوم ملا محمد رسول مدرس مسجد جامع مهاباد مشهور باین رسول دارای حواشی بر عبدالحکیم خیالی در علمین حکمت و کلام که در استانبول بطبع رسیده است
- ۲ - مرحوم ملا عبدالله مشهور به پیره باب در علوم ریاضی قدیم تبجر داشته و تشریح الافلاک و رساله حساب و شرح آن را که مشهور بجواد است تحشیه کرده است
- ۳ - مرحوم ملا محمد یائی مدرس مسجد جامع ۴ - مرحوم حاج ملا حسن برهانی مدرس مسجد قاضی ۵ - مرحوم ملاوسیم سردشتی مدرس مسجد قاضی ۶ - مرحوم ملا محمد حسین مدرسی مدرس مسجد رستم بیگ ۷ - مرحوم ملا عبدالرحمن مدرس مسجد جامع ۸ - مرحوم ملا محمد حسین قزاجی مدرس مسجد حاج سید بایزید
- ۹ - مرحوم ملا عبدالله مشهور باین البرهانی مدرس مسجد عباس آقا ۱۰ - مرحوم میرزا علی قاضی که از مرحومین ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه و رضا شاه کبیر فرمان قضاوت دریافت داشته است ۱۱ - آقای احمد ترجانی زاده که اکنون استاد دانشکده ادبیات تبریز میباشد ۱۲ - آقای ملا حسین مجدی ۱۳ - آقای ملا عبدالله مدرسی
- ۱۴ - مرحوم ملا عبدالله بیتوشی دارای تالیف کفایه در علم صرف و نحو و شرح آن
- ۱۵ - مرحوم ابن الحاج دارای تالیف رفع الخفاء فی شرح ذات الشفاء در وصف شمایل حضرت رسول ۱۶ - مرحوم یوسف اصم مؤلف دو جلد تفسیر بنام منقول السفا سیر
- ۱۷ - مرحوم رسول زکی دارای حاشیه بر تحفه ابن حجر در فقه شافعی . ۱۸ -
- مرحوم ملا محمد صدیق صدیقی . ۱۹ - مرحوم ملا عصام الدین شفیعی دارای تألیف
- ۲۰ - مرحوم قاضی محسن مکرری.

ب = شعرای سیلف و حاضر

۱ - مرحوم میرزا سلیم ۲ - مرحوم وفائی ۳ - مرحوم هخموور ۴ - مرحوم ملا صالح حریق ۵ - مرحوم عبدالله بیگ مشهور بمصباح الدیوان که در فنون طب و نقاشی نیز استاد مسلم عصر خود بوده است ۶ - مرحوم علی بیگ حیدری ملقب بسالار سعید نماینده اسبق مجالس شورای ملی ۷ - مرحوم نظر بیگی ۸ - مرحوم ملا عبدالرحمن مشهور بنعمت زاده که اینک ذیلا نمونه اشعار او درج میگردد :

فضل و هنر و جوهری ذاتی چیه ماله بو تجربه بروانه کهسی ربعی کماله
طالع نیهورنه بسر و گینانی تو خاله شعرم همو بیت الغزل و سحری حاله
بو چتری سری طاوسی معنی پروباله

شای ممالکتی عشقم وبه ودوروخه ماتم قوربانی وهفاتم گوذهری که بوفاتم
وهك بولبولی گوینده سهزاورای ثناتم چه یرانه نظامی له نظامی کلماتم
وهك شاهدی محبوبه هه مونو قره بیی قاله

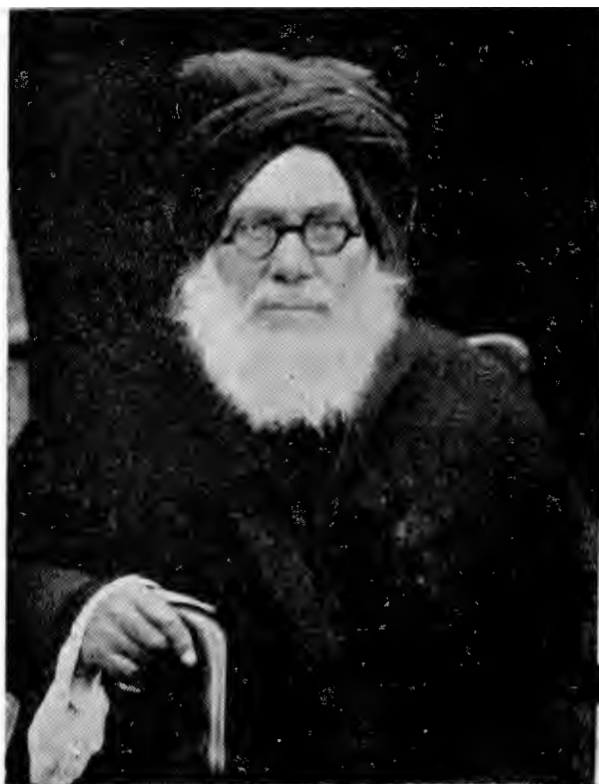
۹ - مرحوم سیف القضاة ۱۰ - آقای محمد مجدی ۱۱ - مرحوم ملا معروف کوکه .

ج = خوشنویسان :

۱ - مرحوم میرزا محمود قاضی که در مناح خود گفته است : خط قلعه ایست محکم
از من شده است باغی سردار خوشنویسان محمود ساوجبلاغی ۲ - مرحوم میرزا محمود
منشی شاهبندر خانه عثمانی ۳ - مرحوم میرزا اسمعیل مشهور باسمعیل آقاچه .

مشایخ نقشبندی

۱ - مرحوم حاج شیخ یوسف ملقب بشمس الدین از اجله مشایخ و عرفای قرن
چهاردهم است که در سال ۱۳۲۸ قمری متوفی گردیده است ، طاب ثراه اصلا اهل قریه
یاد آباد است که تجهیلات علوم قدیمه را در مسجد رستم بیگ مهاباد نزد ملا عبدالکریم

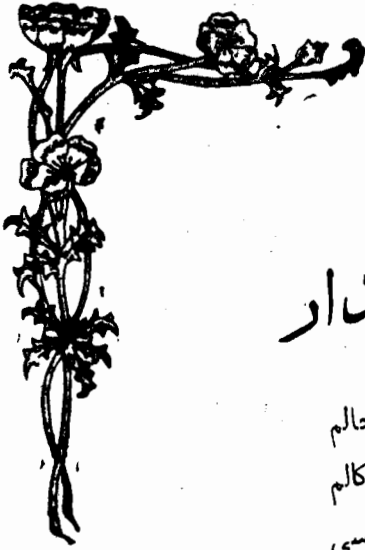


مرحوم قاضی محسن مگری که یکی از اجلّه
علمای مهاباد و از حیث علم و دانش و فضل مورد
توجه عامه بودند. فقید سعید از مردان شاهدوست
و میهنپرست این منطقه بود که همیشه مورد عنایات
مخصوصه شاهنشاه فقید و اعلیحضرت همایونی
بودند.

بیابان رساننده و برای تعلیم مبانی اهل طریقت بحضور حضرت شیخ عثمان ملقب بسراج الدین در طویله شرفیاب و از سرمایه معنوی و ذخایر عرفانی معظم له استفاضه فرموده و پس از تحلی نفس بکمال زهد و تقوی اجازه ارشاد گرفته بقریه برهان که در چهار فرسخی مهاباد واقع است عزیمت فرموده و بارشاد و هدایت مردم براه دستکاری میبردازد سپس بده شرفکند تشریف فرما گردیده و در آنجا خانقاهی بنا فرموده و در آمد قریه آتابلاغی را که ملک طلق خودشان بوده وقف پذیرائی از عابرین و زایرین آنده و خانقاه فرموده است. شیخ برهان از اجله مشایخ کبار قرون اخیر ایران بشمار میآید که مروج واقعی علم و دین و تربیت اسلامی و مبلغ کامل عیار اخوت و اتحاد و وطنخواهی بوده است، امروز مزار او ملجا و مرتجای قاطبه ساکنین این مناطق و زیارتگاه خاص و عام است. مریدان پاکباز شیخ اکنون در اقطار کردستان ایران و عراق بی شمارند و از تعلیمات گرانبهای آن فقید سعید پیروی نموده و در عقاید مذهبی خود فوق العاده راسخ و پا بر جا هستند.

۲ - جناب مستطاب شیخ محمد معصوم ضیائی از اسباط ارجمند مراد شیخ برهان است که اکنون در مهاباد اقامت دارد و بترویج تعلیم و شعایر مقدسه اسلامی مشغول میباشد.





شعر کردی اثر طبع آقای محمد مجدی

بی ولافایی دلدار

عه زیم بوچی ناپرسی له حاله
 له حالی زار و کلمه‌ی زرد و کالم
 مه‌گه ریبت که سره نه‌حوالم پیرسی
 له به رلومه‌ی ره‌قیب یا نایه مالم؟
 به شیوه‌ی چاوی تو بیمارم نه‌ورو
 خدایانه بری نه وشیوه‌ی له مالم
 وه ره نه‌حوالی بیمارم پیرسه
 بلی با جاری بیمارم بمالم
 قه‌سه‌م به خدای به‌هاتنی تونه‌خوشی
 له من دانا می‌نی ده فری له بالم
 له دوریت زرده رخسارم وه کویی
 وه ره بو نیک له بی‌ی خوت که‌غه‌زالم
 وده کولمه‌ت له کولمه‌م خه که جوانه
 له کن بی زرده سیوی سوروه بالم
 له بیرمی قه‌ط له بیرم ناچی چونکسو
 همیشه توی له آوپنه ی خه‌یالم

بقلم: آقای عبدالعزیز مولوی دبیر دبیرستانهای مهاباد

(ادبیات و زبان شیرین فارسی در گذشته و حال)

حیات بشر در دوره زندگی همیشه در معرض حوادث و دستخوش سوانح و ناملایمات میباشد، انسان برای رهایی از عوالم مادی خواهان چیزی است که دمی تارهای لطیف احساساتش را باهتزاز در آورده و هیجانات درونی عواطف را در وجود او برانگیخته نماید. در این موقع که هنگام تأثیر و غلیان روح است هر کس برای خود در آشکار و نهان بزمزه و ترنمی میل پیدا میکند و با يك جاذبه طبیعی دست توصل بدامان ادبیات و شعر و آهنگ موسیقی میزند و جمال محبوب و روی نگار خود را در آئینه شعریا خواندن يك قطعه ادبی یا مطالعه کتابی یا خواندن ابیاتی با آهنگ موسیقی مشاهده مینماید. شعر و لعمه ادبیات از لمعات مهر منیر طبع انسانی است و تأثیر آن مربوط باندازه توانائی روحیه و کمال مطلوب و هدف آمال گوینده و نویسنده آن است اگر آثار از فردوسی و همر است روح شهاقت و جان بازی و فداکاری و سلحشوری و عزت نفس و رشادت و علو طبع و مناعت در خواننده ایجاد مینماید یا جوانمردی و فداکاری پرورش میدهد و نشان خواهد داد که انسان باید در راه مقصود خود از سر و جان بگذرد و کوههای موانع و مشکلات را بهیچ شمارد، اگر کتاب و آثار از سعدی و عطار، شبستری و مولوی و حافظ، و گوته است عزت نفس انسان را بسرحد کمال رسانیده دام علایق پست مادی را از پای مرغ جان میکشاید تا آزادانه او را بگلستان عرفان و خداشناسی رسانیده و روان او را در فضای عوالم روحی پیروز در بیاورد شاعر و نویسنده در هر زمان میتواند تصویر کاملی از چهره زیبای حقیقت و طبیعت بمدد طبع توانای خود رنگ آمیزی کند و اثرشگرف و شاهکار بزرگ بوجود آورد که اگر هر صاحب نظری آن را ببیند در احساسات او شریک شود حال اگر ادبیات ایران و زبان شیرین فارسی را که فعلا بدان تکلم مینمائیم مورد مطالعه دقیق قرار دهیم

معلوم میشود که از زمان هخامنشیان تا این تاریخ در حدود دو هزار و پانصد سال است که وطن عزیز ما دارای آثار گرانبهایی از نظم و نثر بوده است ادبیات ایران چه از جهت عبارت و یا از لحاظ معانی دلیل آشکار تمدن باستانی ما است و از آن تاریخ یعنی از دو هزار و پانصد سال قبل ادبیات ما در ابتدا بمانند رشته آب صاف و زلالی بوده که از دل کوهها سرچشمه گرفته از زیر علفهای وحشی عبور کرده و در گلستانی باصفا آفتابی شده است این زبان شیرین سالهای دراز دستخوش تحولات گوناگون بوده و با انواع بزرگ دست بگریبان بوده است با اینهمه امروز میلیونها مردم با ذوق بآن گرویده و شیفته روانی و شیوائی آن شده اند بگواهی تاریخ و نوشته‌هایی که بر روی الواح مکشوفه از زیر زمین نقش شده زبان فارسی در زمانهای سابق جهت ابراز احساسات لطیف و عواطف پاک انسانیت ترجمان بس شایسته بشمار میرفته است همین شایستگی و صفای آن بود که سالهای دراز با زبان عربی کشمکش داشت و نگذاشت که بزرگترین زبان ادبی دنیا بروی فایق آمده و جانشین آن گردد در صورتیکه در دوره تسلط اعراب بر وطن عزیز ما ایران بنا بمقتضیات وقت بسیاری از نویسندگان و گویندگان کشور، مانند روزبه پارسی و سیبویه نحوی بخدمت زبان تازی کمر بسته و با عصاره مغز خود سفره دیگران را رنگین ساختند و زبان شیرین فارسی برای مدت محدودی متروک و مجهول ماند ولی شکسته و مجو نگرددید و مانند غنچه‌ای که در درون برك خفته باشد چشم براه بهاری بود که از پرتو آفتاب گرمش بشکفتد و بر فراز شاخسار بخندد و دوباره ایرانیان را از بوی دلاویز خود مست و شیدا سازد خوشبختانه انتظار بسر رسید و بزودی مشاهده گردید که مرغان چمن حکمت و ادب لب بسخن گشودند و یک بار دیگر همه بگوش جان شنیدند که :

بلبل ز شاخ سرو بگلبنانک پهلوی بسیار خواند درس مقامات معنوی

دوره ساسانیان و غزنویان، چمن دولت بهار فراز آمد و سخن سنجان فارس از هر گوشه و کناری گرد هم آمده جامه سرائی آغاز و از نظم و نثر خویش شوری برپا ساختند و بوسیله آن کام پیر و جوان را از گفتار شکرین خود شیرین نمودند و بهمه آشکار و ناپت شد که زبان فارسی و ادبیات نغز آن زنده جاوید است و گویندگان

وسخن سرایانی مانند : رودکی ، فرخی ، عنصری ، هنجوچری بالاخره نابغه‌ای مانند استاد سخن فردوسی طوسی با بعرضه بیان و سخنوری گذاشتند که بشمشیر سخن خود کشور دلها را گشودند و پرچم پیروزی زبان فارسی را با آسمان قدرت و عظمت رسانیدند پس از آن نیز گویندگان دیگری هم در آسمان ادب شروع بنور افشانی نموده بازار سخن و ادب را از گفتار خویش رونق و بهاء دادند نظامی ، خاقانی ، ظهیر قاریابی هر کدام بنوبه خویش بزینت عروس سخن پرداختند. باتشویق پادشاهان سلجوقی نیز سخن سرایان فرزانه دیگری مانند اسدی طوسی ، ناصر خسرو ، خیام ، قطران ، مسعود سعد سلمان زینت افزای بازار ادب و رونق بخش ادبیات فارسی گردیدند علاوه بر اینان عده دیگری نیز که آنان را شعرای عرفانی می‌نامیم مانند سنائی ، عطار ، ابوسعید با بیان نغز و نمکین خود معانی باریک را در قالب الفاظ ساده و کوتاه ریخته روان طالبان حقیقت را از زلال معرفت سیر آب نمودند. در دوره مغول و استیلای این قوم خونخوار بر کشور عزیز ما اگر چه بالای بزرگ بود و عده بسیاری از صاحبان فضل و دانش شهید مطامع آنان شدند ولی از آنجائیکه نهال ادبیات و زبان فارسی کاملاً بارور شده بود تندباد خزان حمله آن قوم خونخوار نتوانست رخنه بنیان استوارش وارد سازد و باز گویندگانی مانند استاد سخن سعدی شیرازی ، شیخ محمود شبستری ، هولا جلال‌الدین رومی ، خواجه شمس‌الدین ، محمد حافظ شیرازی ، کمال‌الدین ، اسماعیل خواجهی کرهانی ، سلمان ساوجی بسخن گوئی پرداختند و منزلت چاهه سرائی و سخن پردازی را باوج رفعت رسانیده شهرت زبان فارسی را جهانگیر نمودند از آن تاریخ ببعده ادبیات فارسی زمانی قوس صعودی خود را پیموده و گاهی با حالت رکود پیش رفت تا دوره سلاطین صفوی در این دوره عده‌ای از شعرای شیرین سخن ما راه هندوستان را پیش گرفته در آن دیار بوسیله قوت بیان خویش به منت‌های عزت و احترام رسیدند و بطوری امرای هند را مجذوب بیان خود نمودند که از جان و دل بحمایت آنان کوشیدند تا اینکه در نتیجه زبان و ادبیات فارسی در هند نیز طرفدارانی پیدا کرد و بسیاری از کتب ادبی فارسی مانند شاهنامه استاد سخن ابوالقاسم فردوسی گلستان و بوستان و دیگر آثار شیخ سعدی و دیوان حافظ و عبدالرحمن جامی در آن

دیار بچاپ رسید خلاصه در زمان سلاطین صفویه وقاجاریه گویندگان و نویسندگانی مانند محتشم کاشانی، صائب تبریزی، هاتف اصفهانی، قائم مقام فراهانی، قانانی، ادیب الممالک فراهانی بعالم ادبیات فارسی خدماتی نمودند. تا ظهور سلطنت اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر، این پادشاه هنرمند و کاردار در ضمن سایر اصلاحات کشوری و لشگری همت و توجه شایانی نسبت بفرهنگ کشور مبذول داشت و باتاسیس دبیرستانها و دانشکدهها و بالاخره تشکیل فرهنگستان و افتتاح دانشگاه تهران بنای کاخ علوم و ادبیات فارسی را در ایران استوار و در نتیجه نویسندگان و سخن سرایان نامداری مانند: استاد محمد قزوینی، محمد تقی ملک الشعراء بهار، رشید یاسمی، عارف قزوینی، میر زاده عشقی، پروین اعتصامی پیداشدند که هر یک بسهم خود در ترویج و احیاء ادبیات فارسی زحمات فراوانی متحمل گردیدند خوشبختانه در دنباله اقدامات فوق باحسن تدبیر و توجه شایان شاهنشاه جوانبخت و محبوب فعلی اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی بعالم فرهنگ و ادبیات کشور عزیز ما ایران فعالانیز دارای نویسندگان و سخن سرایان هنر شعاری میباشد و امید می رود که زبان و ادبیات ما در آینده نزدیک در ردیف یکی از زبانهای زنده امروزی دنیا قرار گرفته و از هر جهت مقام اول را احراز نماید و ایران و ایرانی بداشتن چنین ادبیات جاویدان و شیرین بیشتر از پیش در میان ملل روی زمین مفتخر و سرافراز باشد.



اشعار زیر هنگام تشریف فرمائی اخیر شاهنشاه بمهاباد در
پیشگاه ملو کانه قرائت و مورد توجه ذات شاهانه قرار
گرفته است

جهان بنگر چسان رشك بهشت و عرش اعلى شد
زمین از فرهی اکتون مبارك فر و والا شد
فروغ شادی اندر دیده ما آشکارا شد
نوی شادمانی بر تر از گردون مینا شد
که شاهنشاه باذربایجان تشریف فرما شد
شهنشه آفتاب عدل و داد و مظهر قانون
پرستشگاه ایرانی بفر و جاه افریدون
بیامد همچو خورشید از پس ابر خفا بیرون
کند تا قلب ما از شادی و وجد و شمع مشحون
تسلی بخشد آلام درون مردم محزون
از آن اصل مظهر فرع باید اینچنین باشد
ابا هوش و نبوغ و قدرت و رای رزین باشد
خواه ترقی دوستدار علم و دین باشد
پناه ملت و قانون و مردان گزین باشد
ملایم موقع صلح و خروشان گاه کین باشد
خدا آنباغبان کاین گلین رعنا پیورده
درختی کاین منزه میوه شیرین بر آورده

همائی کاین مؤبد سایه رحمت بگسترده
 شود بانیکی و تعظیم نام نامیش برده
 نگردد روح پاکش تا قیامت زار و پژمرده
 جهان پیر میدانده که تا ملوک کیان بوده
 سراسر ملت ایران هواخواه شهان بوده
 مطیع محض دادار و شهان باستان بوده
 بدل ایرانیانرا مهر ایندو توأمان بوده
 بر ایران سایه ایزد همیشه سایبان بوده
 عدو میخواست این مهر کهن از دل برون آرد
 نمیدانست کاین نیرنگ آخر سیل خون آرد
 بجوش ایرانیان پاک با عزم و شئون آرد
 کجا دانست روبه جنگ با شیر حرون آرد
 نکوبد کس بهشت آهن مگر آنکس جنون آرد
 خوشا آنروز ایرانی بامر شهریارانش
 بنیروی دلیران و بعزم شهریارانش
 سبق بر بود در عز و جلال از جمله یارانش
 خوشا آنقدرت و شوکت انوشه روزگاران
 دریفا شد خزان باغ وطن خرم بهارانش
 تو ایرانی اگر تجدید مجدت آرمان باشد
 مرا مت گر که احیای شکوه باستان باشد
 چو پیشین روزگاران کشورت مهد امان باشد
 بنظم و عدل و آبادی بهشت جاودان باشد
 پی افکن جنبشی و رهبرش شاه جوان باشد
 خدا را شکر سال نو دل ما هیچ محزون نیست
 رخ مازاشک و درددل و حسرت و غم زار و گلگون نیست

قلوب ما ز کرب و غصه و آلام مشحون نیست
 وجود ذیجلال پادشه با رنج مقرون نیست
 شه آسوده است و ملک آرام و ما را دشمن دون نیت
 شها ما جملگی از بهر جانبازی مہیائیم
 براہ حفظ مرز و بوم خون و جان ببخشائیم
 تن خود را سپر در پیش تیغ خصم بنمائیم
 بخون ما دامن مام وطن ایران بیالائیم
 شکوه و فر و جاہ باستانش را بیفزائیم
 شها اندر قلوب ما گل حب وطن کشته
 شها آب و گل ما با وطنخواہیست بسرشته
 شها با شه پرستی خون پاک ما است آغشته
 زہر مہین و شہ تار و بود جسم ما رشتہ
 نہ من گویم اساطیر جهان این جملہ بنوشته
 شہنشاہی پیاس مقدم والا و میمونش
 سراسر ملت ایران چہ اعلایش چہ مادونش
 غریق شادیست اکنون خرامان بینی ایدونش
 جهان باشد گواہ و آسمان و چرخ گردونش
 کہ ایرانی بمہر شہریار آغشته شد خونش
 زہی مرگی کہ در راہ بقای مملکت باشد
 خہی جانی فدای اعتلای مملکت باشد
 خوشادستی کہ مر حفظ اوای مملکت باشد
 انوشہ آنکہ در فکر نمای مملکت باشد
 خجستہ فکر و ہوشی کاز برای مملکت باشد
 خوشا آندم کہ جان در راہ شاہنشہ فدا گردد
 خوشا روزی در اینوادی سر از پیکر جدا گردد

براه عشق آب و خاک سیل خون رهاگردد
 خوشا آنکو در اینزه مام میهن زا و رضا گردد
 برای یاد بودش جشن جاویدی بپا گردد
 عدو در یافت تا شاهست ایران پایدارستی
 که ایران همچو گو بست و شهنشاهش مدارستی
 بر اورنگ کیان تا خسرو والا تبارستی
 قلوب مردمان تا پر ز مهر شهریارستی
 بکام دشمنان ایران برنده همچو خارستی
 نشست و ریخت از فکر پلیدش طرفه نیرنگی
 که با دست یکی فرتوت مرد ناها هنگی
 بدون هیچ بر خورد و نبرد و رزمی و جنگی
 فرود آرد شهنشاهی از اوج تخت و اورنگی
 بزانو اندر آرد ملتی با خدعه و رنگی
 ندانست او که ایران را نگهبانست یزدانش
 همیشه حفظ کرده از مصیبت های دورانیش
 خجسته فال کرده در تمام روزگارانش
 برون آورده سالم بارها از موج و طوفانش
 بزیب و زیور شاهی منقش کرده دیوانش
 شهنشه مظهر جاه و جلال باستان ما است
 شهنشه مرکز ملیت و بر جسم جان ما است
 نمودار جلال و عزت و اعزاز و شان ما است
 شهنشه موجد تاریخ پر ارج و نشان ما است
 چو چشم ماچو روح ما چو جان ما روان ما است
 بده ساقی شراب اکنون که وقت شادمانی شد
 بزن ای مطرب خوشخوان زمان نغمه خوانی شد



هنگام تشریف فرمائی شاهنشاه بمهاباد از طرف آقای محمد مصدق قصبدهای
بمنوان خیرمقدم عرض شد که مورد توجه واقع گردید و اعلیحضرت همایونی
مشارالیه را مورد تقدیر قرار دادند

برای ما خود این يك افتخار جاودانی شد
 طلایی لوحه‌ای از خاطرات زندگانی شد
 که شهر مازین شه بهشت آسمانی شد
 خدا تادر بهاران لاله در دشت و دمن روید
 خدا تادر بهاران كبك در صحرا همی پوید
 خدا تا ابر فروردین رخ گلها همی شوید
 الهی تاز عشق گلینان بلبیل همی موید
 خدایا تا زبان شاعر ساحر سخن گوید
 بود جاه و جلال شاه و نسلش هر دو پاینده
 بود نام نكوی شاه و نسلش تا ابد زنده
 شبش چون روز روشن بادوروش پاك ورخشنده
 غلامش روزگار و چرخ گردونش کمین بنده
 قلوب دوستانش شاد و اعدا خوار و شرمنده



(کهنه کتاب)

هستی یعنی حرکت و جنبش و تلاش برای بدست آوردن مقصود غیران‌نیستی و فنا است باید از وقت استفاده کرد چیزی که گذشت بر گشت ندارد عقربه زمانه بمقب بر نمی‌گردد گذشتنی می‌گذرد باز نمی‌آید زیباییهای طبیعت هم از بین می‌روند ولی باز بصورت دیگر شاید بهتر بوجود می‌آیند و خودنمایی میکنند عجب معما می است معلوم نیست این دوره تسلسل تاکی دوام خواهد داشت نبات و حیوان و انسان مانند ذرات غبار در عالم کون و فساد برای مدت محدودی ظاهر شده و خودنمایی میکنند سر انجام در عالم فنا محو و نابود میشوند از کجا می‌آیند بکجا می‌روند خدا میدانده‌اند آن بی‌خبریم .

بانجامش کسی را راهبر نیست
که از آغاز و انجامش اثر نیست

از آغاز جهان کس را خبر نیست
یکی کهنه کتابی بایش خواند



بمناسبت شهادت والا حضرت فقید شاهپور علی رضاسروده شده و
در مجلس ختمی که توسط فرهنگیان برپا گردیده بود انشاد
گردیده است .

گلگی از باغ ملک داد بیاد	حسرتا تند باد مرگک واجل
کازنهبیش شکسته شد شمشاد	صرصری ناگهان وزیدشگرف
برگ ریزان بشاخ گل افتاد	اندر این موسم خزان ناگاه
نوگلی بسا طراوت و آزاد	نوگلی شادمان و بس شادان
رشک فردوس و فخر خلق و عباد	نوگلی غیرت بهار و جنان
او فتاد از وزیدن این باد	باد مرگش بیامد و بر بود

بیهشت برین شتابان شد

روح او اورمزد شاد کناد

سروری از بوستان ملک بچم	گلگی از باغ ملک گشت دژم
جانشین سرور شد ماتم	شیونی آمد و سرور ببرد
شد جبین جهانیان درهم	تیره شد گیتی و جهان بژمرد
دل و جان عموم شد مظلوم	ناگهان افتاب کرد افول
فیض بخش خوا طر عالم	نوگلی بود در سراچه ما
ملک از او پر فروع و ارتش هم	شاه از او شادمان و ملت خوش

تند بادش بیامد و بر بود

برد با خود نشاط و غم بفرود

قلب غمگین و چشم‌ها گریان
 روح و جسم و روان فگار شده
 پای از سر نمیشناسد کس
 چهره‌ها زرد و قلب‌ها نالان
 اختری رفته آسمان وطن
 اختری تابناک و تابنده
 آه و افسوس کاین ققید سعید

این چنین جانگذار گشت شهید

ای تفو بر تو تند باد اجل
 کج مدار آسمان قلب و دغل
 بدیار عدم فرستادیش
 یارب این نو جوان نورسرا
 یارب این نو گلی که دست اجل
 در بهشت برین شود هم‌دوش
 که ربودی ز باغ گلین ما
 بی مروت زمان بی ابقا
 بفکندید هلتی بعزا
 که بس امید داشت در دنیا
 پرپرش کرد در زمان صبا
 بارضا شاه و نادر و کسری

شاه از این در و غم رها گردد

و این بود آخرین مصیبت‌ها

مجدی از سوز دل دعا خواند
 یارب این شاه‌زاده ناکام
 در جوار مراحم از لی
 دل شاهنشاه عدالتخواه
 خاندان جلیل سلطنتی
 حرز یزدان و لطف یزدانی
 جمله گوئید ایزدا آمین
 شادمان باد در بهشت برین
 جاودان غرقه باد تا یقین
 زاین غم و درد یا بدی تسکین
 در جوار خدای باد مکین
 باد بر شهریار حصن حصین

دوستان وطن همه شادان

دشمنان وطن همه غمگین



بقلم آقای حسین مدرسی معاون اداره دارایی مهاباد

فرهنگ و هدف آن فرهنگ کشور ما چگونه است و چگونه باید باشد

موضوع فوق که ما اکنون می‌خواهیم از آن صحبت کنیم مسئله‌ایست بسیار دقیق و از طرفی نیز شایان توجه فراوان است. متأسفانه مقالاتی که تا حال در این باب برشته تحریر در آمده است نتوانسته است چنانکه باید حق مطلب را ادا نماید یا لااقل بنظر ما چنین می‌آید، در اینجا کوشش خواهد شد در حدود امکان ذهن خوانندگان روشن گردد و آنان را برای یک مبارزه اصولی علیه نقایص و سیاست فرهنگ خودمان آماده سازیم.

قبل از ورود بمطلب باید باین اصل توجه نمائیم: که هر پدیده یا عبارت دیگر موجودی اعم از مادی یا معنوی تحت تاثیر دو عامل اساسی (داخلی و خارجی) رشد و تکامل می‌یابد بدیهی است پدیده مورد بحث هر اندازه بتواند بهتر عوامل خارج و داخل خود را درک کند و با مقتضیات درونی و بیرونی خود نیکوتر سازگار باشد بهمان نسبت زندگیش طولانی‌تر و بالتبعیجه رشد و تکاملش بهتر خواهد بود. اصل فوق شامل کلیه موجودات است و خود فرهنگ نیز که شاید بتوان آنرا یک امر و پدیده معنوی نامید از قلمرو این اصل کلی برکنار نیست اکنون باید دید اصولاً فرهنگ چیست؛ و فرهنگ کشور ما دارای چه مختصاتی است و عوامل داخل و

خارج آن کدام است و بالاخره فرهنگ کنونی با مقتضیات درونی و بیرونی خود تا چه حد سازگار است .

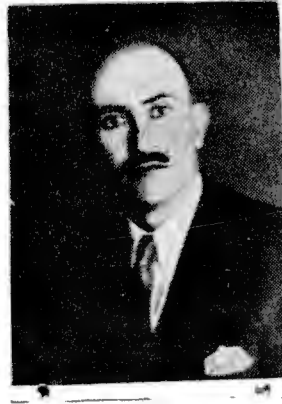
در تعریف فرهنگ ما خودمان را گرفتار جر و بحثهای علمای لعنت نمیکنیم و در اختلافات بی حد و حصر آنان وارد نمیشویم چون این جر و بحثها فقط برای خودشان قابل فهم و استفاده است و توده حقیقی که سازنده فرهنگ و اجتماع است و باید برای روشن شدن آنان زحمت کشید چیزی از اینها سر در نمیآورد .

تعریف فرهنگ را میتوان در این جمله خلاصه و فورموله نمود : فرهنگ عبارت است از سرمایه معنوی يك ملت و هدف آن نیز باید تامین احتیاجات مادی و معنوی این ملت باشد بعبارت دیگر فرهنگ بمشابه چراغی است که ملتها میتوانند با استفاده از پرتو آن بحیات خود رونق دهند و راه را از چاه باز شناسند . حال باید دید فرهنگ کشور ما با این تعریف تا چه حدودی مطابقت دارد . آیا ملت ما تا کنون توانسته است بمشابه چراغی برای رونق دادن بحیات مادی و معنوی خود از آن استفاده نماید و بالاخره راهبران فرهنگ کشور اصولاً در فکر تطبیق آن با شرایط امروزی جهان هستند ؟ متاسفانه جواب کلیه سئوالات فوق منفی است بعلمت اینکه فرهنگ کنونی کشور همان فرهنگ قدیم و باستانی است و اصلاً با شرایط و احتیاجات امروزی ملت ما سازگار نمیشود و نمیتواند مردم کشور را در جنجال جهان امروزی هدایت و رهبری کند . البته منظور از ذکر این مطلب حمله‌ای بفرهنگ قدیم و باستانی نیست فرهنگ قدیم ما بسیار غنی بوده و زمانی جهان را با نور خیره کننده خود متعجب و مبهوت ساخته است اما برای جلوگیری از سقوط و نابودی این سرمایه معنوی باید آنرا با شرایط فعلی نیز تطبیق داد و معلومات نوی بآن افزود و نگذاشت کوششهای پر ارج نیاکان ما دستخوش فنا و نیستی شود . شرایط فعلی داخلی و جهانی کشور ما غیر از شرایط چندین قرن قبل است اگر در قدیم سیستم اقتصادی کشور ما بر اساس گله‌داری و کشاورزی گاوآهنی اداره میشد اکنون مقتضیات ایجاب میکند که سیستم اقتصادی بتدریج از فلاحتی بصنعتی تغییر پیدا نماید . همچنین اگر سیستم سیاسی قدیمی کشور بر پایه ملوک الطوائفی و عدم تمرکز قرار گرفته بود امروز این سیستم بر رژیم متمرکز

سلطنت مشروطه تبدیل یافته و قس علیهذا. از نظر عوامل خارجی نیز اگر ملاحظه شود تغییرات غیر قابل تصویری در جهان با مقایسه با چند قرن پیش نمودار شده است باین معنی در گذشته روابط کشورهای پایبند امر و زوی توسعه نیافته و ممالک دنیا تا این حد بهم نزدیک نشده بودند چنگ اگر در سابق جنبه محلی داشت امروزه جنبه و صورت بین المللی دارد اگر آن روزها استقلال کشورها رازور گوئی پادشاهان وهوی و هوس زمامداران تهدید میکرد امروزه این خطر صورت دیگری پیدا کرده و تحت قیافه ایدئولوژی و مسلکی میخواهد بر هر چه ملت و ملیت است خط بطلان بکشد بنا بر این باتوجه باین عوامل داخل و خارج باید در صدد اصلاح فرهنگ کشور کوشید و آنرا از وضع کهنه بصورت نو در آورد و بعنوان يك عامل زنده و محترمی مورد استفاده ملت قرار داد در توضیح این مطلب باید گفت فرهنگ ما باید از نظر داخلی هدفش سوق اقتصاد مملکت از کشاورزی کهنه بکشاورزی مترقی ومدرن و بالاخره صنعتی کردن کشور باشد برای تامین این منظور باید مدارس حرفه ای تاسیس و بحد احتیاجات توسعه یابد. با اجرای تعلیمات اجباری مطابق نقشه صحیح و منظم مردم را بمدنیت پرافتخار گذشته خود آگاه نمود و در بیداری آنان برای شرکت در اداره مملکت کوشید و بآنان فهمانده شود که فلسفه نو بنیاد دولت همانا تامین سعادت و رفاه آنان است بدیهی است با هشیاری مردم و کنترل دستگامهای دولتی بتوسط آنان تا حد زیادی میتوان معایب فعلی را از بین برد و بحکومت دزدان و رشوه خواران که متاسفانه در کلیه شئون مملکت رسوخ کرده و خطر بسیار بزرگی برای معنویت میهن ایجاد نموده اند خاتمه داد. بیداری مردم و آگاه نمودن آنان از وضع جهان امروزی و بالاخره عدم آشنائی بمنافع ملی بزرگترین تکیه گاه بیگانگان و بیگانه پرستان مخصوصاً در ده ساله اخیر بوده است که با استفاده از آن قشر بزرگی از توده مردم را تحت شعارهای فریبنده بدنبال خود کشیده اند و ملت را بکرات تا لب پرتگاه سوق داده اند، نابودی این تکیه گاه و سنگرباید هدف اساسی داخلی فرهنگ مترقی باشد. فرهنگ ما نیز در شرایط فعلی هدف خارجیش باید اقتباس از علوم و ادب ملل

متمدن غرب از راه توسعه همکاریهای فرهنگی و اعزام محصلین بخارج از کشور باشد باید دانشگاه تهران و شهرستانها را با جدیدترین تئوری آموزشی مجهز و آباد ساخت ضمناً باید يك ديسپلین محکم و متینی در سراسر مؤسسات ایجاد نمود که مجالسی برای سوء استفاده کارکنان باقی نماند باین ترتیب تنها میتوان فرهنگ را اصلاح نمود و صورت زندهای بآن داد امید است جوانان پرشور ما با در دست گرفتن ابتکار عمل يك مبارزه سرسختانه علیه معایب کلی و اساسی کشور شروع و بالنتیجه مردم را در وصول به هدف و آرزوهای ملی مدد نمایند.





جناب آقای عبداللہ ایلخانی زاده نماینده
محترم مجلس شورایی ملی که در راه تأمین
مستدعیات مردم مہاباد مساعی بیدریغ
مبذول فرمودہ اند - در سفر میمنت اثر
شاهانہ مشارالیه لزوم و استدعای استقلال
فرہنگ مہاباد را بشر فعرض ہمایونی
رساندہ و بشارت قبول خاطر شاهانہ را بمردم
ابلاغ نمودند -

اثر طبع آقای محمد مجدی

اشعار زیر در روز جشن معلم انشان گردیده است

نبینی از معلم کارگر تر
همه جسم و روان و جان و پیکر
بسازد تا کند خدمت بکشور
سراپا طاهر و پاک و مطهر
بدون نیزه و همشیر و خنجر
جانها را کند با علم انور
براند دیو نادانی خود سر
بنای کاخ عزاست این هنرور
هدایت میکند بر خلق بهر
فروزان سازدش مانند اختر
بشر آموخته از وی سراسر
شود بفرق ایرانی چو انسر
بتکریم ایستیمش در برابر
بیاموزد علوم و دانش ایدر
میاد از زندگی آبی مکدر
ادا نتوان نمود این حق اکبر

در این دنیا سراسر گر بگردی
فدای جامه گرده معلم
بقوت لایموت این عنصر پاک
معلم مظهر تقوی و پاکبیت
سیاه چهل را در هم شکافد
روانها را بنور علم روشن
براندازد زین بیخ جهالت
اساس شوکت دنیا معلم
بشر را رهنمون باشد باخلاق
ز دل زنگ نفاق ماز دایه
ره و رسم بزرگی و سعادت
سزد کاین عنصر سرباز و جانباز
بیایش جان فشانیم از دل و جان
پرستیمش که فرزندان ما را
معلم باد با عزت هم آغوش
که حق دارد بسی برگردن ما

ولی افسوس کس در فکر مانیت

نکومی بخش جز ذات خدا نیست

که گشتی از دیار و بار خود دور
ز قوم و خویش گشتی دور و مهجور
نمائی بدل جان و عزم مقصور
نباشی راحت و شادان و مسرور
جلال و جاه فانی است و مفتور
بخواهد نغمه های عود و طنبور

توای نورس جوان پاک پرشور
بریدی رشته مهر و محبت
هدی آماده کاندر راه کشور
مباش آزرده کاندر زندگانی
بنای زندگانی هست بر باد
نماند از زر و زیور نشانی

ترا بس این مقام و افتخارات
بهزت زیستن بهتر بود زانک
تو باسیلی نمودی سرخ رویت
ننالدی بر کس از مناعت
نمودی عمر خود کوتاه جیانی
گرامی عمر خود طی کردی آخر

مباش افسرده کاند در ربع مسکون

بشر از رنج و کار تست مینون

تو ای آرام بخش زندگانی
تیبلی بخش دل‌های نژندی
چراغ زندگانیرا فروغی
بر افروزی جهان بانورمعی
تو آموزنده کل خلائق
بدامانت نهاده سر ز تکریم
گلستان جهان راه‌چو سروی
نه باغ و گلستان بی لاله و سرو
بدامانت پیرو روی هزاران
هزاران رازی و صدها چو سینا
تو تاج افتخارات جهانی
مغور انده چو قدر ترا ندانند
ترا پاداش نتوان داد اصلا
ترا این افتخار و فخر کافیست

مباش از غصه و اندوه نالان

که باشد رنج و آسایش شبان

بنام تو کتون در کشور جسم
هرود تجلیل و تپجیل مقامت
که تا داند مردم این حقیقت
تو ای رکن رکن زندگانی
تو اندر آسمان عز چوماهی
شده جشنی فراهم بس معظم
مقامت گرچه باشد بس مسلم
تسند ترا معلم هست مسلم
بود کاخ سعادت از تو محکم
فروزان از تو شد آفاق مظلوم

مساوی نیست نادان و معلم
صفا بخش قلوب نسل آدم
که تعلیم پیبر کرده مردم
روایت بادهاد و قلب بی‌بم
غریق بخشش خلاق اعظم
ابارنج و مشقت جفت و توام
که گیرد مرد دانا قدر آن کم
در آن دنیا مکان تست افخم
و رای تست جسم و ماده و کم
مقام تست قرب رب عالم
که گویندت معلم نسل ما را

خدا در شان تو فرموده هرگز
معلم صیقل روح و روانست
مقام جبرئیل از آن گرامیست
تو ای آموزگار نونهالان
از الطاف خداوندی منتع
چو با حرمان و نومیدی فرینی
بر این گیتی نگر با چشم تحقیر
جهانت معنی زان تست دایم
تو با روح و معانی کار داری
فرا تر از مقامات زمینی
ترا این افتخاری هست والا



تسدیس قسمتی از قصیده معروف خاقانی

رفتم ز سر اخلاص و از سوز دل و ایمان انجام دهم حبی خوشنود کنم بزدان
افتاد گذر ما را بر خوابگه ساسات دیدم که همی گوید آن کاخ بلند ایوان
هان ایدل عبرت بین ازدیده نظر کن هان
ایوان مدهان را آئینه عبرت دانت
ای رهرو آزاده خود رسم نو آئین کن بکچند گذر بر این خاموش دفاین کن
باخاک سر راهش تطهیر جیبان کن پس یاد از آن عهد پر شوکت و آذین کن
یک ره زره دجله منزل بمدهان کن
وزدیده دوم دجله بر خاک مدهان ران
کھسار بگرید زار از درد درون گوئی گردون همه ماتم بوش باحال زبون گوئی
اشک از دل سنگ آید مانند عیون گوئی میگیریم و این زاری از فرط چون گوئی؟
خود دجله چنان گرید صد دجله خون گوئی
کاز گرمی خونابش آتش چکد از مزگان
امواج خروشانش گیتی بغاف آرد خونا به چشمانش دل در نوسان آرد
آهنک مزادارش خونت در غلیان آرد هر کس که در اینوادی پائی بمیان آرد
بینی که لب دجله کف چون بدهان آرد
گوئی ز تف آتش لب آبله زه چنددان
از اشک تهر بین گریان بصر دجله و از فرط تاسف هان سوز و هرر دجله
و این حال پریشان و آسینه سر دجله خواهی که بدانی چیست عمر هدر دجله؟
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان؟
یک دم بلب دجله بگری و براتش ده و از سوز درون باری با اشک نجاتش ده
از چشمه چشمانت پیوندد فرانش ده زانفاس مسیحائیت خود فیض حیانتش ده
بسر دجله گری نونو و ازدیده زکاتش ده
گرچه لب دریا هست از دجله زکات استان
در خوابگه ساسان شد خنک خرد در گل انگشت خرد و اما نواز حل چنین مشکل

آن سطوت و آن قدرت ازدست بشدغافل از اوج در افتادیم ناگه بعضی ذل
گردجله درآمیزد باد لب و سوز دل
نیمی شود انسرده نیمی شود آتشدان
تا گشت بساط جور در ملکتم جم بریا تا دیو بشد چیره برجانت اهورم-زدا
تا کوب بخت ما شد تیره و ناپیدا تا زنگ کدر بنشست بر آئینه دلها
تا سلسله ایوان بگسست مدهائج را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد بیجان
ای آنکه در اینوادی سرگشته و اندروا مبهوت و پریشانی ماتم-زده و شیدا
از سطوت ساسانی نامانده بجز روّیا گوید که مشو غره بر عزت این دنیا
که گه بزبات اهلك آوز ده ایوانرا
تا بوی که بکوش دل باسخ شنوی زایوان
خواهی که تو بشناسی گیتی بدهائن رو یکچند سوی کاخ پر شوکت ساسان هو
بر خوابگه شاهان میدان هزاران گو بنشین و فراده گوش تابشنوی ز آنها غو
دندانان هر قصری بندی دهدت نو او
بند سر دندانان بشنو زین دندانان
این خوابگه دارا منزلگه افریدون از بند بود سرشار زاندرز بود مشحون
یکروز ز شوکت سودس بر فلک گردون با خاک برابر شد از گردش چرخ ایون
گوید که تو از خاکی ما خاک تویم اکنون
از دیده گلابی کن درد سرما بنشانت
یکروز بکھوان سود این کاخ منزه سر شاهان جهان سودند بر در که او افسر
یکروز هما بودی بر کاخ نوا گستر امروز نفیر بوم آت بوم سیه اختر
از نوحه جفد الحق ما ایم بدرد سر
از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان
دنبال سرور آید کرب و حزن گیتی طاووس چورفت از باغ آید زغن گیتی
امروز که ما هستیم جفت محنت گیتی یکروز خرامیدیم اندر دمن گیتی
آری چه عجب داری کاندرا چه-ن گیتی
جفد است پی بلبل لوحه است پی العنان
از دانش ما دنیا کرده پر از نعما و از قدرت ما گیتی آباد شد و زیبا
از قوت ما برخاست جور و ستم از دنیا افکنند بظاک اینسان ما را ملک مینا

ما بارگيه داديم اين رفت ستم بر ما
بر قصر ستمكاران تا خود چيه و چه خذلان
از دهن اين احوال خون باز سرم آمد
قلم چو يكي دريا افتاد به زر و مد
پوز و هر راين حال بر قلب و روانم زد
افسرده شدم بيمر بزم مرده شدم بيعد
بود بديه من خندي كايجا زجه ميگرسد ؟
خندند بر آن بر آن دهنه كايجا نشود گريان
اين خاك زيارتگاه مرخلاق جهان بودي
ميدان جهانداران شاهان و پلان بودي
از ياده بيروزي سرميت و گران بودي
از عزت و اقبالش آثار حيات بودي
اين است همان در كه كاوازشهان بودي
ديلم ملك بابل هندوشه تركستان



سه نمونه از افسران فداکار و شاهدوست و میهن پرست مهاباد
 که در زمان حکومت ساقطه گذشته وظایف ملی خود را در
 راه شاه و میهن بنحوا حسن انجام داده و همیشه خار چشم
 اخلا لگران بدانندیش بودند



سركار سرگرده حمدرادپور
 رئیس ژاندارمری



سركار سرگردتوكلی
 رئیس دژبان



سركار سرگرد اطمیشی (رئیس شهربانی)

ای یار قشنگ خو برویم	ای غایت فکر و آرزویم
ای مایه و رونق حیاتم	ناموس تمام کائناتم
سر حلقه سیم پیکرانی	شیرین و لطیف همچو جانی
از جان و دلت همی پرستم	مست می خوشگلیت هستم

ای گلبن باغ خو بروئی	سر لوحه خوبی و نکوئی
تو الهه جمال و زیبی	آتش زن خرمن شکیبی
آنروز که دیده مست و شیدا	افتاد بر آن دو چشم شہلا
دل گشت اسیرت ای پرزاد	در چنبر عشق و حسنت افتاد

مدتیست که آن گلبن باغ حسن و زیبایی که مایه نشاط و انبساط من بود بچشم نمیخورد؛ چند روز است که گوشهای من نوای فرحبخش آن طایر بلند پرواز عشق آفرین را احساس نمیکند و مشام رایحه سکرانگیز آن نوگل سیراب و شاداب حسن و دلبریرا استشمام نمی نماید؛ نگاههای نافذ خود را بر آن پنجره، بان غرفه ای که نور عشق و جمال و حسن و زیبایی از آن میتافت و سراچه دلم را بنور التهاب بخش خود گرم و نورانی میساخت میدوزم تا بو که آفتاب لطافت و حسنش بر من تابیده و ذره وار در پرتو جمال او جان گرفته و بقصد پابوسی آستان پرشکوهش رهسپار شوم. هیئات، هیئات گوئی تیر آمال و آرزوهایم بر سنگ خورده و آن یگانه کعبه دلم را بیغما برده اند بهمان اندازه که در خانه دلم عشق و شوق و حرارت و سوز و گداز عشق حکم فرماست در

خانه نگارم سکوت و وحشت و ظلمت و خلوت سایه افکنده است. آن اطاقی که تاچند شب قبل ماهی در دل خود میفشرد که بر ماه آسمان و حجله گاه باشکوهش تسخر میزد گوئی خانه غریبان و منزل سوگواران و آشیان بومان است ولی من، من، که دلم بعشق او زنده است و زندگانی را بخاطر او و برای فداکاری در راه او دوستدارم و تا دیروز در زیر سخت ترین زجر و شکنجه ها مینالیدم و با مید شفا و دیدار او تحمل مشقات میکردم اکنون، اکنون که از قیدالم رسته ام و در تکاپو و جستجوی محبوب عشق آفرین خود می باشم سرگشته و حیران بگوشه ای نشسته و ناچار با خاطرات شیرین و رؤیاهای دلنشین پیشینش راز و نیاز میکنم و با خود میگویم :

امشب زغمت میان خون خواهم خفت از بستر عافیت برون خواهم خفت باور نکنی خیال خود را بفرست معلوم شود که بیتو چون خواهم خفت باز با خود میگویم ! آیا او هم پیش آمد ناگوار مرا شنید، او هم دریافت که از بخت بدو قضای نابهنگام چه بر سرم آمد و چگونه بناحق دل پر از عشق میهن مرا جریحه دار ساختند، او هم دانست که کم مانده بود دستهای نابکاری چراغ بر فروغ حیاتم را خفه ساخته و تنها پروانه پاکباز آن شمع دل افروز را بدیاریستی بفرستند؟ شاید خبر نداشته و دلش باو خبر داده است شاید شنیده و بهمان مناسبت بفرمان دل عشق پذیرش سر در بیابان نهاده و بر آزار دهندگان من نفرین میفرستد و لیلی وار شفای مجنون سرگشته اش را از خداوند مسئلت مینماید اگر اینطور نیست پس کجارفته است؟





در روز جشن ۲۱ آذر در سالن فرهنگ قرائت گردیده است

روزگاری مهد زرتشت این همایون خاکدانش
مسقط الرأس شهنشاهان بس با عزم و شانش
آنکه ایران خواندش سرمام میهن دیدگانش
دست ناپاک عدو بنمود زار و ناتوانش
غرقه اندوه و حزن و ماتم و رنج و غمانش
دست ناپاک عدو از پیکر ایران سریرا
نقشه شومش ز فرق مام میهن افسریرا
واز برو بازوی پرتقش و نکارش زیوریرا
نابکارانه ربود و کرد عاری پیکریرا
مرتکب شد درجهان بس شیوه شرم آوریرا
پهنه زال زر و مهد شهبان دادگستر
منبع اشخاص دانشمند و رزم آرا و صفدر

گشت چندی قبضه اندر دست بدخواهان خود سر
بیخبر دشمن که ایران را خدای حی و اکبر
سرفراز آرد برون از هر بلا و قید و چنبر
کشور ایران بتایید خدا پاینده ماند
شاه ایران در پناه لطف یزدان زنده ماند
شوکت ما دایما افزون و افزایشده ماند
صیت عزم ما بدنیای نو و آینه ماند
چشمه دانائی و اوصاف ما زاینده ماند
شصت قرن این ملت بیدار پاینده است و جاوید
آفتاب علم زاینجا بر جهان غرب تاید
بود روزی نصف گیتی زیر بال شیر و خورشید
پایبوس شاه ما یکچند شاه روم گردید
زیر فرمان داشت ایران هند و سند و چرخ و ناهید
زیر بار ظلم ایرانی نکرده خم کمر را
پیش دشمن ناجوانمردانه ننگنده سپر را
ملت ایران بخون شسته است کوه و دشت و در را
دایم اندر بر کشیده شاهد فتح و ظفر را
بخش در اقطار گیتی کرده اوصاف و هنر را
کرد نیرنگ عدو یکچند ایرانی تحمل
در قبال خدعش بسیار بنمود او تامل
مهربانی کرد بس با میهمان بسی تعقل
اندر این ره کرد رنج و ناگواریها تقبل

کلین آزادی و عدل و امان تا آورد گل
سلطه بیگانه بر ایرانیان بس نازوا بود
مرد و زن بهر نجات مام میهن در دعا بود
جنبش مردان آزاده بهر جا بر ملا بود
روح ایرانی نفور از آن قیام نابجا بود
چشم میهن دوستان سوی خدا و پادشا بود
پادشاهی کاو بود کانون آزادی کشور
افتخار باستان کشورش راهست مظهر
یادگار پادشاهان جهانگیر و دلاور
وارث تاج کیان و تخت دارا و اسکندر
سایه الطاف و عدل و پرتوا حسان داور
ناگهان شاهی که از هجران آذربایجان
مدت یکسال لبخندی نیامد بر لبانش
شد خروشان از غضب آنوضع کرد آذربجان
خواری میهن بجوش آورد قلب مهربانش
بهر دفع دشمن بدخواه حاضر شد بجانش
شاه با لطف خدا و عزم ایرانی روان شد
دست حق مر حفظ شاهنشاه پناه و سایبان شد
ارتش و ملت برای دفع ناکس همعنان شد
خشم ملت همچو کوه از جای جنبید و دمان شد
بر سر بی مغز بدخواه وطن آتشفشان شد
برق غیرت خرمن جور عدورا داد بر باد

تیغ شاهنشہ برید از بن نہ-ال ظلم و بیداد
مہد آذربایجان گشت از قیود دشمن آزاد
دستگاہ ناجوانمردان و بدخواہان بر افتاد
سربیکر بازگشت و میہن از نوگشت آباد
خواہم از یزدان کہ بر شاهنشہ ایران ہمایون
باد دادیم روزگار ان در پناہ رب بیچون
بر عدو فیروز بادا و مظفر چون فریدون
دوستانش سرفراز و دشمنانش خواز و محزون
کشورش آباد و خاطرشاد و ملت شاد و مہمنون





عده‌ای از آقایان دیران دیرستانهای مهاباد در معیت آقایان رؤسای
فرهنگی و دیرستان محمد رضا شاه پهلوی

اثر: طبع آقای عبدالعزیز مولوی دیرادبیات

کتاب عمر

خوشا و خرم انرا که نیکیش شماراست
چیزی که رفتنی همد مگو که بایداراست
کند نتیجه پیدا اگرچه رهسپار است
سماحت بنی نوع کسی که خواستاراست
کمک کند به مردم که نیک افتخار است
صفات آنکسی کو دانا و بختیار است
هوی وهم در آن کاررضای کرده گاراست
ستوده آنکسی زاو کتاب یاد گاراست
بجا گذارد آنکس که نیک هوشیاراست
بیا بچین گلی چند که وقت در گذاراست
بزینتش بیفزای خجسته شاهکار است
چو تربیت پذیرد جوان با وقار است
وجود پاکت آنوقت چو در شاهواراست
برای مام میهن فدا و جان نثار است
اثر زهر مؤثر نشانت آشکار است

آنار نیک هر کس بکیتی یاد گاراست
دوروزه عمرانسان گذر کند بهرسان
بود کسی خردمنده که از گذشت عمرش
نتیجه چیست گویم بوجه احسن آنرا
ز راه علم ودانش بشروت و بکوهش
کردار و گفتار نیک اندیشه تا بنک
اگر کنی دلی شاد پسند خاطر خلق
کتاب عمرانسان باشد گذشت دوران
کتاب پاک و بی عیب بود مفید بی ریب
جوان پاک ودانا کنون ز گلشن علم
کتاب عمر خود را بزور فضیلت
نهال علم وحکمت زباغ فضل ودانش
تو گر برای میهن جوان جان فدائی
خدا و شاه و میهن شمار نیک آنکس
بروی دفتر هر زمولوی است اشعار



هنگام تشریف فرمائی مرحوم دکتر زنگنه وزیر فرهنگ
فقید بمهاباد در سال ۱۳۲۸، بعنوان خیر مقدم بنمایندگی از
طرف فرهنگیان مهاباد بعرض رسیده است.

غیرت باغ بهشت و گنبد خضراستی
سوی باغ ماخرامان بلبلی شیداستی
بلبلی در پرده عشقش هزار آواستی
پرزهرجان و در و پر گوهر لالاستی
آفتاب معرفت بنگر چسان زهرآستی
باغ ما آراسته با شاخه طوباستی
هر کجا از خر می مقدمش هوراستی
باچنین چشم و چراغ ایرانی ره پیماستی
مفخر فرهنگیان و مردم داناستی
ما صدف باشیم و او چون گوهر یکتاستی
ما گلستانیم و او چون گوهر یکتاستی
و از جنابش مشعل فرهنگ نورافزاستی
خرمافر فرهنگیان را کاین چنین مولاستی
در علوم و معرفت استاد دانشگاستی
حامل چندین نوید از شخص شاهنشاستی
در نکوکاری مویید باد تا دنیاستی
جای ما یکنقطه و او یک جهان معناستی

شارسان ماز فیضت غرقه سراستی
غنچه طبعم شگفت از شادمانی چون شنید
بلبلی کازبوی باغ علم و دانش گشته مست
معرفت بخش جهانی را چو بحر بیکران
همچو خورشید از افق تا بیدور و شن شد جهان
گلستان ما مزین شد بسر و دلکشی
هر طرف از شادمانی نغمه شور و شعف
این وجود مقتنم چشم و چراغ کشور است
افتخار کشور جم باشد و افراد کرد
ما همه فرهنگیان چون پیکریم و او چو جان
ما شبستانیم و او مانند شمع نور بخش
ساحت فرهنگ از نور جبینش روشن است
حامی فرهنگیان باشد بلطف و مرحمت
رهنمای دوده جم باشد این ذات بزرگ
بس بشارتها بیاورده ز سوی پادشاه
مقدمش یارب مبارک باد و ایمون و نکو
میهمانی بس کلان داریم و جایی بس حقیر

لطف شاهنشاه را چون منظر و هر آستی
چونکه ما را میهمانی اینچنین والاستی
دیده از پیراهن یوسف همی بیناستی
چون حقیقی و منزلت در خانه دلهاستی
گرچه تقریر و زبانم گنگ و ناگوییستی
جاذبه عشقش کشاندار نه کرایاراستی
بارالها تا بقای توده غیراستی
شهریاری کاز عدالت ثانی کسراستی
پای دار آنکس شهنشاه را کمین بدخواستی
زنده بادا شاه ما کاز دوده داراستی
این چنین دستور شاهنشاه را شایاستی

از در و دیوار میبارد سرور بی ریا
سر بسایم چرخ را از عزت و نام آوری
ماچو یعقوبیم و شه چون یوسف و تو پیرهن
منزلت اینجام جلال گر نباشد باک نیست
بنده را مأمور عرض خیر مقدم کرده اند
ذره و ارار جلو گر گشتم بر آن شمس کمال
بارالها تا بود تا بنده خورشید و قمر
شهریار نوجوان بادا بتخت ملک جم
باد ارکان شهنشاهیش دایم پایدار
تا کند تجدید ایران را شکوه و فروشان
باد غرق افتخار این پور والای وطن

مرنثاره قدمت مجددی ندارد هیچ چیز
غیر جان بی بها کان هم کمین کلاستی



(عشق پاک!)

زندگانی در کنار یار دلپسند و دوستدار از هر چیزیکه در فکر آید شیرین تر و خوشگوارتر است، معنی عشق و محبت را باید در محبوب و قبله آمالی که مورد نظر و خواسته قلبی است جستجو کرد، کسیکه قلبش از تپش های عشق و صفا و محبت و دوستی بیخبر است و مانند جانوران طبعش در حالت جمود و خمود مانده نخواهد توانست سكرات و سرمستی های حاصل از نشئه صهبای دوستی و دوستداری را درك نماید. طبیعت زیبا، جهان سبز و خرم، ماهتاب نقره فام، افق نیلیگون، نوای آبشار و نكته مرغزار و شارشار جویبار و نغمات سرمست کننده گلپای وحشی و نفخات روانبخش جهان پر طراوت بدون عشق و دوستی لذت و طراوتی نداشته و آدمیزاده را چنانکه شاید و باید متلذذ نخواهد ساخت. اینها، این مظاهر زنده طبیعت مواد اولیه غذای مطبوعی را مانند که بی شهد و شکر عشق نتوانند مطبوع و منظور نظر صاحب نظران گردند باید آئینه دل را با خاکستر عشق و علقه قلبی زدود تا قیافه ملکوتی معشوق در آن تجلی کرده و از پرتو ذات خودسرا پای وجود را غرق سوز و سرور سازد. هر چیز زیبایی را باید دوست داشت، روح جمال پرست بشری در تك و پوی حسن و زیبایی و مانند بلبل است که مستانه قصد پابوسی آستان گل سوری میکند. آری خداوند اینهمه حسن و جمال و لطف و کمال را در موجودات حیه بودیعه نهاده تا مایه تکامل روح بشر زجر دیده گردیده و او را بسوی رمز هستی و آیت و مظهر خوبیهارهنمونی کند. کیست که از برگ گل و دامن مخملی صحرا و قلل مستور از برف زمستانی و

غروب آفتاب و طلوع ماه و افول قمر و سوسوی ستارگان و تلالوی کواکب بیزار
باشد؛ آن کدام جانور است که دل سنگش مانع نفوذ پیکانهای عشق زیبا منظران
گشته و بدیدن مناظر و مرایای خوب در خود احساس مسرت روحی و اشتعال عشق
پاک و تابناکی ننماید؛ آن عشقی که پروانه را قربان شمع و سمن در در آتش سرگردان
و بلبل را در پای گل نوحه خوان و مرغ حق را بدرخت آویزان میسازد !



« تخمیس غزل حافظ »

عاشقم عاشق محنت زده سودائی کاز غم عشق پیاگشته بدل غوغائی
آنچنان گشته ام از عشق بت زیبائی در همه دیرمغان نیست چو من شیدائی
خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی

در دلم نقش بجز مهر دلارام نیست دلم از غیر دلارام علایق بگست
من که با عشق بتان زاده ام از روزالست سخن غیرمگوبا من معشوقه پرست
کاز وی و جام میم نیست بکس پروائی

نیست در عالم امکان و در این دیر سپنج هیچکس همچو تو زیبا پر از عشو و غنج
نسبتی نیست میان تو و اصنام فرنج نرگس ارلاف زد از شیوه چشم تو مرنج
نروند اهل نظر از پی نایبائی

بی تو این قلب ستمکش نه قراری دارد نه تنم داعیه کوشش و کلاری دارد
خود نه از هجر تو سر پیچ و دواری دارد دل که آئینه شاهیست غباری دارد
از خدا می طلبم صحبت روشن رائی

ای دل این بند از این عاشق سرگشته نبوش تا توانی ز کف سیم تنان باده بنوش
چون بوده باده تلخ از کف دلدار چونوش کرده ام تو به بدست صنمی باده فروش

که دگر می نخورم بیرخ بزم آرائی

دایما دوخته ام ای صنما چشم بدر تا ترا بینم و از دل ببرم حزن و کدر
در فراقت بخداوند قسم شام و سحر جویها بسته ام از دیده بدامان که مگر
در کنارم بنشانند سهی بالائی

من دل داده ندارم بخدا تاب و توان که کنم مبحث عشق تو دلارام بیان
کشته عشقم و از کشته نپرسند نشان سر این نکته مگر شمع بر آرد بزبان
ورنه پروانه ندارد بسخن پروائی



چند نفر از هیئت آکترال دبیرستان محمد
رضا شاه پهلوی مهاباد

« انجمن نمایشی دبیرستان در سال تحصیلی گذشته طی دو نمایش
جالب مبلغ دوازده هزار ریال عایدی داشت که آنرا صرف
خرید یک دستگاه میکروسکوپ برای لابوراتوار دبیرستان
نمود و اکنون مورد استفاده دانش آموزان میباشد »

اثر طبع آقای محمد مجدی

گل !

زیبرخ گلبنان غمزه و ایامی گل
آمده اندر چمن بهر تماشای گل
گشته بسی ناتوان از غم بالای گل
غیرت ماء معین روی دلارای گل
تازه کنم جان و دل از دم عیسای گل
خیزو بده ساغری از می لالای گل
برده زرخ و ازده بهر تقاضای گل
نمره در انداخته از غم لیلای گل
غبطه نارنگک شد صورت زیبای گل
نافه از فر هده یکسره دنیای گل
قوت دل و جان هده نشسته صهبای گل
گریه کتان زارزار بهر تولای گل
هشق وهوی ساز کن بارخ عنذاری گل
باده بود جانفرا خاصه در بای گل
دلبر خوش باسخی روسوی صحرای گل
گریه وزاری کتان از غم فردای گل
پاده بود ناگوار بی سروسیمای گل
قابطه مردمان واله و شیدای گل
بی سروسامان بزی باغم و سودای گل
شاد شود ممتحن وقت تجلای گل

برده ز دلها توان نرگس شهلای گل
سنبل و سرو و سمن عبهری و نسترن
بلبلک نغز خوان آمده در بوستان
منظره فرودین رشک بهشت برین
وقت بهار است و گل ساقی بده جام مل
با صنم دلبری مهوش سیمین بری
خلق جهان آمده غلغل و غوغا زده
عاشق دلباخته ناله بیا ساخته
دفتر ارژنگک شد صفحه پرننگک شد
پاک و معطر شده صاف و منبر شده
باده رضوان هده چشمه حیوان شده
بلبل و قمری هزار آمده بز شاخسار
چشم خرد باز کن زمزمه آغاز کن
نیست جهان را وفا باده گلگون بغوا
با صنم خلغی مهوش سیمین رخس
رفته زیرو جوان طاقت و تاب و توان
جشن بود سوگوار عین زمستان بهار
زینت تاج شهبان زبور ملک جهان
خرم و خندان بزی خوشدل و شادان بزی
زنده شو تاجان و تن روح دمدم بر بدن



شکوه شاعر

گذشت روز گاران کرده بر چپ روی زیبایم
 کمان ابروایم شد زخم وا همچو بیکانی
 رخ گلگون زمانی چون شراب ارغوانی بود
 سهی قدم زبس گزیده آماج مصیبت ها
 دلم روزی زشادی و مسرت بود ملامال
 نبودم انده بود و نبود از چرخ و خوش بودم
 تمتع بردمی از زندگانی و بهارانش
 میان سبزه های مخملی در ساحل دریا
 سرود آبخارات و نوای بلبل بی بدل
 بسان کشتی زرین مه اندر چرخ لیلیگون
 خواها آروز تارو بود جسم ز التهاب عشق
 سرم پر شور و دل بر عشق و تن در کار اینپردو
 بساط خسروانی دامن صحرا و گزارات
 چو خسرو عشق شیرین داشتم بی زحمت فرهاد
 رفیقان داشتم هر یک صفا بخش و وفا پیشه
 همیشه غرق شادی بودم و عیش و غزلخوانی
 صفا بود و محبت پیشه باران دیرینم
 همه آئینه دلشانت بزنگار بد اندیشی
 اگر آروز از بام فلک با دیده بینا
 گمانم این زمان تغییر نموده است آن آثار
 خدایا زندگانی از چه در چشم چودوزخ شد
 کجا شد صدق و بکرنگی باران وفا پیشه
 جهان رنگین و زیبا گشته مانند بر طاووس

خمیده کرده بار زندگانی قد و بالایم
 بظلمات جهانت کم شد فروغ چشم بینانم
 کنون زرد است و بزمان بدریغ آن روی حیرانم
 بچو کان فلک خم گشت چون زلف چلبیایم
 نشاط و شوق میبارید روزی از سراییم
 بچشم بیون بهشتی بود خرم جای و ماوایم
 خوشا گلکشت باغ و راغ و کردشهای دریایم
 چه شیرین لحظه ها بگذشت با آن یار رهنایم
 بهنگام غم و اندوه میسدهای تسلایم
 نهودی دست اندر دست دلدارم تماشاایم
 سراپا سوخت و بر نامد ازدل هیچ آوایم
 سعادت یار من بود ای درینا بغت برانایم
 نوای آبخارات همچو آهنک نکیسایم
 بیاد عشق شیرینش گذشتی روز و شبهایم
 که از الطافشان گردید هر بزمی مهمایم
 نشان ز آروز گاران نیست آخ غیر رؤیایم
 ولی افسوس آناری باشد ذات هویدایم
 بد انسان تیره گردیده است گوئی قلب اعدایم
 نظاره مینمودی کهکشات ، هقدنریایم
 همان گیتی و گردون است و آن بروین زیبایم
 فرح بخش از چه نبود زندگی در روی دنیایم
 چه شد آن شور و شادابی و شوق و همروغویم
 کجا شد بلبل طبعم چه شد آهنک شیوایم

اثر طبع آقای محمد مجدی

صلح

از نوشگفت غنچه بهجت فرای صلح
 هد استوار و محکم و عالی بنای صلح
 رخشنده گشت و خرم و خندان نمای صلح
 در کفه ترازوی عالم بهای صلح
 تاجلوه کرد بلبلك خوشنواى صلح
 کرد آدمی تحمل اینها برای صلح
 در بوستان سبز جهان شرفدای صلح
 سیراب تا بگشت گل باصفای صلح
 تادیکر آدمی نکند جز هوای صلح
 کشتار آدمی است یقین خو نبهای صلح
 خواهان جنگ نیست کند ادعای صلح
 خواهد زمام گیتی خود لای لای صلح
 نبود امیدوار بجزاز دوی صلح
 خواهند بال و پر بکشاید همای صلح
 خواند بگوش مردم عالم ندای صلح
 سمی و مجاهدت بره اهتلاى صلح
 تابو خلل نیابد اندر بقای صلح
 کاز جنگ خسته گردد و جوید بقای صلح
 بیرون کند ز قلب بغیراز ولای صلح
 ز اینها بهد می نشود جز فنای صلح
 خود بر نهاد گر که پوشد قباى صلح
 جنگ و ستم یار داند در شمای صلح
 کاین گفته های نغز بود از خدای صلح
 خوانند مرد وزن که و بیکه دهای صلح
 این صلح نیست جنگ بود در دای صلح
 اینهاست معنی لغت بس رسای صلح

آید بگوش در همه عالم ندای صلح
 در سایه مساعی مردان خیر خواه
 از خون فوج فوج جوانان لاله رو
 از ارزش تلاش ملل گشت آشکار
 شد بوم زشت پیکره جنگ ناپدید
 ویرانی و بلا و فنا، قحط و بیستی
 صدها هزار غنچه نشکفته ناباکم
 پژمرده گشت نو گل گیتی هزارها
 شدره سپار جنگ و بخون غرقه شد جوان
 جنگ آفتیست داده بیاد فنا بشر
 آن کار گر که خیس عرق میشود ز کار
 آن طفل خرد سال بگهواره خفته هم
 آن نو جوان زخمی بر کشته بهجت نیز
 مردم همه ز خرد و بزرگ و جوان و پیر
 از آسمان و عرش با آواز خوش سروش
 فرخنده بهجت آنکه شنید این ندا و کرد
 یعنی ز جنگ و ظلم و ستم کرد احتراز
 روزی بشر سمدات واقع کشد بیر
 بغض و غرض گنارد و ترک ستم کند
 تلبیس زارها کند و کینه توختن
 با چشم احترام به مردم کند نظر
 چشم طمع بملک کسان نمکند ز آرز
 راحت رسان بادی و امن و خرمی
 فرض است بر عموم مسلمان و دیگران
 این صلح محتضر که کنون در جهان ماست
 آرامش جهان در روان و دل و جان

سادش صفا و لام ولا حام محبت است
 بدهد بیاد جنك تمدت، ولی بشر
 صلح مسلح ایچ نیز زد یقین بدانت
 باشد نگاهبان صلح، دل باك مردمان
 باید بصدق و تربیت و علم و راستی
 در پیش چشم عقل و بصیرت مرجعت
 یارب بنور مرحمت و عدل و لطف خویش
 بر کن ز بیخ ریشه جنك وجدال را
 کوتاه کن زمانه خونریزی بشر
 فرما ز مهر نازنه جنك را خموش
 غول جدال و جنك و ستم را بکش بقهر
 بوی صفا و صفوت و آسایش آدمی

گر زرف تر نظر کنی بر الفبای صلح
 سوی کمال پیش رود با بیای صلح
 سر نیزه نیست باعث حفظ و نمای صلح
 در پرتو سلاح بشر نیست جای صلح
 محفوظ و برقرار شود پایه های صلح
 براغنیای جنك بسی بینوای صلح
 روشن نمای گیتی خود از صفای صلح
 نشان نهال قامت محنت زدای صلح
 جاوید کن شکوه و زمان و مدای صلح
 روشن نما چراغ بلا انطفای صلح
 یارب ز روح عیسویت ده شفای صلح
 احساس و درك میکند از لای بلای صلح



اقتفاء از شاعر مطلع قصیده

«داری ز کوة حسن و ندانی که رادهی
 گرد رخش بنفشه نو خواسته چو دیده
 اطراف ماه رخش رشته های مو
 آنجفت چشم نیست که بر صفحه رخست
 گفتم که چیست مایه روح و نشاط جان
 جانان توئی بتی که نداری نظیر و مثل
 بوسی ز کنج لعل لبانش ر بوده ام
 دل در کند زلف انگارینش مبتلا است
 هر روز مرا نظاره آن روی دلفروز
 حقارخش زلاله نعمات طبق طبق
 پرسند اگر بهشت بخواهی تو یانکار
 چون تیر ناله های کسان کارگر خود
 ایندو گزیده ام ز همه نعمت بیانات
 اینخوش بر آندمی که بوصل بر برخی
 من راضیم که در ره عشق و وفای او
 جان در رهش فغانم اگر رای او بود
 فرخنده بخت میشود مجدی تو آنکهی
 کلبه ک میشد خجل از لطف و ناز کیش
 سبب ارچه بس قشنگ بود آب میشود
 درج دهانش بین که چو آید بگفتگو
 ز سار بسته ایم و برستم لبیتی
 یارب چه حکمتیست در این بار دلنشین

من مستعقم ایشه خوبان بمن بن
 این قلب زار بانگ ز داینگ چمن چمن
 حقا که مونا باشد و باشد سمن سمن
 بر آسمان حسن و وجاهت برن برن
 خود را بمن نمود که وجه حسن حسن
 در عرصه جهان و منت چون همن همن
 زاینرو همیشه شاد و نبینم حزن حزن
 در پای دل فکنده زالفان رسن رسن
 بر پا شود بکوب بکوب و بزین بزین
 زلفانش رشک مشک و عبیر ختن ختن
 گویم که یار یارمگو از عدن عدن
 پوشیده ای ز زلف زره پر شکن شکن
 یاری قشنگ و غشنگ و شرابی کهن کهن
 از دل زدائی زنگ غمان و مهن مهن
 باشم برای تیر بلایش مهن مهن
 در راه او نثار روان کم نم نم
 آرد همای عشق بقلب و وطن وطن
 روزی نشان دهد اگر آن گل بدن بدن
 از جیب چون در آرد سیمین دن دن
 بخشد بانجم کهر و زردهن دهن
 تهلبل ما بگرد رخس ای ذقن ذقن
 جسمی چو جان لطیف ودلی چون چمن چمن

خلاصه تحولات نام و ازدیاد کلاسه‌های دبیرستان محمد رضا شاه پهلوی و تشکیل کتابخانه و لابوراتوار آن

دبیرستان محمد رضا شاه پهلوی مهاباد در سال تحصیلی ۱۶ - ۱۳۱۵ بنام دبیرستان مختلط سعادت افتتاح یافت و منحصرآ کلاس اول داشت، بتدریج کلاسه‌های دوم و سوم نیز بآنت اضافه گردید و بنام دبیرستان ایران شهر نامیده شد. در سال تحصیلی ۲۳ - ۲۴ دبیرستان چهار کلاسه و سپس بر اثر وقایع آذربایجان کلاس چهارم آن منحل شد، تا اینکه مجددا در سال تحصیلی ۲۸ - ۲۷ کلاس چهارم دایر و سال بعد نیز کلاس ۵ افتتاح و فعلا نیز پنج کلاسه می‌باشد. در بین سال‌هایی که دبیرستان فقط سیکل اول داشت سال ۱۸ - ۱۳۱۷ آمار دانش آموزان نسبت بسال‌های قبل و بعد فزونی داشته و بالغ بر ۶۵ نفر بوده است، در سال تحصیلی جاری آمار دانش آموزان پنج کلاس دبیرستان بالغ بر دو بیست و ده نفر میباشد که نسبت بسال‌هایی که دبیرستان پنج کلاسه بوده ما کزیم است، در این دبیرستان زبان‌های انگلیسی و فرانسه تدریس میشود. کتابخانه دبیرستان دارای ۴۰۰ جلد کتب متنوع مفید میباشد دبیرستان دارای دو لابوراتوار فیزیک و شیمی که برای آزمایش‌های ساده ایندهو علم مورد استفاده است میباشد و تصدی هر دو بمحمد آقای قاسم‌اله و بی بی مریمی ورزش دبیرستان است

تیسار سرتیب مظفری معاونت محترم لشکر در مدت فرماندهی خود در این منطقه از بنبل هیچگونه مساعی در راه ترقی و اعتلاء فرهنگ این سامان مضایقه نفرموده و لابوراتوار و کتابخانه ساده این دبیرستان عمده مولود مراتب فرهنگ پژوهی این سرباز فرهنگ دوست میباشد وظیفه خرد میدائیم از همکارهای صمیمانه این راد مرد بدینوسیله اظهار سپاسگزاری نمائیم





۲- آقای یوسف فرزام
دبیر ریاضیات که سابقاً قریب چهار
سال کفالت دبیرستان محمدرضا
شاه را بعهدہ داشته‌اند



۱- آقای رشید عزیز
دبیر ریاضیات دبیرستان محمد رضا
شاه پهلوی که سابقاً مدتی سمت
کفالت فرهنگ مهاباد را در
بحرانی ترین ایام بعهدہ داشته‌اند



آقای حسن باباطاھری ناظم و دبیر
دبیرستان محمد رضا شاه پهلوی

« در روز جشن جاوید انشاد گردیده است »

خوشا خونی که اندر راه میهن گشت ارزانی
خوشا مرگی که باشد در ره مستانه جانانی
خوشا آنکس که شد در راه حفظ ملک قربانی
خصوص آنملک ایران باشد و آنشخص ایرانی
که ایرانی بود جامع ترین اوصاف انسانی
بهوش از دیگران برتر شده از لطف یزدانی
زهی مرگی که در راه بقای مملکت باشد
خهی جانی فدای اعتلای مملکت باشد
خوشا دستی که مر حفظ لوای مملکت باشد
انوشه آنکه در فکر نمای مملکت باشد
خجسته فکر رهوشی کاز برای مملکت باشد
نوابش در قیامت با خدای مملکت باشد
بگیتی مرگ با عزت به است از زندگی با عار
که نام نیک و بد ماند بتحقیق از بشر آئینار
فریدون رفته و ضحاک نبود اینزمان در کار
اساطیر جهان گوید که آنیک خوب بود این خوار
چو مرگ است عاقبت خود سر نوشت آدمی ناچار
چه بهتر غرقه در خون گردی در راه وطن یکبار
سری کاز جز بقای مملکت جوید رود بردار
دلی کاز جز هوای مملکت پوید شود غمبار

زبانی جز شفای مملکت گوید فتد از کار
بر آن چشمی که جز بهر وطن موید، بلا بسیار
قدم کان جز براه مملکت ازین کند دادار
بر آن دستی که جز بهر وطن باشد تقو صد بار
هلا ای راد مردان شاد باد ارواح والاتان
که خم شد در ره عز وطن مردانه بالاتان
بزیر خاک میهن گشت پنهان قد رعنائان
انوشه جا گرفته روح در فردوس اعلا تان
شده مام وطن خشنود از سعی و تقلا تان
کفن خونین نمود ستید، خونین چشم اعدا تان
شماها ای شهیدان شاهد فتح و ظفر گشتید
براه شوکت ایران همه بیخواب و خور گشتید
در اجرای رسوم جانسپاری سر سپر گشتید
برای تیر جانکاه عدو سینه سپر گشتید
بگیتی در فداکاری و جانبازی سمر گشتید
بسوی ملک جاویدان جانان رهسپر گشتید
شماها ای شهیدان شمع ظلمات ره مائید
که بزم بوستان جم بنور خود بیارائید
شماها عبرت آیندگان و درس گوئید
که حس جانسپاری در قلوب ما بیفزائید
نمرده روح عالیتان که در فردوس اعلائید
کنار اردشیر و نادر و دارا و کسرائید
خداوندا بیامرز آن روانهای نکوکاری
که خون پاکشان در راه میهن، پاک شد جاری

گذشتند از سر و جان در ره مهر وطنه-داری
نترسیدند و بگذشتند با عز و سبکباری
شود ارواح طیبشان غریق رحمت باری
که سر مشقند بین راد مردان درفداکاری
کنون روی شهیدان بر فراز این عزیزانست
ز شوق و شادمانی خوشنوا و پای کوبانست
سرافراز و سعادت‌مند و از شادی نواخوانست
نباشد ایچ غمگین، رویش از شادی فروزانست
که پیشاهنگ جانبازان دولتخواه ایران است
بفردوس برین همدوش کسری پورسازانست
سزد نام شما دوران نگارد با خط زرین
که شد خاک وطن از خون گلگون شمارنگین
سزاوار است گردون با تمام حشمت و آئین
فشاند بر مزار آن شهیدان خوشه پروین
بگرید آسمان درسوگ ماچون ابرفروردین
برویاند زخاک پاکشان آلاله و نسرین
تو ای مام وطن خیل شهیدان را بدل بسپار
چو مام مهربان فرزندگان خویش نیکودار
بر آنان در بهاران لاله و گل پاش و نسرین بار
دز آغوش پر از مهرت زروی مهرشان بفشار
بمان درلحد همچون مهد درپهلویشان بیدار
مبادا از جفای دشمنانشان در رسد آزار
الاتاملک ایران مهد اعزاز و شتوف گردد
بفر وجه و دانش رشک بگذشته قرون گردد

براه حکمت و دانش جهان را رهنمون گردد
بر اوج کاخ شاهان پرچم ما گونه گون گردد
قلوب از نور دانش خالی از کید و فسون گردد
بباید را دمردانی در اینره غرق خون گردد
خوشا آن دم که جان در راه شاهنشاه فدا گردد
خوشا روزی در اینوادی سراز بیکر جدا گردد
براه عشق آب و خاک سیل خون رها گردد
خوشا آنکو در اینره مام میهن زاو رضا گردد
برای یاد بود او چنین جشنی بپاگردد
که روحش شاد از این یاد و دل زارش دوا گردد



((چارهٔ فقر))

تمدن ناشی از عزمست و جنب و جوش و بیداری
بجز فقر و مذلت میوه ندهد شاخ بیکاری
بشر در سایه کوشش باوج عز و جاه آمد
نخیزد از درخت تنبلی جز مسکنت باری
اگر خواهی بر افتد شاخه فقر و فلاکت ها
بباید هر کسی بگماشت بر کار سزاواری
دوای دردهای اجتماعی، کار باشد، کار
شکم چون گرسنه باشد نماند دین و دینداری
بود بیکار، مغزش کار گناه زشت شیطانسی
در آن جاهفستد ها طرح بندد هر چه پنداری
هر آنکو در نظر دارد بشر را رهنمون باشد
بشر را رهنما باشد به نیکو خلق و کرداری
ندارد چاره جز تسامین کار مردم بیکار
جلال و جاه و خوشبختی بکار و کوشش است آری
هر آنکس را که نان و منزل و ماوی و مسکن نیست
چسان از وی توقع میکنی جانا فداکاری؟
فداکاری کسی در راه میهن میکند کاورا
زمین و خانه و ماوی و مسکن باشد و کاری
از آنکو نیست در هفت آسمانش کو کبی رخشان
نباید انتظاری داشت جز اخلال و اضرائی

بشر با کار و کوشش از بهایم برتری دارد
چه انسان بدون فایده چه گاو پرواری
چه باید خار بودن در جهان آزار مردم را
چرا چون گل نبخشی بو طراوتها نمی باری
چو شمع انجمن میسوز و روشن کن مجالس را
مشو سر بار کس چون برنمیداری ز کس باری
چه زین بهتر بود شادان نمائی خاطری پڑمان
چه زین خوشتر بیارامی غمینی، خاطر زاری





اینک که با تأییدات ایزدمتعال اولین سالنامه فرهنگ
مهاباد چاپ و توزیع میگردد، لازم میداند از زحمات و مساعی
هیئت محترم تحریریه آقایان: محمد مجدی - غلامعلی -
بهگزین - عبدالعزیز مولوی - حسن مدرسی - حسن حزمی
در طبع و تنظیم این سالنامه امتنان و تشکر بنمایم و مخصوصاً
از مراقبت و دقت آقای محمد مجدی در چاپ و تصحیح
سالنامه کمال قدردانی حاصل است. امید میرود در سال آتی
بادقت بیشتری این هیئت موفق بانتشار سالنامه جالب و مفیدتری
بشود، ضمناً از مساعدت و کمک و مراقبت آقای حسین سلیم النفس
مدیر محترم چاپخانه «شفق» تبریز در طبع و چاپ این نشریه
فرهنگی اظهار امتنان نموده و توفیق ایشان را در ادامه خدمات
فرهنگی مسئلت مینماید.

اسفندماه ۳۳ رئیس فرهنگ شهرستان مهاباد - محسن



نمای ساختمان دبیرستان محمد رضا شاه
پهلوی بمهاباد که از محل عطایای شاهنشاه
بنا گردیده و یادگار اولین سفر میمنت اثر
ملوکانه بمهاباد میباشد



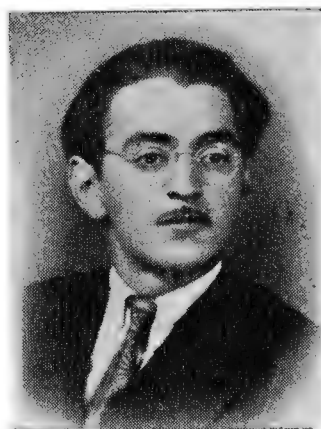
۲ - آقای سلیمان امیری
متصدی دفتر فرهنگ که سابقاً
نماینده‌ی اداره فرهنگ بوکان
را بهمه داشته‌اند



۱ - آقای محمد مبلغی کفیل
دبیرستان شاهدخت و مدیر
دبستان عفت از کارمندان با سابقه
فرهنگ مهاباد



۴ - آقای محمود صدیقی
نماینده فعلی اداره فرهنگ بوکان
که سابقاً مدیر دبستان پهلوی مهاباد
بوده‌اند



۳ - آقای محمد حبیبی
متصدی بازرسی فرهنگ مهاباد
که سابقاً مدیر دبستان فردوسی
بودند

«خاطره تلخ فروردین ۲۸»

عید آمد و خلق گشته دلشاد
 از قسید غم زمانه آزاد
 شکرانه رفتن زمستان
 کاخی زطرب نهند بنیاد
 درشادی و عیش و شاد کامیست
 (امروز عموم آدمیزاد)
 چین غمی نیست بر جبینی
 نبود دل هیچ بنده ناشاد
 جز بنده بینوای مسکین !

اسفند گذشت و فصل سرما
 آمد گه گردش و تماشا
 دشت و چمن و جبال و گلزار
 افکند چو جامه های بیضا
 پوشید ز دولت بهاری
 بس خلعت گونه گون زیبا
 اندر عوض نفیر زاغان
 برخاست ز بلبلان خوش آوا
 تنها دل مجدی است غمگین !

در باغ فکند بلبان شور
 در سایه بید روی ماهور
 زیبا صنمان شوخ طنناز
 لعبت بچگان بهتر از حور
 بر صحنه سبز گون خرامند
 بالحن دف و نوای طنبور
 غرق شعفند و وجد و شادی
 لیکن هن مستمند مغدور
 محروم از این رسوم و آیین !

دایم ز فلک کنم شکایت
 نفرین بکنمش بینهایت
 کای سقله عیث چرا نمودی
 باصادق چون من این جنایت
 از مادر واز پدر نمودی
 تبعید مرا بدین ولایت
 ای مام زهجر من بیفشان
 از دیده سرشک پر بهایت
 چون چرخ گماشته مرا کین !

ز انجام وظیفه هیچ سستی
ابنای دیار و موطن خویش
این قلب نزار و این دل زار
چون شد که فکند باد کینی
نموده ام و بحق هستی
تعلیم نموده با درستی
مشحون بود از وطن پرستی
سرسبز نهال من به پستی
بگرفت زمن جلال و تمکین!

در کشور ما هر آنکه پاکی
هر کس بعمل درست باشد
جز جور نیند ایچ پاداش
ناپاکی و کجروی صفت کن
خود پیشه گرفت و تابناکی
نه خدش‌های باشد نه آکی
دایم بود از زمانه شاکی
بیرون تنهی چوپاز پاکی
دایم بودت ز غصه بالین!

هر جور نماید آسمانم
جز راه صلاح می نیویم
گرد بدر از وطن نمایند
سر، باز نمی زخم خدمت
جز تو سن راستی نرانم
جزا بجد یکدلی نخوانم
اینبار حسود و مفرضانم
از خدمت صادقانه، جانم

با پاکی شده است خاکم آگین!

یارب تو نجات ده وطن را
بفکن ز تجلیات پاکی
شاید که بنور حق و انصاف
پاداش بیابد این و آنیک
این کشور شش هزاره سن را
انوار قلوب مرد و زن را
تمیز شود بدو حسن را
بردار ببوسدی رسن را

تا یابدی قلب بنده تسکین!

افسوس بهار و روز عید است
این نوگل باغ کامرانی
رخساره مادرم بتحقیق
دارم بدل انتظار دیدنش
فرزند ز مادرش بعید است
ناکام ز شاخ گل برید است
از گوهر اشکها سپید است
چون مایه زندگی امید است

از چشم فشانم عقد پروین!

غم گشته زعید بر مزیدم
نه مونسى تا روم بدیدش
از حسرت دیگران تپیدم
نه آیدى کس بیاز دیدم
این چرخ ستمگرم چومسعود
افکنده بقلعه سدیدم
اینگونه شود سزای خادم
از هاتف غیبتى شنیدم
در کشور داریوش تعیین!



بمناسبت رفع سوء قصد در روز پانزدهم بهمن انشاد گردیده است .

دلم از خاطرات ماه بهمن شاد و غمگین است
رخم افروخته است از سوئی و از سوئی پرچین است
دلم لختی پر از شادیست لختی غرقه در کین است
زمانی بر زبانم رحمت و یکوقت نفرین است
که بهمن یادگار خاطرات تلخ و شیرین است
دلم شاد است زیرا تیر دشمن بی اثر گردید
رخم افروخته ز آبرو که نیرنگش هدر گردید
دلم مسرور زیرا نقشه او بی ثمر گردید
به پیش تیر دشمن دست یزدانی سپر گردید
شهنشاه مبارك فرما دور از خطر گردید
ز سوئی قلب من غمگین بود زان روز ظلمانی
بیاد آرم چو آن اقدام پست ضد انسانی
که فردی با فریب دشمنان نا مسلمانی؟
کند قصد حیات شهریار پاك ایرانی؟
بخود لرزم از آن بستی و مکرو رنگ شیطانی
عدو دریافت تا در کشور ایران شهی باشد
بر اورنگ ک کیانی خسرو دل آگهی باشد

زیمَن سلطنت در ملک دارا فره‌سی باشد
بیش شیر مردان وطن چون روبه‌سی باشد
بنزد بخردان مین ما ابله‌ی باشد
مصمم گشت کانون وطنخواهی دهد بر باد
بر آرد تخت و تاج سلطنت از بیخ و از بنیاد
بر اندازد نهال عزت و عزم و شکوه و داد
نشانند در عوض آنکه درخت حیلہ و بیداد
بویرانی کشد این خانمان خرم و آباد
عدو دانست تا شاهست ایران پایدارستی
که ایران همچو گوئیست و شهنشاهش مدارستی
بر اورنگ کیان تا خسرو والا تبارستی
بکام دشمنان ایران برنده همچو خارستی
قلوب ملت آغشته بمهر شهریارستی
نشست و ریخت از فکر پلیدش طرفه نیرنگی
که با دست یکی بی‌دین و عقل و هوش و فرهنگ
بدون هیچ بر خورد و نبرد و رزمی و جنگی
فرود آرد شهنشاهی از اوج تخت و اورنگی
بزانو اندر آرد ملتی با خدعه و رنگی
ندانست او که ایران را نگهبانست یزدانش
مصون و حفظ کرده از بلایا تا بالانش
خجسته نام کرده در تمام روز گارانش
برون آورده سالم بارها از موج و طوفانش
بزیب و زیور شاهی منقش کرده دیوانش
نمیدانست کاین ملت همیشه در لَوای شاه
سرافراز و سعادت‌مند بوده با جلال و جاه

نترسیده زسیل حادثات و دشمن جانکه
بدور شاه جان بر کف چو استاره بدور ماه
مهیا، تا گذارد در کنار خصم بادافراه
کجا دانست دارد تکیه اورنگ شهنشاهی
بجان صد هزاران مردم جان و دل آگاهی
که خواهند از یزدان شکوه و شوکت شاهی
فروگیرد بنور خود وطن، از ماه تا ماهی
رهاند ملت از کید و فسون و مکر و گمراهی
نمیدانست ایرانی چو پیکر باشد و شنه جان
چو جان آزرده گردد پیکر و تن میشود لرزان
همیدون پایه های تخت او بر قلب مامیدان
بلرزد چونکه اورنگش بر آید از قلوب افغان
بفرقاب اجل سازد روانه خصم بسی ایمان
بنیرنگی عدو میخواست میراث خشایاری
زما گیرد نمیدانست لطف و مهردا داری
فراوان داده ایران راهایی از ننگونساری
چه نیکو سنگری باشد پناه رحمت باری
که تیر خصم بر مامون یزدان نیستی کاری
نمیدانست دشمن شاه باشد سایه دار
خداوندش مصون دارد زهرافسون و هر آزار
پلیدی کرد و با فکر پلید مردم بد کاری
بظلال الله سوء قصد کرد از رای نکبت بار
بدان، تا ملت ایران نماید غرقه در ادبار
خدا را شکر تیر او نشد بر جسم شه کاری
نگریدید این کهن ملت قرین ذلت و خواری

بنومیدی کشید امید خصم از رفت باری
 بدنیا کرد ثابت این حقیقت مهرداداری
 که ایران را خدائی کرده محفوظ از گزند آری
 الاتا در یروج آسمانی اختر و ماهست
 فروزان کوکب شاهنشاه بر سرگاهست
 سرش پرشود میهن خواهی وجان و دل آگاهست
 نصیب دوستانش شادمانی گاه و بیگانهت
 بنواری و مذلت غرقه هر کس خصم و بدخواهست



« ترجمه افسانه سنگتراش ژاپونی بشعر »

دایما بود در تلاش معاش
 کار رنج آوری و روح افسرد
 لب پر از آه و دل پر از بیداد
 بود از کار خویش ناخرسند
 آه بس دلخراش و جانکاهی
 بنمائی غنی، ببخشی چیز
 بیش از اینم بدرد و رنج هیچ
 برهانم ز نکبت و ادبار
 همدم لعبتان شوخ و ملنگ
 بری از محنت و غمان کردم
 پبرندم بروی تخت روان
 کاین سخنپاش میرسید بگوش
 هین بیا آنچه خواستی بر گیر
 صاحب قصر گشت و تخت روان
 دور انداخت دیلم و تیشه
 شاه کشور بشد سوی نخجیر
 دور تا دور شاه خیل و سپاه
 تا نماید زگرهی بر حذرش
 دیو دیده تو گفتی ماه بدید
 آه حسرت ز قعر دل بکشید

پیر مردی فقیر سنگتراش
 داشت کاری بزرگ و مزدی خرد
 تیشه میزد بسنگ چون فرهاد
 بسکه ز این پیشه دیده بود گزند
 ناگه از دل برون کشید آهی
 کای خداوند اگر مراهم نیز
 نشود کم زدستگاه تو هیچ
 بخت و اقبال را بمن بکمار
 چه شود بنده هم بکاخ قشنگ
 غرق آسایش و امان کردم
 چه شود چون روم سوی بستان
 ناگه از آسمان خجسته سروش
 ببر پیر رفت و گفت ای پیر
 پیر، زان استغانه و افغان
 ناسپاسی بدل زدش ریشه
 ناگه از پیش کوشک آن پیر
 شاه بر باره چو قیر سیاه
 چتر زرینی بر فراز سرش
 پیر کاف شوکت و سپاه بدید
 هوش و عقلش ز سر برون گردید

چتر زرین پادشا هم ده
که بشو شهریار این کشور
صاحب لشکر و علم گردید
پر زانبوه خلق دور و برش
گرمی خور، زحد خود بگذشت
داد از دست چهره خندان
دلش از حسرت غمان شد پر
گفت این بار پیش خویش خموش
بی نیاز از همه جهان کردم
نتواند چه او، چه آن درویش
بر تر از باد و آب و خاک شوم
گفت ای شاه هین بشو خورشید
غرق گرما و نور کرد جهان
روی شاهنشهان بسی آزد
در میان زمین و او بخزید
آن سنانهای آتش افروزش
هر چه نیرو نمود گشت هدر
پاره ابری شعاع ما را کاست
نیست کس را مکانت خورشید
ابر در کار ما کند اخلال!
پاره ابری شوم سیاه و سترک
گفت هان ابر باتش ای خورشید
مانع نور و تابش گردید
با صفا گشت صحن باغ و دمن
گشت محفوظ ز آفت خورشید

کای خدا این جلال و جا هم ده
باز آمد ورا فرشته بیر
در زمان پیر محشم گردید
چتر زرینی بر فراز سرش
چون کمی در ریاض و دشت بگشت
سبزه از تاب خور بشد پژمان
شاه مغموم شد ز تابش خور
باز هم دیک حسرتش زد جوش
کاش خورشید زرفشان کردم
پادشاهی که رفع حر، از خویش
خواهم اکنون که آفتاب شوم
هاتف این بار نیز گشت بدید
گشت شاه آفتاب نور افشان
سبزه و باغ و گل همه پژمرد
ناگهان پاره ابری شوخ و پلید
دیگر آن تیر های جانسوزش
از دل ابر می نکرد گذر
خشمگین گشت و گفت این نه رواست
من گمان بردم از نهان و بدید
بین که با این همه شکوه و جلال
آرزودارم ای خدای بزرگ
باز هم آن فرشته گشت بدید
ابر گردید و پیش شید خزید
باز سر سبز گشت باغ و چمن
چمن از سایه یک ابر پلید

ابر بارید بر بساط چمن
کرد سیراب باغ و بستان را
جویها شد روان زگریه ابر
در سراشیب دره گشت روان
لیک سنگی به پیش سیل ایستاد
سهمگین سیل هر چه میفرید
سرزنش کرد خویش را که بین
کیست این سنگ پست بی مقدار
حال کاین سنگ هست در نیرو
ملك آمد به پیش سنگتراش
تخته سنگی عظیم شد، که تکان
ناگهان پیر مرد زار و دژم
آمد و او فناد بر جاناش
گفت این کیست لابد اواقوی است
باز آمد فرشته، داد نداش
پیر از نو بگشت سنگتراش
مزد ناچیز داشت او هر چند
هر که را پیش حرص و آرزو
وانکه در کار خود بود خرسند

قطراتی بسان در روشن
از نو افزود رونق آنرا
سیل شد در خروش شد چو هژ بر
برد با خویش گله و چوپان
هر چه نیرو فزود او نقتاد
صخره از جای خود نمی جنبید
سنگ ما را نمی کند تمکین!
با چو من ابر می کند پیکار
برتر از من، الهی گردهم او
کانه چه را خواستی کنون هیباش
می نخوردی زسیل و از طوفان
در کفی تیشه در کفی دیلم
بر کشید از دل آه و افغانش
من چو او گر قوی شوم چه بجاست
که بشو خیره سنگ، سنگتراش
خسته و سخت کار و کم پاداش
بود از کار خویشتن خرسند
لاجرم غرقه نیاز شود
اوست اندر جهان سعادت مند





« عده‌ای از کودکان گوندگستان شهناز
مهاباد با مربیان خود »

(بنی آدم اعضای یکدیگر هستند)

فشانند، بهشت برینش مکان است
در آرد، زمن مژده خلد آشیان است
زدايد، زهر آفتی در امان است
واگر نه چه فرق دگر در میان است
ورائز چشم است و گوش و توان است
مرحیح شده این حقیقت عیان است
بر این شیوه کاین شیوه بخردان است
بدنیا، که منزلگه کاروان است
زلفظ وز معنیش پستی عیان است
خوش آنکس که خلقی از او شادمان است
کمر بسته آماده بذل جان است
همه وقف ترمیم حال کسان است
خدائی که فرمانده این جهان است
بدان پایه کا نمایه ات آرمان است
زمین فرششان و آسمان سایبان است
چه خرد و بزرگ و چه پیر و جوان است

هر آنکس که گرد از رخ بینوائی
هر آنکس که خاری زبای یتیمی
هر آنکس که از چشم گریان سرشکی
بشر با عواطف ز حیوان بهین است
ترا گوش و چشم است و نیرو و بازو
بشر بردد و دام، با خلاق نیکو
تو ای آدمیزاده نیکو نظر کن
بگیتی، که در روی بقائی نباشد
نشاید نمود اتکائی؛ که دنیا
خوش آنکس که بنهاد مرهم بدلها
خوش آنکس که در راه خدمت به مردم
خوش آنکس که سرمایه سالیانش
توای آنکه داری امید از خداوند
ترا لذت و مال و عزت ببخشد
نظر کن بر احوال زار کسانى
بنی آدم اعضای یکدیگر هستند

دگر اعضوها حالشان ناتوان است
که احسان تشنه، خود بهشتی نشان است
که بندهوی بر روان بس گران است
که خوی بدت آفت جسم و جان است
که خلق خدا میوه این جهان است
که این شیوه کفران و کلردان است

چو عضوی بدرد آورد دهر جافی
بانصاف کوش و بعدل و باحسان
هوی و هوس را بکش تا توانی
تواز آب و خاکی مشو آتشین خوی
بنرمی مدارا بکن باخلایق
نشاید که این میوه را پای مالی



آمار تفصیلی فرهنگ شهرستان مها

نام شهرستان و نمایندگیهای تابعه	سال تحصیلی	تعداد دبستانها		تعداد دبیرستانها		تعداد آموزگاران آنها		تعداد نوآموزان آنها		تعداد دبیرستانهای ۱ تا ۳ کلاس	تعداد دانش آموزان آنها	تعداد دبیرستانهای پنج کلاسه	تعداد دبیرستانهای پنج کلاسه	تعداد دبیرستانهای پنج کلاسه	تعداد دبیرستانهای پنج کلاسه	تعداد دبیرستانهای پنج کلاسه	تعداد دبیرستانهای پنج کلاسه
		دخترانه	پسرانه	دختر	پسر	زن	مرد										
		دخترانه	پسرانه	دختر	پسر	زن	مرد										
شهر مها بابل	۳۴ - ۳۵	۳	۳۰	۵۲۴	۱۸۱۷	۲۰	۹۹	۸۷	۱	۵	۱	۱	۱	۱۰۷			
بخش بوکان	« «	۱	۱۶	۱۱۲	۵۳۹	۳	۳۲	۸۴	۱	۵	-	-	-	=			
بخش سردشت	« «	۱	۷	۶۶	۳۰۱	۳	۱۵	۴۳	۱	۴	-	-	-	-			
جمع کل	—	۵	۵۳	۷۰۲	۲۶۵۷	۲۶	۱۴۶	۲۱۴	۳	۱۴	۱	۱	۱	۱۰۷			
جمع مشابه سال قبل		۴	۳۴	۵۵۸	۲۲۵۹	۲۵	۱۲۳	۱۳۲	۳	۱۲	۱	۱	۱	۵۶			
افزایش نسبت بسال پیش		۱	۱۹	۱۴۴	۳۹۸	۱	۲۳	۸۲	=	۲	=	=	=	۵۱			

نمودار نوآموزان آموزشگاههای حوزه
مقایسه آمادگی نوآموزان آموزشگاههای حوزه

سال تحصیلی	عدد نوآموزان	
	پسر	دختر
۲۷-۲۸	۱۸۰۲	۳۴۹
۲۸-۲۹	۱۴۹۶	۳۶۳
۲۹-۳۰	۱۸۹۷	۴۲۴
۳۰-۳۱	۲۱۰۱	۴۱۵
۳۱-۳۲	۱۹۰۵	۴۵۶
۳۲-۳۳	۱۹۷۴	۴۸۵
۳۳-۳۴	۲۳۰۵	۵۹۰
۳۴-۳۵	۲۶۵۱	۶۸۲

۱۳۲۷

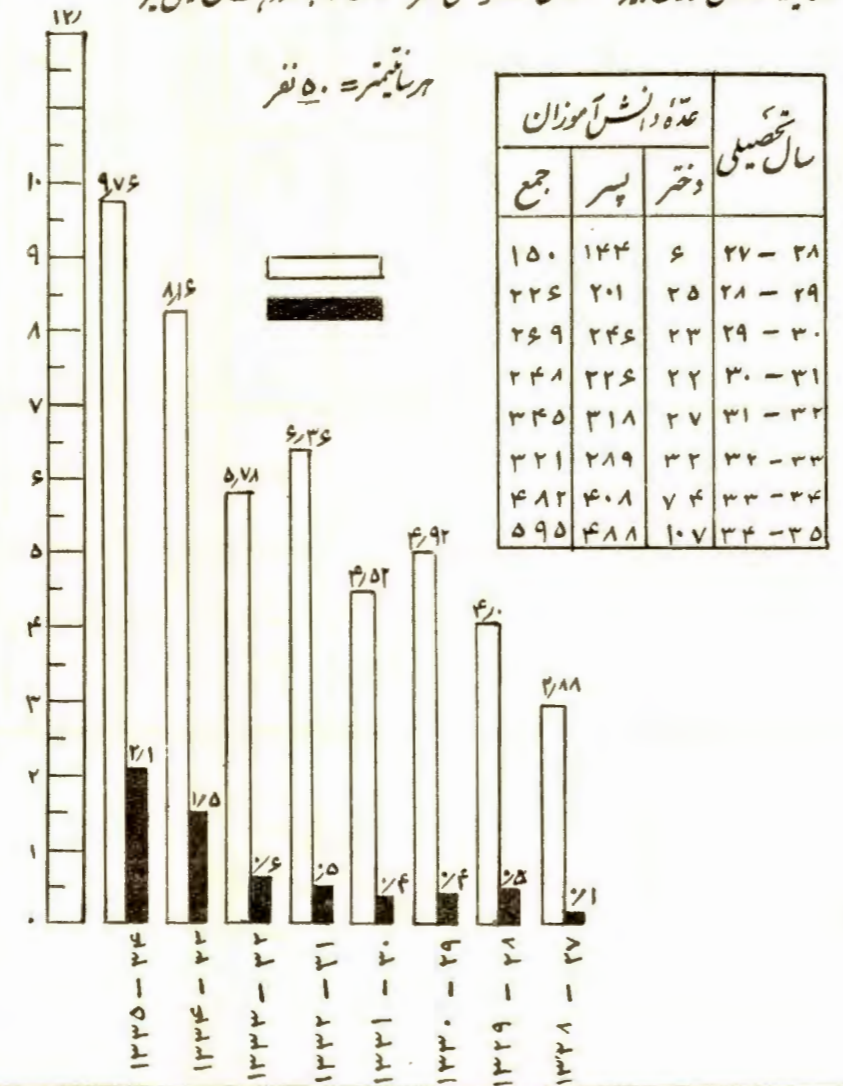


پسر
دختر

نمودار دانش آموزان دبیرستانهای حوزه فزینگی شهرستان مهاباد در شش سال تحصیلی اخیر

مقایسه آمادگی دانش آموزان دبیرستانهای حوزه فزینگی شهرستان مهاباد در شش سال تحصیلی اخیر

هر سانتیمتر = ۵۰ نفر

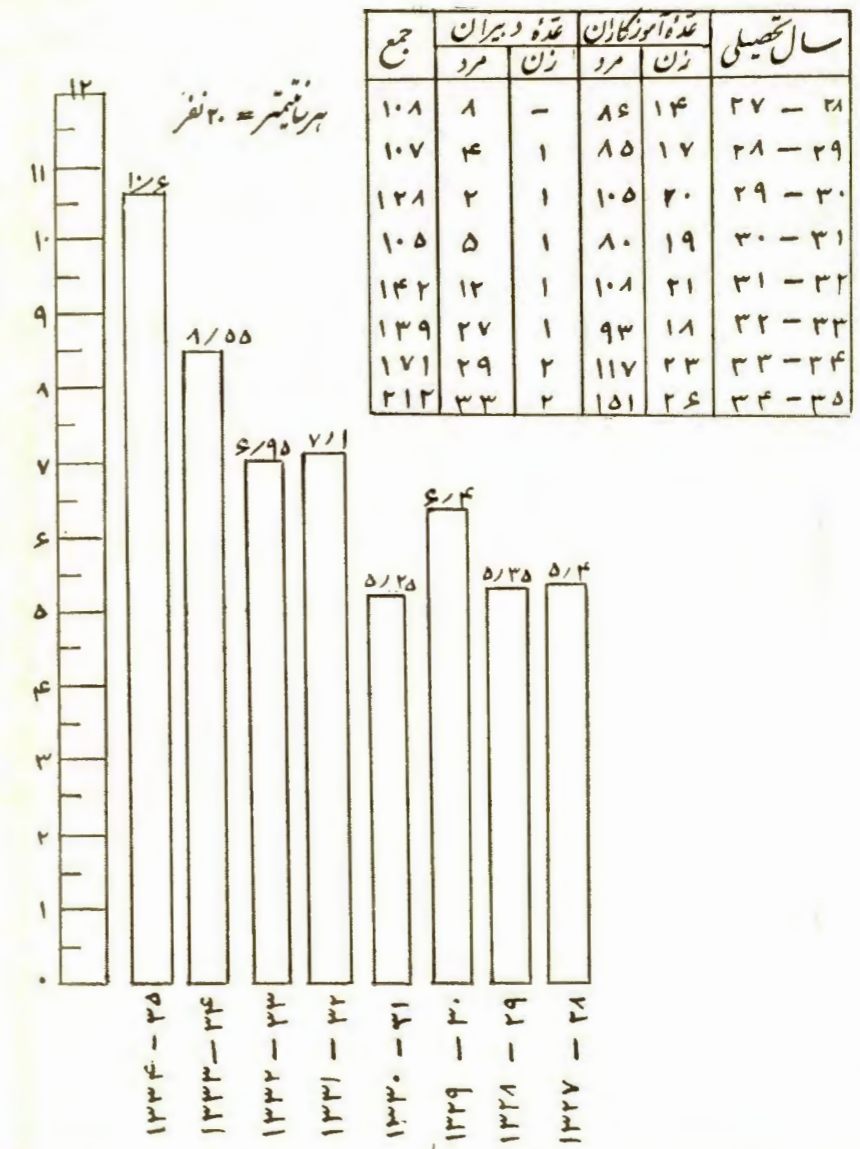


سال تحصیلی	عدد دانش آموزان	
	پسر	دختر
۲۷-۲۸	۱۴۳	۶
۲۸-۲۹	۲۰۱	۲۵
۲۹-۳۰	۲۴۶	۲۲
۳۰-۳۱	۲۲۶	۲۲
۳۱-۳۲	۳۱۸	۲۷
۳۲-۳۳	۲۸۹	۳۲
۳۳-۳۴	۴۰۱	۷۴
۳۴-۳۵	۴۸۸	۱۰۷

نمودار آموزگاران و دبیران (زن و مرد) حوزه فزینگی شهرستان مهاباد در شش سال تحصیلی اخیر

مقایسه آمادگی آموزگاران و دبیران (زن و مرد) حوزه فزینگی شهرستان مهاباد در شش سال تحصیلی اخیر

هر سانتیمتر = ۲۰ نفر

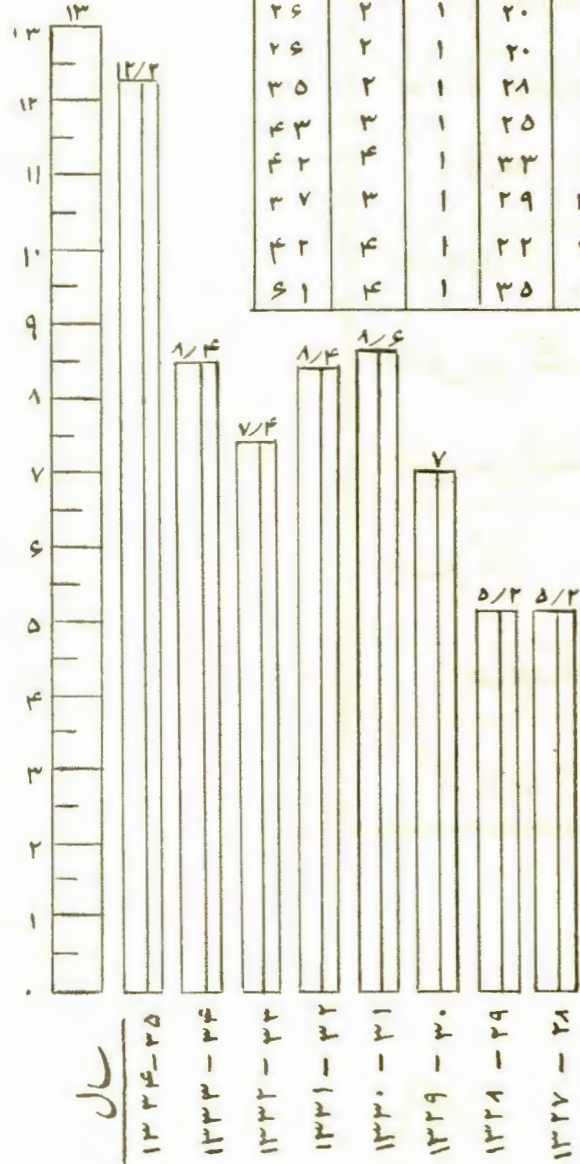


سال تحصیلی	عدد آموزگاران		عدد دبیران	
	مرد	زن	مرد	زن
۲۷-۲۸	۸۶	۱۴	۱	۱۰۸
۲۸-۲۹	۸۵	۱۷	۱	۱۰۷
۲۹-۳۰	۱۰۵	۲۰	۱	۱۲۱
۳۰-۳۱	۸۰	۱۹	۱	۱۰۵
۳۱-۳۲	۱۰۱	۲۱	۱	۱۴۲
۳۲-۳۳	۹۳	۱۸	۱	۱۳۹
۳۳-۳۴	۱۱۷	۲۳	۲	۱۷۱
۳۴-۳۵	۱۵۱	۲۶	۲	۲۱۲

مقایسه آثار آموزشگاههای حوزه فزنیکی شهرستان مهاباد در پشت سال تحصیلی اخیر

هر سانتیمتر = ۵ آموزشگاه

سال تحصیلی	تعداد دبستانها		تعداد دبیرستانها		جمع آموزشگاهها
	مختلط	دخترانه	پسرانه	دخترانه	
۲۷-۲۸	-	۳	۲۰	۱	۲۶
۲۸-۲۹	-	۳	۲۰	۱	۲۶
۲۹-۳۰	۱	۳	۲۱	۱	۲۵
۳۰-۳۱	۱	۳	۲۵	۱	۳۰
۳۱-۳۲	۱	۳	۲۳	۱	۳۲
۳۲-۳۳	۱	۴	۲۹	۱	۳۷
۳۳-۳۴	۱۲	۴	۲۲	۱	۴۱
۳۴-۳۵	۱۶	۵	۳۵	۱	۵۱



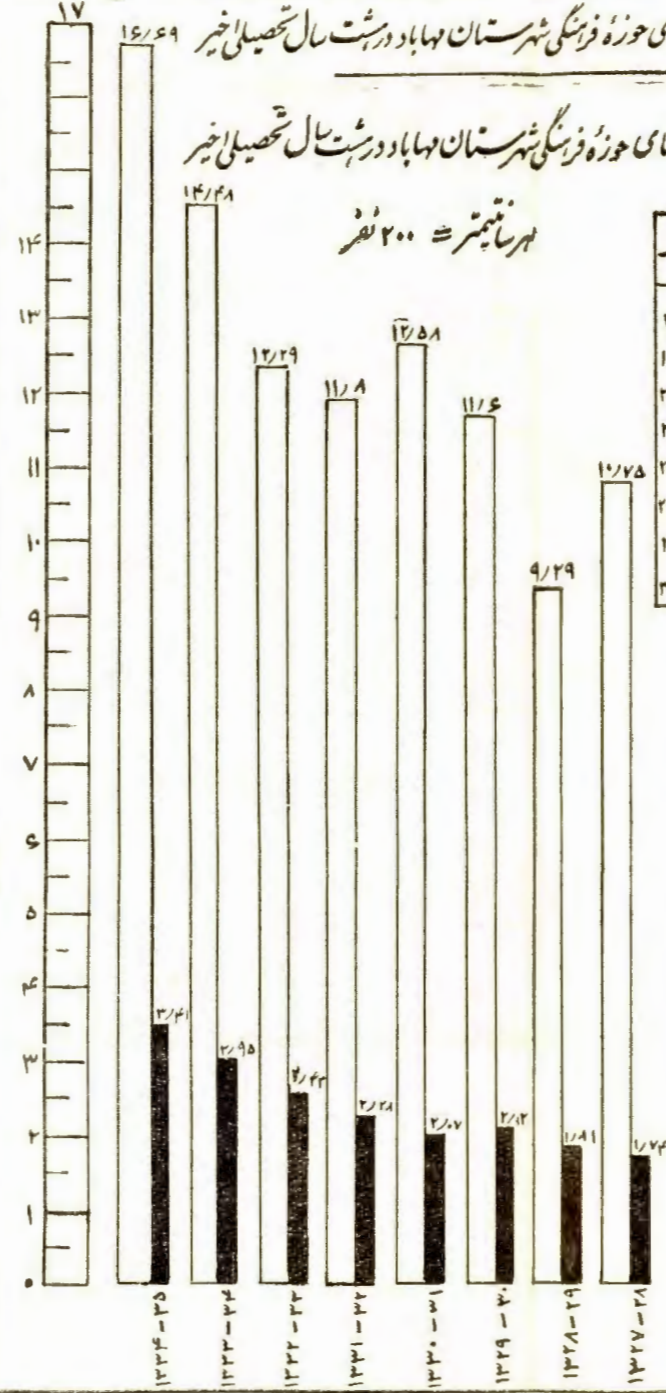
نمودار آموزشگاههای حوزه فزنیکی شهرستان مهاباد در پشت سال تحصیلی اخیر

نمودار نوآموزان آموزشگاههای حوزه فزنیکی شهرستان مهاباد در پشت سال تحصیلی اخیر

مقایسه آثار نوآموزان آموزشگاههای حوزه فزنیکی شهرستان مهاباد در پشت سال تحصیلی اخیر

هر سانتیمتر = ۲۰۰ نفر

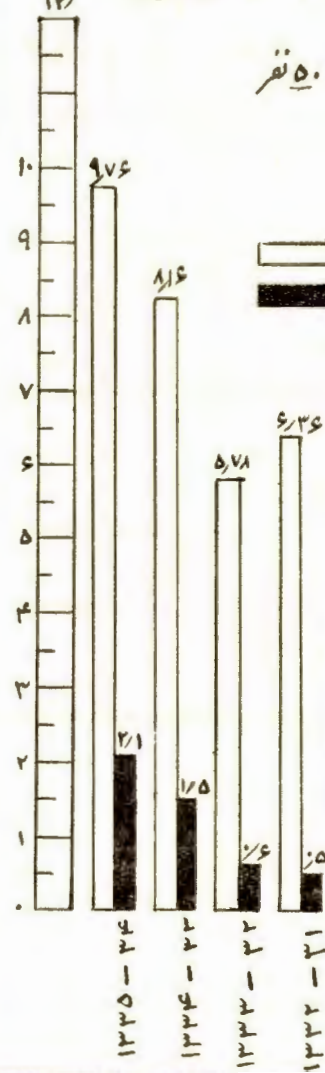
سال تحصیلی	تعداد نوآموزان	
	پسر	دختر
۲۷-۲۸	۲۱۵۱	۳۴۹
۲۸-۲۹	۱۸۵۹	۳۶۳
۲۹-۳۰	۲۳۳۱	۴۳۴
۳۰-۳۱	۲۵۱۶	۴۱۵
۳۱-۳۲	۲۳۶۱	۴۵۶
۳۲-۳۳	۲۴۵۹	۴۸۵
۳۳-۳۴	۲۱۹۶	۵۹۰
۳۴-۳۵	۳۳۳۹	۶۸۲



نمودار آموزشگاههای حوزه فزنیکی شهرستان مهاباد در پشت سال تحصیلی اخیر

مقایسه آثار آموزشگاههای حوزه فزنیکی شهرستان مهاباد در پشت سال تحصیلی اخیر

هر سانتیمتر = ۵۰ نفر



نتیجه مسابقات دوره اول دبیرستانهای شهرستانهای

استان چهارم

روز یکشنبه ۲۷ اسفند ۳۴ چهل و دو نفر ورزشکاران دبیرستانهای شهرستانهای شاهپور - ماکو - خوی و پنج نفر داوران اعزامی آقایان : هورفر - آشتیانی - فاطمی کنگرلو - ساورا ، سرپرستی آقای آدرنگی مدیر فنی تربیت بدنی استان چهارم بنا به پیشنهاد اداره فرهنگ استان چهارم و حسن استقبال اداره فرهنگ مهاباد در میان استقبال بی نظیر و احساسات بی شائبه اهالی مهمان نواز و شاهدوست مهاباد وارد این شهرستان گردیده و در اردوگاه قهرمانان مستقر گردیده و در ظرف مدت پنج روز اقامت مسابقات بسکتبال - والیبال - دو و میدانی بطور دوره طبق برنامه تنظیمی اجراء و نتیجه بشرح زیر اعلام گردید :

۱ - بسکتبال : شهرستان شاهپور اول - شهرستان خوی دوم - شهرستان ماکو سوم - شهرستان مهاباد چهارم .

۲ - والیبال : شهرستان مهاباد اول - شهرستان خوی دوم - شهرستان شاهپور سوم - شهرستان ماکو چهارم .

۳ - دو و میدانی : شهرستان مهاباد با ۵۳ امتیاز اول - شهرستان شاهپور با ۴۳ امتیاز دوم شهرستان ماکو با ۲۳ امتیاز سوم - شهرستان خوی با ۱۸ امتیاز چهارم روز چهارم فروردین ماه ۳۵ پس از اعلام نتایج مسابقات و تسلیم کاپ قهرمانی یاد بود مسابقات استانی از طرف شهرستان مهاباد بشهرستانهای : خوی - ماکو - شاهپور - رضاییه و اهداء کاپ یاد بود مهمانداری بریاست فرهنگ مهاباد و اهداء پرچم یاد بود مسابقات با آقای معتمد مجیدی رئیس دبیرستان محمدرضا شاه پهلوی و کاپ خدمات ورزشی با آقای عزیز جلیلی مدیر فنی تربیت بدنی مهاباد ، کلیه ورزشکاران در میان شور و احساسات ورزشدوستان مهاباد بشهرستانهای خود مراجعت و ضمناً تیم بسکتبال شهرستان شاهپور و تیم دو و میدانی شهرستان مهاباد برای شرکت در مسابقات دوره دوم قهرمانی آموزشگاههای کشور بیندر پهلوی اعزام گردیدند . « مؤلف »



((آمار تفصیلی فرهنگ شهر استان مهاباد))

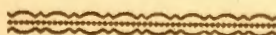
ملاحظات	جمع کل						آموزگاران آنها عده	عده نوآموزان آنها	کودکستانها تعداد	عده آموزگاران آنها	نوآموزان آنها عده	تعداد دبستانهای دهات	عده دبیران آنها	عده دانش آموزان آنها	تعداد دبیرستانهای دخترانه تعداد	عده دبیران آنها	دانش آموزان آنها عده	تعداد دبیرستانهای ثالثه کلاسه
	دبیران	آموزگاران	دانش آموزان	نوآموزان	دبیرستانها	دبستانها												
	۲۵	۹۱	۲۰۴	۲۰۱۹	۲	۲۲	۱	۱۵	۱	۲۲	۲۲۲	۱۵	۹	۵۶	۱	۵	۴۱	۱
	۵	۲۵	۶۵	۵۵۲	۱	۱۱	-	-	-	۸	۲۰۶	۸	-	-	-	۵	۶۵	۱
	۲	۱۹	۲۶	۲۹۷	۱	۵	-	-	-	۲	۹۲	۲	-	-	-	۲	۲۶	۱
	۳۲	۱۳۵	۲۹۵	۲۸۶۸	۵	۳۹	۱	۱۵	۱	۳۴	۶۲۱	۲۶	۹	۵۶	۱	۱۲	۱۳۲	۳

((آمار تفصیلی فرهنگ شهرستان مهاباد))

نام شهرستان و نمایندگی های تابعه	سال تحصیلی	تعداد دبستانهای پسرانه	تعداد نوآموزان آنها	تعداد دبستانهای دخترانه	تعداد نوآموزان آنها	تعداد دبستانهای دخیترانه	تعداد نوآموزان آنها	تعداد دبستانهای دخیترانه	تعداد نوآموزان آنها	تعداد دبستانهای دخیترانه	تعداد نوآموزان آنها	تعداد دبستانهای دخیترانه	تعداد نوآموزان آنها	تعداد دبستانهای دخیترانه	تعداد نوآموزان آنها	تعداد دبستانهای دخیترانه	تعداد نوآموزان آنها	تعداد دبستانهای دخیترانه	تعداد نوآموزان آنها	تعداد دبستانهای دخیترانه	تعداد نوآموزان آنها
شهرستان مهاباد	۱۳۲۴-۲۳	۵	۱۲۶۳	۹	۵۶	۱	۵	۴۱	۱۱	۲۰۷	۱	۱۶	۴۲۴	۲	۵۱	۱۲۶۳	۵	۱۳۲۴-۲۳	شهرستان مهاباد		
بخش بوکان	((((۲	۲۳۵	-	-	-	۵	۶۵	-	-	-	۴	۸۲	۱	۱۴	۲۳۵	۲	((((بخش بوکان		
بخش سرشفت	((((۱	۱۵۲	-	-	-	۲	۲۶	-	-	-	۵	۵۲	۱	۱۱	۱۵۲	۱	((((بخش سرشفت		
جمع کل		۸	۱۶۵۰	۹	۵۶	۱	۱۲	۱۳۲	۱۱	۲۰۷	۲	۲۵	۵۵۸	۴	۷۵	۱۶۵۰	۸		جمع کل		

((غلطنامه))

صفحه	سطر	غلط	درست	صفحه	سطر	غلط	درست
۱۸	۸	تجلی و تجلی	تجلی	۹۳	۲۹	ملك	فلك
۲۳	۵	بازرسی	حسابداری	۹۵	۶	دژبان	ژاندارمری
۲۴	۲۲	محمد	محمود	۹۵	۷	ژاندارمری	دژبان
۳۰	۲۰	دارند	دارند	۱۱۳	۱۶	جانفرا	جانفرا
۴۴	۱	بالعکس	بالعکس	۱۱۴	۴	ابراوالم	ابروالم
۵۶	۹	نما	نماهد	۱۱۷	۱۰	الفان	زلفان
۶۱	۵	مهره	مهد	۱۱۷	۲۱	ارچه	ارچه
۶۲	۳	نمیداد	نمیدارد	۱۱۷	۲۱	دین دان	ذین ذقن
۶۴	۴	مرحوم	آقای	۱۱۷	۲۳	ذقن ذقن	وثن وثن
۶۷	۱	تلمیم	تلم	۱۳۶	۶	خواهاند	خواهانند
۹۹	۱	منفور	منفور				



((پوزش)) .

د از آقای علی حیدری شاعر معاصر و سرکاران سرگرد رادپور و سرگرد توکلی که هنگام طبع سالنامه در درج عنوان و شغل آنان اشتباهی رخ داده پوزش میخواهیم . <